قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله

الحمد لله که این ملفوظات قدوة السالکین شیخ شمس الحق والدین موسوم به

مرآة العاشقین

۱۳۰۲ھ

۱۸۸۵ء

حسب الایمای محمد سعید عبد [illegible] رت شمس خدابخش تاجر کتب لاہور

در مطبع مصطفائی [illegible] لاہور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین و علی آله الطاهرین و صحابه المکرمین اما بعد هزاران هزار عجز و انکسار بجناب خالق اللیل والنهار برازنده عروس نوبهار چونکه ما بندگان گناه کار و مجرمان تبه کار جز مایه گرد معصیت شعار نداریم و بجز کالای تهی دستی بدست نیست لهذا ای کریم الاکرمین غفور المذنبین که بادشاه حقیقی توئی و بازگشت نشیب و فراز بتو از ثنای کبریائی تو عقل جمله انبیا و اولیا سر بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات تو جمله خلق و کائنات مقصر امید وار بخشش کمالات تو و شفاعت انبیا و رسل علیهم السلام وار … الهام شده این چند ابیات از سوز دل بحضرت ذو الجلال تو عرض نمائیم

بجناب قاضی الحاجات

بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا الله … هوای نفس و شیطانی ز من بردار یا الله

منم حیران و حیران تو کی فریاد رس ما را … چنین من با دل ویران فرو مگذار یا الله

نه با دنیا بود کارم نه عقبی را خریدارم … تمنائی نمیدارم بجز دیدار یا الله

بدرگاه تو می نالم جبین بر خاک می مالم … کرم فرما درین عالم برین بیکار یا الله

تو سلطانی تو رحمانی تو منانی تو سبحانی … هوای حرص نفسانی ز من بردار یا الله

چو بر سر گشته غربت شود دوار در هر رحلتی … مرا غمگین دران حالت فرو مگذار یا الله

تو مطلوبی و مقصودی تو معبودی و موجودی … بهر حالت تو موجودی بدیده دار یا الله

دو دیدم ور پی شیطان فتادم در چه عصیان | ازین زندان پرخذلان برونم آر یا الله
خداوندا گنهگارم بالطاف نظر دارم | زچشم خود گهر بارم بحال زار یا الله
تو ستاری و غفاری تو محبوب ودود آری | درین افلاس و ناداری منم ناچار یا الله
بفضل خویش یزدانی سعیدم تو گردانی | بزیر ظل رحمانی نگاهم دار یا الله

در ذکر نعت سید المرسلین خاتم النبیین محبوب رب العالمین صاحب طٰه و یٰس صلی الله علیه و آله وسلم

بعد ثنا کبریا گوناگون اتحاف تحیات زاکیات صلوة طیبات بر گلبن نبوة و رسالت گلشن فتوت و بسالت اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن نعت کمال مظهر فیضات الٰهی مصدر کمالات نامتناهی صاحب قاب قوسین خداوند کونین سلطان الیقین بیگمان خلق نشین بی نشان افضل الانبیاء برهان الاصفیاء مظهر عزو کمال شاهد ذو الجلال ناطق کلام الٰهی واقف اسرار نامتناهی مطلوب مظهر الوهیت مقصود لولاک لما اظهر الربوبیت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

نظم

یا محمد صاحب خلق عظیم | معدن اکرام و الطاف عمیم
یا محمد سرور عالی جناب | وی شفیع اکبر یوم الحساب
یا محمد پیشوای انبیاء | رهنمای اتقیا و اولیاء
یا محمد سرو بستان هدی | نوگل خندان باغ ارتضا
یا محمد مهر اوج مکرمت | اختر پرنور برج معدلت
یا محمد بحر علم من لدن | در زمانه کاشف اسرار کن
یا محمد مطلع انوار غیب | دافع ظلمات وهم و شک و ریب
یا محمد هادی دنیا و دین | ابر رحمت رحمة للعالمین
یا محمد صیقل مرآت دل | دافع گرد و غبار از آب و گل
یا محمد روی تو بدر منیر | زلف عنبر بوی تو مشک و عبیر

یا محمد شفیع جود و عطا / نوربخش سینهٔ اهل صفا

یا محمد قاب قوسینت مقام / در گروه انبیا هستی امام

یا محمد چشمهٔ آب حیات / نور تو روشن جهان شش جهات

یا محمد بیکسان را دستگیر / مقتدای هر فقیر و هر امیر

یا محمد سرور هر دو جهان / هادی دین رهنمای گمرهان

یا محمد چارهٔ بیچارگان / داروی درد همه درماندگان

نام تو روشن تعالی کرد او / فیض تو جاریست در هر چار سو

ذات پاکت دردمندان را دوا / بهر هر بیمار داروی شفا

نور ذاتت جلوه گر در سینه ام / روشن از حسن رخت آئینه ام

ذکر ذات ای محبوب حق ایمان ما / درد عشقت هر زمان درمان ما

نام تو بر هر زبان ورد زبان / در دل اهل دل عشقت عیان

پس توئی محبوب ما مطلوب ما / در جهان مقصود ما مرغوب ما

کارساز ما توئی ای کارساز / پادشاه دو جهان همره نوآ

ای خبرگیر گروه مذنبین / پیشوای مؤمنین و متقین

دردمندم ای طبیب انس و جان / رنج ما دریاب از نبض تپان

واقف حالم توئی در جمله حال / دور کن از دل غم و رنج و ملال

هست داروئی دوا دیدار تو / تو طبیبی و منم بیمار تو

دیده دائم گریانست در درد فراق / سینه ام بریان بسوز اشتیاق

یا رسول الله توئی فریادرس / من ندارم در دو عالم جز تو کس

بیکسانرا کس توئی در دو جهان / رحم کن بر ما بحق خواجگان

یک نظر سوی من بیچاره کن / غمگساری بی‌نوا غمخواره کن

گرچه ضایع گشت عمرم در گناه
توبه کردم عذر من از خود بخواه

روز و شب بنشسته در حسرت سعید
تا نباشد از حضور تو بعید

ای بلند آوازهٔ تو در جهان
سرور دین افتخار لامکان

یک نظر کن بر من مسکین سعید
نیست ما را جز تو کس دیگر شدید

در مدح عارف ربانی محبوب سبحانی سراج الکاملین امام الواصلین حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین رض

آن مجمع جود و سخا و آن مخزن علم و حیا
و آن معدن صبر و رضا یعنی شه شمس العلا

آن ماه دنیا شمس دین محبوب رب العالمین
آن بلبل باغ یقین و آن محرم راز خدا

آن شمس دین شمس خرد مقبول درگاه صمد
آن واقف سر احد دانندهٔ علم هدا

آن خواجهٔ دور زمان مقبول شد در دو جهان
و آن کاشف سر نهان و آن صاحب صدق و صفا

آن مقتدای عارفان مطلوب خاص سالکان
مشکل کشای عاشقان آن ماه نور اهتدا

آن پیشوای مومنان آن رهنمای گمرهان
شد جلوه فیضش عیان در عرصهٔ ارض و سما

و آن عالم علم الیقین و آن شاهد عین الیقین
و آن محرم حق الیقین آن کاشف سر خفا

سر جمال احمدی فیض کمال سرمدی
شد از جبینش منجلی نور جلال کبریا

آن زبدهٔ هر دو جهان آن مصدر کون و مکان
و آن واقف سر نهان آن مطلع نور الهدی

ای مظهر انوار حق وی مخزن اسرار حق
وی کاشف استار حق در سر خلا و در ملا

ای قبلهٔ کونین ما وی کعبهٔ دارین ما
ای سید ثقلین ما کن بر من مسکین عطا

ای خواجهٔ روی زمین ای سرور روشن نگین
ای پیشوای مومنین و افتخار اولیا

ای پیشوای مقبلان و رهنمای سالکان
ای والی دور زمان در ابتدا و انتها

ای دین ما دنیای ما مشفق کرم فرمای ما
ملجای ما مأوای ما ای مرشد و پیر ما

هستم سعید ناتوان در درد و محنت نیم جان
از نفس شیطان و امان ای ناصر اهل بلا

نوع دیگر

نام نامی آن چو شمس الدین باشد برملا   جلوه گر شد جابجای خورشید نور اهتدا

شد وجود آن شه دین مظهر نور خدا   اهل وصلت اهل دل اهل صفا اهل هدا

شمس دنیا شمس دین شمس جهان شمس زمان   شد منور از وجودش هر وجود اصفیا

قطب عالم قطب دین قطب زمان قطب جهان   اهل علم و اهل حلم و اهل دین اهل وفا

هادی راه شریعت مصدر انوار حق   زبدهٔ اهل طریقت پیشوای اتقیا

آن جناب پیر اعظم بادشاه دو جهان   حجت اهل حقیقت عارف سر خدا

زیر فرمانش همه اقلیم دنیا سر بسر   حکم جاری گشت بر آفاق دین آن رهنما

پیر اکرم آنجناب شاه سلیمان زمان   داد تاج فقر و مخفی بر سر آن ماه لقا

دستگیر عاجزان شاه سلیمان متقی   هم مشتهر شد در جهان آن مطلع نور الهدا

غنچهٔ باغ سلیمان خواجهٔ دور زمان   کاشف سر دقائق عالم علم هدا

ای شه شمس العلا مشکل کشا بهر خدا   کن مدد بر حال زارم بی سر و پا بی نوا

کن مدد در دین و دنیا یا شه عالیجناب   نیست ما را جز تو کس فریاد رس ای پیر ما

یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین ولی   دستگیری کن مرا ای دستگیر اولیا

در خیال من نمی آید تمنای دگر   جز امید فضل تو هم نیست ما را التجا

شمس دین یا شمس دین ورد زبانم دم بدم   کن مدد یا شاه شاهان بر سعید بی نوا

نظم در عقیده این فقیر حقیر

گر زیان کارم خدا را بنده ام   از دل و جان مصطفی را بنده ام

پنجتن را من شفیع خود کنم   چار یار با صفا را بنده ام

از غلامان حسین و حسنیم   فاطمه خیر النسا را بنده ام

من غلام اهل بیت آنحضرتم   خادمان مصطفی را بنده ام

دوازده صاحب امامم رهنما — هم شهید کربلا را بنده ام
چار مذهب نیز دانم معتبر — مذهب یک حنفیا را بنده ام
خاک بوس غوث محی الدین منم — واصلان حق نما را بنده ام
خاک درگاه معین الدین منم — شیخ قطب الدین قطب صفیا بنده ام
خادم شاه فرید الدین منم — هم نظام الدین نظام اتقیا را بنده ام
من سگ شاه سلیمان تونسیم — شاه شمس الدین شمس اولیا را بنده ام
من سعید خادمان چشتیم — انبیا و اولیا را بنده ام

اما بعد میگوید اضعف عباد الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی زنجانی حنفی چشتی بهرتهوتی جعل الله اصوله و فروعه المعشوقین فی زمرة خدام الرسول علیه السلام که از سخنان اسرار و امر الهی و از زر فوائد نامتناهی که از زبان دربار و لسان گوهر نثار بدر الشریعة شمس الحقیقة ملک المشایخ سلطان الطریقت برهان الحقیقت امام العارفین سند الموحدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه و عن اسلافه و اخلافه آنچه بسمع رسید بتوفیق حق سبحانه جمع کرده شد چون عاشق را ازین کلام که مظهر و صفات متکلم ست جمال و کمال معشوق معنوی جلوه می نماید لهذا نامش مرآت العاشقین کرده شد والله المستعان و علیه التکلان ۱۲ التماس از ناظرین با نصاف اینکه چون بمطالع این ملفوظات خوش وقت گردند این بنده را بدعا خیر یاد فرمایند و بعین عاطفت و صلاح بینند زیرا که نه بر شاعری و انشا پردازی دعوی کنم و نه بر علم و فضل مغرور ام محض این چند سخنان بباعث محبت خواجه خواجگان حضرت مولانا و مرشدنا شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلق نیست چنانچه حضرت خواجه معین الدین اجمیری رحمه الله میفرماید بیت عشق را با نوس کا فرنیا نخلد احتیاج + این سخن به سعید وهی خانه می باید نوشت + اگر سهو یا خطائی بینند اصلاح فرمایند

بقلم اصلاح مزین فرمایند بموجب فحوای حدیث شریف که در مشکوة المصابیح آمده
اول من نسی آدم فنسی ذریته اگرچه کلام بشر از سهو و خطا مبرا نیست لیکن هرگاه
بنظر اصلاح بیند عیبش هنر بنظر می آید * و خارش گل یاسمین نماید - چنانچه
شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید شعر اگر بچشم ارادت نگه کنی بر دیو * فرشته ات بنماید بچشم کروبی
نظم شنیدم که در روز امید و بیم * بدانرا به نیکان ببخشد کریم * تو نیز ار بدی بینی
اندر سخن * بخلق جهان آفرین کار کن * بحکم حدیث شریف تخلقوا باخلاق الله
عمل باید کرد بدان ای عزیز در جمع کردن این ملفوظات چند باعث گردید باعث

باعث اول

اول آنکه تا ازان جناب شد آب یادگاری باند هر که خواند سعادت یابد و مرا
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهائی و رستگاری باشد باعث دوم که سخن این

باعث دوم

حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث ست دوم
دنیا را از دل مرید فراموش کند و آخرت را یاد آرد سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید پیدا آید چهارم چون مرید این سخن بشنود از راه بی پایان اندوه نخورد پنجم
سالکان را راه نماید و عارفان را عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی همت گردد
و طلبش زیاده شود هفتم آنکه برای تزکیه نفس و تصفیه قلب نهایت مفید ست پس نوشتن

باعث سوم

اینچنین سخنان از واجبات دانستم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم میفرماید عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة چونکه ذکر صالحین باعث نزول
رحمت حق تعالی ست پس این سخنان ایشان وسیله نزول رحمت دانستم باعث

باعث چهارم

چهارم که محبت پیر روشن ضمیر در جانم موج میزد و همه وقت فرحت دل من از
سخنان ایشان بود مع آنکه المرء مع من احب پس حسب سعی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل و جان من بود جمع نمودم باعث پنجم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید

باعث پنجم

من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل الذکر بیت چون شدی دور از حضور

اولیا ٭ در حقیقت گشته دور از خدا ٭ یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان منزله
همنشینی حق تعالی است پس موجب حصول سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
ملفوظات را مقصود عظیم دانستم زیرا که فکر در ملفوظات اهل ذکر و تصوف و
حقیقت عین صحبت معنوی است با آنها باعث ششم که صاحب قول الجمیل
فرموده اذا غاب عنه الشیخ تخیل صورته تعظیما تفید صورته کما تفید صحبته پس
جهت حصول سعادت تصور آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
گردانم تا خیال بسوی اغیار راه نیابد مولوی معنوی فرموده ای برادر تو
همین اندیشهٔ ٭ مابقی تو استخوان و ریشهٔ ٭ گر گل است اندیشهٔ تو گلشنی ٭ ور بود
خار تو هیمهٔ گلخنی ٭ باعث هفتم که چون سخنان صادق ترجمان آن الاصفات
وسیله نجات است و بیشتر آن میان بسبب دوری و مهجوری بهره یاب نمی گردند لهذا
بعض سخنان که از خدمت صحبت ایشان باستماع آمد ند ارقام نمودم تا همه حال
همه انافع باشند باعث هشتم که مولانا مولوی جامی علیه الرحمت میفرماید بیت
نه تنها عشق از دیدار خیزد ٭ بسا کین دولت از گفتار خیزد ٭ در آید جلوهٔ حسن از ره
گوش ٭ ز جان آرام برباید ز دل هوش ٭ پس چون که تجلیات عشق حقیقی موقوف
بود بر شنیدن حکایات محبت افزا لهذا شنیدن و نوشتن ملفوظات آن والا
صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث نهم خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه
فرموده که چون مرید سخنان پیر خود بشنود و در قلم در آورد بعده هر حرفی که می نویسد
ثواب طاعت هزار ساله در اعمال نامه او ثبت میفرمایند و بعد از مردن جای او در
بهشت باشد و هم سلطان المشایخ خواجه نظام الدین رحمة الله علیه فرموده که از حضرت
مولانا شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز شنیده ام هر مریدی که سخنان از زبان
پیر خود بگوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات و حسنات بیش از بیش حق تعالی

ارزانی فرماید برین امید نوشتن ملفوظات پیر دستگیر خود مشغول شدم باعث
و باهم آنکه در روز قیامت بطفیل این سخنان از مریدان خود شمرده این خاکسار گناهگار
را شفاعت خود در آرند چون اصحاب کهف بملازمت خود نگهدارند خداوندا سگ
چند قدمی دوستان تو نزد او را بسبب دوستی دوستان خود در زمره آدمیان شمردی
و در بهشت خواهی آورد این خاکسار اگرچه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال نرسیده
اما بطفیل خواجگان کبار و اولیای نامدار ازین کرامت محجوب مگردان و از نظر رحم خاص
که بایشان میرسد مرا محروم مکن و این سخنان را وسیله عرفان من و اخوان من بگردان آمین
یا رب العالمین باعث شوق زیارت خواجه شمس الحق و الدین گنج اثر جهان افروز
که در خوردسالی از حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم نمود بعد ازان بخدمت عالم علوم
فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حضرت مولوی سلطان احمد نقشبندی
دهلوی سپردند چند کتب صرف و نحو وغیره خوانده بودم که شوق زیارت شیخ طریقت در
دلم پیدا گشت و طریقه نقشبندیه متبع سنت نبویه نبسته معتقد آن شدم از والد بزرگوار
به بیعت ایشان اجازت خواستم چونکه حضرت ابویم بخدمت حضرت شیخ نبی بخش چشتی
صابری سعادت بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
فرمودای فرزند ارجمند ازین راه مانع و مزاحم نیم اما مرضی من آنست که در سلک چشتیه اهل
بهشت منسلک شوی و کتاب فوائد الفواد که ملفوظ حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام
الدین صاحب دهلوی است بمطالعه آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد آنحضرت شب و روز
بمطالعه آن مشغول شدم اگرچه بیشتر کتب از علم تصوف در جهان موجوداند به هیچ یکی
ازان لذت و شوق نیافتم چنین کتاب که بمجرد مطالعه آن محبت خواجگان چشتیه نظامیه
پیدا شد تا آنکه درین خیال شب و روز مشغول بودمی درین اثنا حضرت مامون صاحب
مد و علی که در ریاضت و مجاهده بمقامی عالی و شانی بلند میداشتند و نسبت سلوک

بحضرت نقشبندیه داشتند فرموده‌اند فرزندان بسیار مردم خاص و عام شنیده‌ام که بزرگ
شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبرای حضرت خواجه تونسوی بسیار بزرگ و
قطب وقت و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند
راه حق می‌طلبی بخدمت ایشان برو بمجرد شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
زد اما در دلم بود که مفصل حال آن ذات والاصفات اطلاع یابم اتفاقاً روزی
بمجلس سماع صوفیه نوشاهیه نشسته بودم شخصی احمد بخش نام گفت مجلس سماع این صوفیه
مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مزامیر هیشه‌اند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والاصفات
پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بهره‌یاب شدم بعد از آن روزی بخدمت آخوند
غلام رسول صاحب ساکن قلعه میهان سنگه مشرف بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت مولوی
صاحب عرض داشت که فلان بزرگ جنیوئی و فلان مرد لاهوری در منزل [illegible] چگونه
اند فرمودند چنین مردان وظیفه‌خوان اند نیک‌بخت میگویند باز گفت که حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستماع
این گواهی اعتقاد من محکم شد و آتش عشق بجوش آمد و از حضرت والد بزرگوار اجازت
خواستم پس آن حضرت بوسیله جمیله خود شب دوشنبه وقت نماز عشا شانزدهم ماه جمادی
الثانی سنه سبع وثمانین و اثناعشر مائه هجری بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین حاضر
کردم مرا بیعت کنانیدند و آنحضرت حسب استعداد این بنده اذکار و اوراد ارشاد فرمودند
تا آنکه هر سال دیگر اشغال و مراقبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بتوجه آنحضرت بجا
آوردم بعد از آن بتاریخ غره ماه ربیع الاول بسنه یکهزار و دوصد و نود و چهار سال
هجری مقدس شب دوشنبه بحجره مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی خفته بودم خواجه شمس
العارفین بخواب دیدم و شفقت بی غایت مرا کتابی عطا فرمودند و گفتند [illegible]

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خواب بیان کردم و تعبیر آن خواستم
فرمود کتاب مرقع و کشکول شریف در این فقیرخانه موجود اند آنرا بنویس و زکوة هفت
اسم الهی که بسند حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع مسطور اند بحسب
شرائط ادا کن پس همچنان کردم بعد ازان روز سه شنبه بستم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۷ھ
سعادت قدم بوسی حاصل شد روی سوئی این دعاگو کرده شفقت بعنایت ارزانی فرمود
و نعلین شریفین و یک پیراهن خود عطا کردند و یک کلاه چهار ترکی نیز بدست خود بر سر این بنده
نهادند بعد ازان این دعاگو عرض داشت که والدین شریفین من بسبب عدم اولاد این
بنده قصد نکاح دیگر میدارند اما چونکه محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بعمل آوردنش
راغب نشدم و امید هست که ایشان بدرگاه قاضی الحاجات دست برداشته دعا خیر
فرمانید تا خدا تعالی عزوجل ولد صالح عنایت فرماید پس حضرت صاحب بشفقت بعنایت
دست دعا بجناب حق سبحانه برداشته دعا خیر فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک نوشته
دادند و فرمودند که ببازو راست زوجه خود بربند پس همچنان کردم بعد ازان بتاریخ
هفدهم ماه شعبان سنه ۱۲۹۷ روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطفیل آنحضرت فرزند ارجمند
عطا فرمود و چون بعد از یکسال بخدمت فیضدرجت آن حضرت مشرف شدم و مژده تولدش بیان
کردم فرمودند نام او چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدا تعالی دیگر برادر او
نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آن حضرت در دلم پوشیده داشتم که بعد ازان
روز سه شنبه چهاردهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ ده روز پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
حاصل شد مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش بندار و سید احمد
خدمتگار آنحضرت و یاران دیگر نیز حاضر بودند روی سوی این دعاگو کرده شفقت بعنایت
کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجه تونسوی رحمة الله یارا در باب غور پرداخت
مهمانان تاکید بلیغ فرموده بود حسب المقدور هرچه میسر آید می کنیم چنانچه می بینی شمارا نیز

باید که خدمت مهمانان موجب طاقت خود بجا آری و اعراس مشائخان خانوادگان نیز
بقدر توفیق بکنی که درین هر دو امر میمنت و برکت پیدا شود و اگر کسی را خدا می طلبد
وظیفه می خواهد آنهم بگوئی شمارا اجازت است پس همه مجلس نشینان مرا گفتند مبارکباد
که آنحضرت خلافت و اجازت داد گفتم الحمد لله علی ذالک بعدازان شب جمعه
وقت سحر دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۳… هجری هشت روز بعد از وصال آنحضرت در مقام
حضرت مولانا بمحل مظهر محمد بخش خفته بودم که بزیارت حضرت صاحب مشرف شدم با این
که چهره مبارک آنحضرت مثل قمر چهاردهم روشن و بدن مانند آفتاب درخشان مسجد خود بر
مصلی برای امامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صف بستند
هنوز تکبیر اولی نشده بود مولوی معظم دین صاحب از جانب راست نزد آن حضرت حاضر
شده کیفیت بیماری پرسیدند مگر آنحضرت نشنیدند پس این بنده نزدیک شده پرسید که
حال طبیعت مبارک ایشان چگونه است فرمودند بفضل الهی خیر است باز چهره خندان
و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند ارجمند دیگر عنایت فرماید عرض کردم که
قبل ازین نیز ایشان درینباب دعا فرموده است اگر بدرجه قبول افتد همین عنایت
خدا تعالی است پس بعدازان بتاریخ چهاردهم ماه صفر سنه ۱۳… هجری روز شنبه وقت
نماز ظهر حق سبحانه و تعالی پسر دیگر عنایت کرد و نامش سید عبد العزیز نهادم الحمد لله علی
ذالک بعدازان بهمان خواب ارشاد فرمودند که خدمت مهمانان نیز حسب الامکان
بجا می آری و وظیفه اسم یا حی یا قیوم بوالد بزرگوار خود تلقین نمائی پس چون بیدار
شدم پیش مولوی معظم دین صاحب واقع خواب اظهار ساختم مولوی صاحب
فرمودند مبارک باد که در بیداری و خواب آنحضرت شمارا ممنون ساخت بدانکه یکبار
روزی بخدمت فیضدرجت آنذات والا صفات مشرف شده عرض کردم که خادمان
آستان چنانم که زالی برای خریدن حضرت یوسف علیه السلام ریسمان تنیده در دست

گرفته حاضر شد و گفت اگرچه مفلس ام ولیکن در زمره خریداران او محسوب شوم خواجه
شمس العارفین سوی این بنده التفات نموده فرمود آن ضعیفه محض برای دیدن یوسف
علیه السلام بهانه ساخته بود والا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت اگرچه من بسی قاصر قماشم * که در سلک خریدارانش باشم * بعد ازان دعاگو عرض
کرد که بنده نیز بهانه زیارت ساخته بحضور ایشان می آید اما حقوق طاعت ایشان کے
بجا می آرد لیکن امید آنست که بطفیل صحبت ایشان آمرزیده شوم چنانچه در مشکوة نوشته
دیده ام که خدا تعالی فرماید جمیع حلقه ذاکران را بخشیدم فرشتگان میگویند ای پروردگار
ما فلان بنده گنهگار محض برای حاجتی بمیان حلقه ذاکران نشسته بود خدا تعالی
میفرماید آنرا نیز بطفیل آنها بخشیدم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق ست که در روز قیامت بدان را
بطفیل نیکان بیامرزد چنانچه شیخ سعدی گفته بیت شنیدم که در روز امید و بیم *
بدان را به نیکان بخشد کریم * بعد ازان فرمود شخصے بر دروازه روضه مبارک
خواجه فرید الدین ایستاده میگفت عجب دربارییست مردمان که می آیند گمان کنند که
به برکت حضرت خواجه صاحب آمرزیده شویم و خواجه صاحب میفرمایند امید آنست که خدا تعالی بطفیل مردمان
که می آیند دست و پای خود بقرین من بمالند آمرزیده شوم بعد ازان فرمود خواجه تونسوی
رحمة الله علیه میفرمودی چند مردان دست خود بدست من نهند امیدوارم که گاهی مرد مقبول
بدست من آید و بطفیل آن خدا تعالی بخشد پس ازین سخنان لاجواب شدم و گفتم الحمد لله و علی ذلک

در ذکر درخواست کردن و نوشتن ملفوظات بدان ای عزیز بدونے

چند سخنان گوهر فشان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین یک
غزل مشتمل بر طلب عشق حقیقی تحریر نموده ام و بوسیله حمبلیه مولوی احمد یار سیال ساکن پیونانی سعادت
قدم بوسی آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب ورق مرقومه بخدمت آنحضرت گذرانیده عرض
داشت کرد که این چند سخنان ایشان سید محمد سعید تحریر نموده باشد آنکه بنوشتن این اجازت فرمایند

خواجه شمس العارفین مطالعه کرده فرمودند که نیکو نوشته هر عمل خیر که از بنده بوجود آید غنیمت است این عاجز
نیز عرض داشت کرد اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر فشان آنجناب بشنوم بنویسم خواجه
شمس العارفین فرمودند بنویس هر چه بتوانی نوشت اما حال ما درویشان چنانست که دیگران را
بترک دنیا می آموزیم و خود در پی حصول آن سعی نمائیم آنگاه این بیت بزبان مبارک راندند
بیت ترک دنیا بمردم آموزند ٭ خویشتن سیم و غله اندوزند ٭ بعد از ان این آیت
نیز خواندند یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ سبحان الله که مقربان
حق با وجود چندین طاعات و ریاضتهای خود را چنان محو و منسی فرموده که در همه اوقات
میگویند مَا عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ ٭ غزل عرضه خدمت اقدس
این بود غزل چون توئی محبوب و مرغوب خدا ٭ آدم بیرون کرده باصفایه ٭ شمس دین
شمس دنیا ذات تست ٭ روشن از علمست بر روی تو راز ٭ از سیاه بخت بگشا نظر ظلمتم ٭ کن
بر رویم باب فیض عشق باز ٭ سرور و سالار ملک دین توئی ٭ عاجز پابوس را کن سرفراز ٭ الحاصل
سخنان که از زبان دُرفشان آنحضرت بشنیدمی تحریر کردمی و اکثرت عادت شریف حضرت
مولانا و مرشدنا آن بود که چون این خاکسار بحضور ایشان بنشستی سخنان صدق ترجمان گوناگون
بزبان مبارک راندندی حق تبارک و تعالی ذات ملک صفات خواجه شمس العارفین را فیضی و خیر و
برکت دهاد تا از این شربت سخنان که همین آب حیاتست مر طالبان را سیراب گرداناد آمین یا

رب العلمین و فهرست این ملفوظات بجمل مرآت مرتب کرده شد مرآت اول در ذکر نعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین
آن سید المرسلین مرات سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و اهل بیت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و تحقیق آنکه کدام افضل اند مرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام مرآت
پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رضی الله عنهم مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار رضی الله عنهم مرآت
هفتم در ذکر عقاید و اصول دین و طاعت مجتهدین و جز آن مرآت هشتم در ذکر طلب علم

بیت

کارساز ما بفکر کار ماست ٭ فکر ما در کار ما آزار ما

و فضیلت آن مرآت نهم در ذکر طهارت و صلوٰة و متعلق آن مرآت دهم در ذکر زکوٰة و
مذمت تارک آن مرآت یازدهم در ذکر روزه مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت
بیت الله شریف مرآت سیزدهم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بی عمل مرآت چهاردهم
در بیان ذکر حق سبحانه تعالی و فضیلت آن مرآت پانزدهم در ذکر فضیلت درود شریف
مرآت شانزدهم در ذکر اوراد و نگهداشتن وقت آن مرآت هفدهم در ذکر فضیلت
عبادت و مذمت تارک آن مرآت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریا مرآت
نوزدهم در ذکر محاسبه و مراقبه مرآت بستم در ذکر توکل و صبر مرآت بست یکم در ذکر مذمت
شهوت و فضیلت احسان و تحمل ایذا مرآت بست دوم در ذکر سخاوت و رعایت مهمانان
و فضیلت [illegible] مرآت بست سوم در ذکر جهاد اصغر و جهاد اکبر و جنگ حضرت
علی کرم الله وجهه و امیر معاویه مرآت بست چهارم در ذکر زهد و مجاهده حضرت خواجه بو سعید
و جزآن مرآت بست و پنجم در ذکر مذمت تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم مرآت بست و
ششم در ذکر مکاید شیطان و مذمت صحبت و حب نان و جزآن مرآت بست و
هفتم در ذکر فرق میان فرقه ملامتیان و اهل زبان و جهال مرآت بست و هشتم در
ذکر قول فرقه رافضیه و مذمت آن مرآت بست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت منجمان و عاملان
ناقص و جزآن مرآت سی ام در ذکر صحبت اغنیا و مذمت ملازمت و شامت بدکردار مرآت
سی یکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن مرآت سی و دوم در ذکر تزکیه نفس و تصفیه قلب
و اطوار اربعه و حقیقت مرگ روح انسانی و جزآن مرآت سی و سوم در ذکر زیارت
قبور و امداد خواستن از اهل آن مرآت سی و چهارم در ذکر بیعت و فضیلت آن و خواستن
فیض از بزرگان سلسله دیگر مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و خدمت
و آداب و تصور آن مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله مرآت سی و
هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستان او و تبرکات سرور کائنات و اولیا تا [illegible]

روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع وثمانین و اثناعشر مائه ۱۲۸۷ سعادت قدم
بوسی خواجه شمس العارفین حاصل شد حضرت والد بزرگوار این دعاگوی و حافظ امیر و دیگر یاران
نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندکه اسماء شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در قرآن مجید و دیگر کتب سماویه بسیار مذکور اند و یکی از انها امی است انگاه فرمود لفظ امی
سه معنی دارد یکی آنکه خواندن و نوشتن از کسی نیاموخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
همچنان بودند دوم آنکه عرب اصل هر چیز را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که اصل
همه شهرها و دیه هاست پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حق تعالی امی فرموده که اصل همه
موجودات و مخلوقات اوست چنانچه شیخ سعدی رح فرموده بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هرچه موجود شد فرع تست * و همچنین در حدیث آمده کل الخلائق من نوری و انا
من نور الله سیوم آنکه نسبت بجانب ام القری است که مکه است بدین معنی مکی بود انگاه
فرمود که ای درویش مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است که با وجود امی بودن
علم اولین و آخرین می دانستند و عاشقان ایزدشناس را باشارتی حقائق یزدانی و معارف
ربانی تعلیم کردند همدرین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث خواند اوتیت علم
الاولین و الآخرین بیت علمای که آموزگارش حق بود * علم او بس کامل و مطلق بود
بعد ازان فرمود حضرت خواجه حافظ رحمة الله علیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم را بمعشوق نهرده ساله تعبیر کرده و قرآن مجید را بی دو ساله نام نهاده و صحبت آنحضرت
را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خوانده و این بیت بزبان مبارک راند بیت
معشوق چهارده ساله و می دو ساله * همین بست مرا صحبت صغیر و کبیر * انگاه فرمود
که چهارده ساله باعتبار شب معراج است و دو ساله قرآن مجید باعتبار اینکه نزول دو بار
شده یکبار از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمد و دیگر بار ازینجا آیت آیت یا سورت
سورت بروفق مصالح بندگان نازل شده مراد از صحبت کبیر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

گفته‌اند باعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
زیر رایت او بیایند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر وبیدی لواء
الحمد لا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی الحدیث و صحف صغیر
بقرآن ها وبیل کرده اند زیرا که بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صغیر است ورنه با
کریم و عظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آمده انه لقرآن کریم و دیگر و لقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم بعد ازان فرمود که حق سبحانه وتعالی آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را برای رحمت عالمیان مبعوث گردانید چنانچه در قرآن مجید آمده وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین در تفسیر حسینی آورده حضرت رسول علیه السلام رحمت مومنان که
بدو راه هدایت یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت است مر کافران را که بسبب وی از عذاب
استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی
بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد خواه در مکه معظمه قیام فرمودندی خواه در مدینه طیبه
خواه بر عرش معلی و خواه در مقام قاب قوسین یاد فرمودندی که السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین فردا که در مقام محمود شفاعت کبری مختار و سرفراز خواهند شد امتی امتی
گویند نظم عاصیان هر گنه در دامن آخر زمان + دست در دامان تو دارند بعین حاجتین
ناامید از حضرت با نصرت نتوان شدن + چون توئی در هر دو عالم رحمة للعلمین
همدرین محل فرمود شخصی مرتکب کبیره چون توبه کند گناهان و خدا تعالی بیامرزد و بکسی
که حضرت رسول علیه السلام را سب یا لعن کند آنرا خدا تعالی نیامرزد درین اثنا مولوی
معظم یمن صاحب مولوی این بیت خواند بیت محمد نه بخشد گناه گار حق را + ولی حق
نه بخشد خطای محمد + و در معراج نامه آورده که چون مسجد اقصی با انبیا و مرسل ملاقی شدم
هر یک محامد الهی ادا کردند من نیز حمد الهی بهنا بآن ندم و گفتم الحمد لله

الذی جعلنی رحمة للعلمین و بعثنی علی سائر الخلائق اجمعین و جعلنی بشیرا و نذیرا و اعطانی فرقانا مجیدا و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولا و آخرا **بعد از ان** غلام حسین قوال الگفتن این مولود اشارت فرمود **مولود شریف** ای که از دست عنایت فیض بحر رحمتی + آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی + از کرم و ز زر فشانی های تمکین و وقار + بحر رحمت کان رحمت کوهسار رحمتی + خسروی دین دولان نامت محمد مصطفی + مشک رحمت خطبه رحمت نامدار رحمتی + غیرت طوبی ست قدت چهره ات رشک ارم + نخل رحمت باغ رحمت در بهار رحمتی + بارگهت از درون و وز برون دار النعیم + باب رحمت بیت رحمت هم جلودار رحمتی + گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن + شام رحمت صبح رحمت هم نهار رحمتی + از بیان رحمتت ای رحمة للعلمین + نعت نادان حسیب گوید بی شمار رحمتی + **بعد از ان** لحنی ذکر ابتدای نزول وحی افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر هر خشت و سنگی که گذشتی از و آواز آمدی که السلام علیک یا رسول الله تا روزی از افق آسمان فرشته را دیدکه یک پای خود بر پای دیگر نهاده استاده است و بآواز میگفت یا محمد انت رسول الله و انا جبرئیل هر طرف که در آسمان مینگریست همان صورت می دید از انجا مراجعت نموده بخانه خدیجة الکبری رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه با آنحضرت گفت که این سخن بکسی مگوی و خدیجه نزد ورقه بن نوفل پسر عم خود رفت و گفت امروز محمد این نوع معاینه کرده است ورقه گفت ای خدیجه مژده باد مرا که محمد پیغمبر آخر الزمان هست و این ابتدای نبوت اوست خدیجه واپس آمده به سید المرسلین این بشارت داد **بعد از ان** سخن در ذکر معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راند که رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بقرآن ثابت شده منکر آن کافر ست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب الٰهی باحادیث صحیحه مشهوره ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال ست عقیده اکثر اهل

مولود شریف

ذکر ابتدای نزول وحی

ذکر معراج

اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده معاً و در بیداری واقع شده بیت آنکه شرت
تنش از جان بود * سیر و عروجش بتن آسمان بود * دران شب جبرائیل علیه السلام با چندین
ملائکه نزول فرمود و آنحضرت را بر براق سوار کرده باندک وقتی به بیت المقدس رسانید
و انبیا و ملائکه را امامت کرد بعد ازان بسوی براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام جانب
آسمان عروج کردند و در سماء اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی را و در سوم یوسف را و در چهارم
ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد و جواب
بر وجه اکرام شنید و از انجا بسدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة رسیدند
و جبرائیل علیه السلام نزدیک حجاب نور از مرافقت آنحضرت باز ایستاد و از انجا تنها جمیع حجب
قطع کرده بمقامی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند پس بسوی رفرف بپای عرش رسید و هر آن
نوبت از حق تعالی خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا بمرتبه
دنی فتدلی رسید و از انجا بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار
فاوحی الی عبده ما اوحی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ
و درکات آن دیدند و به بیت المقدس باز آمده متوجه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را
دید چون بخانه آمدند بهمان حال آب وضو جاری بود و بستر گرم و زنجیرهای در بحرکت بود
همه برین محل [illegible] علی قریشی عرضداشت کرد که اهل رفض نماز پنجگانه نمی خوانند
و حجت آرند که رسول علیه السلام در شب معراج هژده سال نماز نخوانده است خواجه شمس العارفین
فرمود آن کور چشمان نمی دانند که انبیا و اولیاء الله را مرتبه طی زمانی و طی مکانی حاصل باشد
و این مسافت از زمین تا قاب قوسین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به طی زمانی و طی مکانی
قطع فرموده ورنه مسافت هزار در هزار بود و هم چنان که در مدت هژده ساله کردنی بود در عرصهٔ اندک
تمام کرد یعنی آن هژده سال فی الحقیقت زمان قلیل بود پس قول اهل رفض باطل است
زیرا که فی الحقیقت هژده سال نگذشته بودند بلکه بمرتبه طی زمانی آن زمان بمدت قلیل قطع نمود یعنی

حکایت

از ان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک راند که حکیم جالینوس بعلم نجوم معلوم
کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود بخدمت حضرت عیسی علیه السلام رفته عرض
داشت کرد که دعا فرمایند تا حق تعالی بارش کند حضرت مهتر عیسی علیه السلام بدرگاه خدا
تعالی مناجات کرد همان زمان باریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم نجوم تا
شش سال امساک باران معلوم شده بود حضرت عیسی علیه السلام فرمود نمی دانی که حق تعالی انبیا و اولیا را
طی مکانی و طی زمانی داده است اگرچه مدت باریدن بارش بعد از شش سال بود ولیکن من ترجمه
طی زمانی آنرا باندک مدت کشش نمودم **مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفای**
راشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی
سلطان محمود ناروهی و نظام الدین گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند دعاگو عرض
داشت کرد که فضیلت چهار یار کبار مساویست یا بالترتیب خواجه شمس العارفین فرمود
فضیلت آنها بالترتیب است آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راند افضل الناس من
بعدی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و همچنین در فقه اکبر آورده اَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ
رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَبُوْبَکْرِنِ الصِّدِّیْقُ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْفَارُوْقُ
ثُمَّ عُثْمَانُ ذُو النُّوْرَیْنِ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ رِضْوَانُ اللهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ
همدرین محل دعاگو عرضداشت کرد که در مشرب صوفیان پیر خود را از دیگران افضل
میدانند پس علی کرم الله وجهه نیز پیر طریقت اند اگر ایشان را بر صحابه ثلثه فضل مرام جائز
است یا نی فرمود سالک را باید که فضیلت خلفای اربعه بالترتیب داند و از روی
مشایخان کبار فضیلت حیدر کرار از دیگران بهتر داند بعد از ان فرمود که چون
حضرت رسالت مآب خرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرمود و راز نهانی که باظهار آن پیش صحابه
خرقه مامور بودند تلقین کردند فرمودند که بجز مستحق دیگر کسی نگوئی چون آن راز در باطن
ایشان بجوش آمد بخوف آنکه اظهار گردد رو بویرانه نهادند و در انجا چاه خشک افتاده بود بر کناره او نشسته

مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفای راشدین آن سید المرسلین

سرفرو کرده آه کردند آب از ته آنچاه چندان جوشش دکه غلیان کرده از لب چاه بیرون آمد
بعد از آن فرمود که از خلفای اربعه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو کس صاحب سلسله
شده اند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق وامیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
وسلسله فقر ایشان تاهنوز جاریست چنانچه سلسله عالیه نقشبندیه بحضرت ابو بکر صدیق
رضی الله عنه میرسد ودیگر جمیع سلاسل بحضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند دعا گوی عرض داشت
کرد تعجب می آید که دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه وسلم چرا صاحب سلسله نشدند
فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق تبارک وتعالی بی حساب اند هر یک دوستان خود را بنعمت
علیحده علیحده مشرف ساخت چنانچه حضرت ابو بکر صدیق را بنعمت صدق سرفراز کرد کما
قال الله تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ در تفسیر حسینی آورده که گفته اند فاعل جاء پیغمبر
علیه السلام است ومصدق ابو بکر صدیق رضی الله عنه چون صدیق قصه معراج شنید گفت اشهد انک
رسول الله حقا گفت آنحضرت اشهد انک صدیق حقا وامیر المؤمنین حضرت عمر بن الخطاب بنعمت
عدل وشجاعت موصوف ساخت کما قال الله تعالی أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ که صفت عمر
فاروق است وهم در حدیث آمده أَشَدُّهُمْ فِي أَمْرِ اللهِ عُمَرُ وامیر المؤمنین حضرت عثمان
بن عفان را بنعمت شفقت وحیا مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ نعت
ذی النورین است رضی الله عنه که رافت وحیا ودلنوازی ووفای او مشهور است ومعروف در
خلائق وخلائق بدان صفات وسمات موسوم وموصوف وهم در حدیث مسطور است أَصْدَقُهُمْ
حَيَاءً عُثْمَانُ وامیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه را بنعمت طاعات وعبادات سعادتمند
گردانید در تفسیر حسینی آورده تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا شرح حال مرتضی است علی کرم الله وجهه
که اکثر اوقات او بوظائف وطاعات وعبادات میگذشت مرآت سوم در فضیلت
ازواج مطهرات وذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد غلام محمد درویش امام بخش

مرآت سوم در فضیلت ازواج مطهرات وذکر اهل بیت رضی الله عنهم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

تند ربود او عزیزان دیگر نیز حاضر بودند و عاگو عرضداشت کرد که از میان ام المؤمنین حضرت
خدیجة الکبری و ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنهما کدام را فضیلت ست خواجه شمس
العارفین فرمود در فضیلت هر دو صبا بجهة احادیث وارد شده اند مگر آنکه حضرت خدیجة الکبری رضی
الله تعالی عنها مظهر العجائب ست که تولد خاتون جنت از بطن ایشان ست و تولد حسنین نیز از
از ایشان ست و جبین فاطمه رضی الله عنها چنان منور بود که حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
پیش پیشانی مبارک او رضی الله عنها در شب تاریک رشته در سوزن کنند که این وجهات
مذکوره در فضیلت حضرت خدیجة الکبری مدخل اند و هم در حدیث آمده عن علی قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خیر نسائها مریم بنت عمران
وخیر نسائها خدیجة بنت خویلد متفق علیه بعد از ان سخن در ذکر اهل بیت
افتاد و عاگوی عرضداشت کرد که اهل بیت کدام کس اند خواجه شمس العارفین فرمود از آیة
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت معلوم میشود که اهل بیت
ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص و آیت مباهله
دانسته میشود که اهل بیت حضرت علی کرم الله وجهه و فاطمه و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی
وقاص نیست عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیة فقل
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا وفاطمة
وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی رواه مسلم شعر خدا محبت این
پنجتن بود فرض العین + بحکم نص خبر فرض کرده بر ثقلین + جد بزرگ واب امام اطهر وسبطین
محمد ست علی فاطمه حسن حسین + بعد از ان فرمود که روزی رسول علیه السلام پلاس سیاه
دوش مبارک خود بنهاد حضرت فاطمة الزهرا و امامین السعیدین رضی الله تعالی عنهما و علی کرم الله
وجهه را زیر آن گلیم بنشاند و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی چنانچه در حدیث آمده عن
عائشة قالت خرج النبی صلی الله علیه وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر

اَسْوَدُ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ فَاَدْخَلَہٗ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَیْنُ فَاَدْخَلَ مَعَہٗ

ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَۃُ فَاَدْخَلَہَا ثُمَّ جَاءَ عَلِیٌّ فَاَدْخَلَہٗ ثُمَّ قَالَ اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰہُ لِیُذْہِبَ

عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَہْلَ الْبَیْتِ وَیُطَہِّرَکُمْ تَطْہِیْرًا رَوَاہُ مُسْلِمٌ **مرآت چہارم**

در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام رضی اللہ عنہم شب چہارشنبہ سعادت

قدم ابو سعی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی توسوی و صاحبزادہ شجاع الدین صاحب

عبد اللہ درویش و سید احمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم سادات افتاد

خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راندند کہ تعظیم سید بر دیگران واجبست دعاگوی عرضداشت

کرد کہ اگر سیدزادہ مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونہ است فرمودند بعض علما تعظیم او

جائز نیست اما نزد این فقیر بلحاظ رسول علیہ السلام تعظیم ایشان باید کرد قطع نظر از علم

و تقوی ہم چنین در سفینۃ الاخبار خد بخشیہ تخلص بیربابی زنجانی کہ جد بزرگوار این

دعاگوی ست آوردہ روزی علوی مست در جماعت خانہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی

در آمد شیخ برخاست یاران گفتند این علوی فاسق ست فرمودند فاضل ست از زبان

خود کہ در حق شاہزادہ این سخن کہ میگوئید نباید گفت گفتند بچہ سبب فاضل ست فرمودند

ایشان را فضل دادہ است حرف قرآن فاضل ست اگرچہ در وی ہمہ آیات قہر و وعید و نام

ابوجہل و فرعون و نمرود باشد و محکی از حکایات فرعون و ابلیس بود چون من اللہ است

افضل ست ہمچنان سادات اگر در ایشان جملہ فسق بود چون از رسول اللہ اند بر ایشان

کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین ہست بدو وجہ است یکی آنکہ چون پرکالہ رسالت اند

فضل علم و تقوی بر رسالت رجحان ندارد دوم آنکہ مصطفی ایشان را دوست داشتہ

نواختہ اگر در ایشان ہمہ فسق باشد تعظیم ایشان باتباع رسول علیہ السلام لازم آمد قطع

نظر از عمل صالح ہمدرین محل دعاگوی عرضداشت کرد کہ حدیث اَکْرِمُوْا اَوْلَادِیْ

اَوْلَادِیْ الصَّالِحُوْنَ لِلّٰہِ وَالطَّالِحُوْنَ لِیْ موضوع است یا صحیح خواجہ شمس العارفین بر زبان

مبارک راندند دران ایام که در قریه بکهڈ جهت تعلیم علم سکونت سید قسیم عالمی آمده بود لفظ
شروع کرد و سادات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بسیار طعن میکرد سیدے
عالم بکهڈ وی باو مباحثه شروع کرد و گفت تعظیم ایشان نمی کنی و ندانی که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در حق ایشان کبروا و وقروا اولادی فرموده است آن عالم
گفت اگرچه رسول علیه السلام به تعظیم ایشان امر فرموده اما این حدیث را ملا علی قاری
رحمة الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظ طالحون لی وارد است نه کافرون لی
و درین زمان بعض سیدان که باوصاف رفض موصوف اند از حکم طالحون لی بگذشته در گرداب
کافرون افتاده اند پس تعظیم ایشان نیز ساقط شد

حکایت

بعد ازان در سود سیدے فیض علی نام
در قریه بکهڈ آمده چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال وی هیچ خلل معلوم نگردید
مگر چون به کابل رفت اوصاف رفض ازلی ظاهر شد چون این خبر بدست محمد امیر کابل رسید
حکم بقتل کرد پس حسب حکم آنرا رسن در گردن انداخته هلاک کردند تا سه روز لاش وی بازار
آویختند تا مردمان دیگر را عبرت حاصل گردد

حکایت

همدرین محل عالموی عرض داشت کرد که
بعض مردم میگویند سید نیست که حسینی باشد آیا این قول راست یا نه خواجه شمس العارفین به
زبان مبارک راندند که چون سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه از مناسک حج فارغ شده بمدینه
مبارک رسیدند مجاوران روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان پرسیدند که
قوم شما چیست گفتند سیدایم اوشان گفت علامات سیادت مثل حسن و غیره بر شما ظاهر نیست
و بسبب سفر دراز لون مبارک آنحضرت متغیر شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
سید موصوف فرمودند نگویم زیرا که در زمره ملعونان داخل شوم که آنحضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وآله وسلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الداخلین و الخارجین الحدیث باز گفتند
اگر دعوی ایشان راست است پیش روضه مبارک آنحضرت استاده آواز بکنید اگر از روضه شریف آواز شنویم
دعوی ایشان تسلیم کنیم حسب خواهش ایشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش روضه مبارک

ایستاده بعجز و نیاز گفتند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال از روضه شریفه
آواز آمد لبیک یا ابنی بمجرد شنیدن این آواز فیض آب اکثر مردمان از مجاوران با آن سید
موصوف بیعت کردند بعد از چند مدت سکونت نموده از انجا روان شدند بعد از مدت مدید باز
بمدینه منوره تشریف آوردند همه مجاوران آستان فیض نشان آنحضرت صلے الله علیه وسلم
بخدمت سید موصوف حاضر شده عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضه مبارک آن
حضرت آواز کنید تا ندا لبیک بشنویم و سود الحال باعث گناهان نامه سیاه شده است
شاید نیاز من قبول افتد یا نه چون بسیار آرزو کردند بطریق مذکور آواز کردند بهمان صورت
ندا لبیک برآمد همه خادمان آستان را نهایت خورمی و خورسندی حاصل شد و گفتند
پیش ازین چنین آواز نازنین نشنیده ایم مگر بوسیله جمیله ایشان باین سعادت مشرف شدیم

حکایت

الحمد لله علی ذلک همدرین محل خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که روزی
سید حسن شاه کابلی خلیفه خواجه توسوی پیش من حکایت کرد که روزی جانب شهر شریف می آمدم
در قریه اچهه بلوث شب درآمد سید چراغ علی سجاده نشین و دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
من استفسار کردند گفتم سیدام گفتند سید مگو گناهگار شوی که از قوم افغان شده باشی و
دعوی کنی گفتم اگر سید گفتن گناه است پس شما تا هفت پشت گناهگار هستید که همه خود
را سید می گفتید چون دانستم که از گفتگوی باز نمی آیند نزدیک مکان ایشان تنور به آتش
گرم شده بود خود را دران انداختم و گفتم آنکس که دعوی سادات کند نزد من بیاید تمیع سیدان
حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواستند خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
موصوف را گفتم که این چنین خود را بکرامت مشهور ساختن هم در شرف صوفیان جائز نیست

[illegible]

گفت من عالم نبودم اما جهت رهائی خود آن را لازم ساختم بعد ازان خواجه شمس
العارفین فرمود اگر شخصے سید در عبادت خدا تعالی سعے کند از دیگران ترقی کند چنانچه
حضرت خواجه معین الدین که جهان مشهور و معروف اند و حضرت خواجه عثمان هرونی که مشایخ

کبار و اولیای نامدار اند با وجودیکه پیر ایشان نبودند مانند آنها شهرت نیافتند و هم چنین حضرت
محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را همه خاص و عام میدانند شیخ ابوسعید
رحمة الله که پیر ایشانست این چنین مشهور نیست بعد از آن ذکر تعبیر خواب خواجه توسوی
رحمة الله بر زبان مبارک آمد که شبی از شبها خواجه توسوی بخواب دید که پیر من زیر پای من
و چپ و راست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر این خواب استفسار کردند گفت مبارک
باد که تعبیر این خواب آنست که در جمیع احوال عمل ایشان بر قرآن شریف است همدرین وقت دعاگو
جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه میکرد و سید الله بخش کبهیری سر مبارک را مالش میکرد و سید رسول
شاه جهلم المعروف سبز سیدی دیگر جانب پای آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر مثل
صالح شاه صاحب سلطانپوری و فیض شاه و یار شاه سکنه جهلم و سید حیدر شاه و صاحب جلالپوری
و سید اکرم شاه صاحب رسول نگری و سید قطب شاه و مزمل شاه و نیز دیگر سیدان که نوشتن نام
آن هر یک طوالت می شود گرد بگرد آنحضرت نشسته بودند بسوی ما درویشان آورده فرمود
الحمد لله که خواجه توسوی رحمة الله هر جانب خود قرآن شریف دید و مارا هر طرف همه سیدان نظر
می آیند پس شرافت این هر دو بخبر ثابت شده است همدرین محل فرمود عجب کاریست بعد از آن
که سیدان این دیهات شیعه مذهب اند و مارا دشمن داشته دشنام میدهند و دیگر سادات که
از وطن بعید می آیند در مذهب اهل سنت جماعت می باشند و عقاید مشایخ هم در تصنیف
یاب شوند آنگاه فرمود که شخصی شیعه مذهب از قوم بلوچ در شهر سکونت داشت و در حق اصحاب
ثلاثه سخنان نالائق میگفت حتی که مایان را نیز دشنام میداد گفتم عجب بی وقوفست که مارا نا
دیده دشنام میدهد بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغییر شد و بیکار و ذلیل شده هلاک گردید
همدرین محل دعاگو عرض داشت کرد که مصنف مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز کدام کس است
فرمود محمد غیاث نوربخش نام او بود گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میگردد که در علم توحید بسیار
کمال بودند خواجه شمس العارفین فرمود اینچنین علو همت سادات را میباید بهر کاری که مشغول

شوند بکمال پیرسانند گفتم سادات این بان هیچ ین اوصاف نظر نے آیند فرمود آنانکه از سادات
کرام برین حسابی ہمی آیند احدی را از اوصاف حمیده خالی ندیدیم بلکه بهره یافته بمنزل مقصود رسیدند
آنگاه فرمود که روزی حضرت خواجه تونسوی رحمة الله علیه فرمود هرکه درین ده خاک بیاید
احدی بی ایمان نباید بلکه بنور معرفت ایمان و بکمال سید مهر دین محل و دعا گوی خدا
کرد که اطلاق لفظ آل برکدام ست خواجه شمس العارفین فرمود این لفظ مشترک ست در میان
آل رسول علیه السلام و اولیای کرام آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راندند کل تقی و نقی فهو آلی

مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رض

روز جمعه سعادت قدم بوسی خواجه
شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرولوی و مولوی نظام الدین سکنه اوچ
و یاران دیگر نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که بشارت بهشت مر اولاد و
ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه دیگر را نیز ثابت شده اما مشهور بروایت حضرت
عبد الرحمن بن عوف ده کس اند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده بن الجراح و سعید بن زید چنانچه در مشکوة آورده عن عبد الرحمن
بن عوف ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و
عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن
بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و
ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة رواه الترمذی بعد ازان فرمود که جمیع کفار داخل
دوزخ شوند و چند کس را ازینها بنص قطعی دوزخی اند مثل ابو جهل و شداد و هامان و فرعون و نمرود

مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار

شب شنبه سعادت
قدم بوسی حاصل شد پیر غلام محمد سیال و غلام محمد درویش بهاولپوری و عزیزان دیگر حاضر
بودند سخن در فضیلت مهاجرین و انصار افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که
جمیع صحابه حضرت رسول علیه السلام فاضل اند اما دو فرقه ازینها بزرگ تر اند اول مهاجرین

مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره

مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار

اهل و مال و دار خود را گذاشته همراه حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم هجرت کردند و جان خود را بر آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قربان کردند و فرقه دوم انصار که مال و دختران خود بمهاجرین نکاح کرده دادند و خانهای خود را نیز بآنها سپردند انگاه این آیت شریف بزبان مبارک راندند لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ **بعد ازان** فرمود که پس از مهاجرین و انصار مومنان تابعان صحابه فاضل ترانند انگاه این آیت کریمه بزبان مبارک راندند وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝ **بعد ازان** فرمود که چند صد نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باصحاب صفه موسوم بودند اهل و مال خود گذاشته برای حصول صحبت حضرت رسول علیه السلام در یک صفه گذران میکردند چون اشتهای طعام و آب غلبه نمودی بزیارت حضرت سید المرسلین مشرف شدندی پس حاجت طعام و شراب نماندی و جای که معرکه شدی همراه آنحضرت بوده جهاد کردندی و بباعث کثرت صحبت ایشان باانحضرت از ایشان روایات احادیث کثیر آمده. **مرآت هفتم** در عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن شب شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نورالدین سکنه للهانی و نور مصطفی قریشی و امام بخش نذیر و کریم بخش نو مسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در عقائد اهل سنت جماعت افتاد حضرت شمس العارفین مولوی کریم بخش مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر طالبان فرض و لازم است حصول ایمان است زیرا که بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاه

مرآت هفتم در عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن

صفات ایمان

فرمود صفات ایمان هفت است اوّل ایمان آوردن بخدا تعالیٰ که یگانه است و ورا شریک
نیست و سهو و زیان مخلوقات همه از خداست دوم ایمان آوردن بفرشتگان
که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتابها که از جانب خدا تعالیٰ آمده اند همه حق
اند و راست است چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق است و راست
پنجم ایمان آوردن بروز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر آنکه
تقدیر خیر و شر از خدا تعالیٰ است هفتم ایمان آوردن بزنده شدن پس از مردن
بعد ازان دعاگو عرض داشت که باریدن باران از کجا می آید و بچه طور باشد خواجه شمس
العارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریاییست عظیم چون خدا تعالیٰ
خواهد که بارش کند میکائیل را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان باید کرد
میکائیل حکم بجا آرد و همچنین جبرائیل علیه السلام را بر رویانیدن نباتات و کلهائی اشجار
وغیره موکل ساخته است و عزرائیل علیه السلام را قابض ارواح مخلوقات معین کرده
اسرافیل علیه السلام را بر نفخ صور موکل نموده بعد ازان فرمود جمیع انبیا فاضل تر اند
از ملائک خواص و ملائک خواص فاضل تر اند از خواص مومنان و خواص مومن فاضل تر اند
از عوام فرشتگان و عام فرشتگان فاضل تر اند از عوام مومنین بعد ازان فرمود

ارکان ایمان

ارکان ایمانی دو چیز است اوّل اقرار کردن بزبان دوم تصدیق کردن بدل آنگاه فرمود
احکام نیز هفت است چون کافر ایمان آورد اوّل جان او از کشتن خلاص یابد دوم مال او
از گرفتن خلاص گردد سوم زن و فرزندان از برده شدن مامون گردد چهارم از
ناحق رنجانیدن خلاص یابد پنجم گمان بد کردن بر و نشاید ششم بشومیت گناه همیشه در
دوزخ نماند هفتم به برکت ایمان آخر بهشت برسد بعد ازان فرمود شرائط ایمان

شرائط ایمان

نیز هفت است اوّل هستی خدا عالم الغیب یاد کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب یاد
کردن با جملگی امور آخرت دوم علم غیب را خاصه خدا تعالیٰ دانستن سوم حلال را

حلال اعتقاد کردن چهارم حرام را حرام اعتقاد کردن پنجم از عذاب خدایتعالی
ترسناک ماندن ششم از رحمت خدایتعالی امیدوار بودن هفتم باختیار خود ایمان
آوردن بعد ازان فرمود اصول دین چهار اند آیة و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
است هر کس که ازین چهار بیرون رود و انکار کند کافر گردد و طاعت ائمه مجتهدین علما از
بآیت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرض گفته اند بعده عرض

اصول دین

محل مولوی نور الدین عرضداشت کرد که فرقه غیر مقلدین مراد از اولی الامر پادشاه اسلام
میدانند خواجه شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر علما و اتقیا اند که جامع همه صفات
حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبدالعزیز دهلوی
در تفسیر آیت فلا تجعلوا لله اندادا نوشته که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض ست
شش گروه اند ازان جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق دوام
لازم الاتباع ست بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون آنگاه فرمود پادشاه دو جهان دوستان
خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشان اند بخلاف پادشاه ظاهری که با مور دنیا مشغول باشد

حکایت

هم درین محل حکایت فرمود که روزی اورنگ زیب بصحابت نواب سعد الله خان بخدمت
میان سید صاحب رحمة الله می آمد اتفاقاً میان صاحب آن وقت از جامه خود سپش می جستند
خادمی عرض کرد که پادشاه بخدمت شما می آید سر برداشته فرمودند من دانستم که کدام سپش بوده
هست چون شاه موصوف نزدیک سید رسید هیچ التفات نکرد نواب سعد الله خان عرضداشت
کرد که تعظیم پادشاه چرا نکردید فرمود عجب کاربست که رزق خدایتعالی بخورم و جمیع حاجات
از و بخواهم باز سوی دیگری التفات کنم بعد ازان فرمود اجماع امت است که علماء دین

اجماع

متین بر امری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه ادای بیست رکعت تراویح بجماعت مقرر شد و مجمع علیه حضرت عثمان رضی الله عنه

ہمہ ران مجمع بودند مگر حضرت علی کرم اللہ وجہہ نبودند چون آمدند دیدند کہ قنادیل در مسجد
روشن اند و جماعت تراویح قائم شدہ فرمودند قائم کند خدا تعالےٰ اعمال حسنہ تراچنانچہ قائم
کردی تو سنت رسول علیہ السلام را آنگاہ این حدیث شریف بر زبان مبارک راندلا یجمع
اُمتی علی الضلالۃ بعد ازان فرمود فرقہ روافض و غیر مقلدین افعال و اقوال خود را
مطابق نص و حدیث شمارند اما زعم ایشان باطل ست زیراکہ این ہر دو فرقہ از قیاس مجتہدین
و اجماع امت منکراند و در حق ایشان طعن مے کنند بعد ازان فرمود سالک را باید کہ چون تعین
سلوک و ورع کند ہم از مذہب واحد کہ دلیلش احسن و اقوی و فوائدش اعم و اتم باشد اختیار
کند و ہر کہ ازین راہ براہ دیگر حرکت کند عبث و بیہودہ باشد و از دائرہ مصلحت بیرون افتد بعد
ازان فرمود کہ اگر شخصے برائے تحقیق مسئلہ شریعت بحضور حضرت خواجہ تونسوی رحمۃ اللہ آمدے
عالمان دین و مفتیان شرع متین را فرمودی عمل ما درویشان باحادیث صحیحہ عین مطلوب ست
مگر آنکس کہ معرفت حدیث و طریقہ استنباط مسائل کما حقہ ندانستہ باشد عمل بالحدیث جائز نیست
پس ایشان را لازم ست اگر تحقیق مسئلہ کنند از کتب فقہ حنفیہ نمایند زیراکہ استنباط مسائل ایشان از
آیت و حدیث ست و مطابق ہر دو بدان ای عزیز باعث ضلالت و گمراہی اکثر مردمان
درین زمان ہمین ست کہ در حق فقہاء عظام و فقرای کرام و کتب آنہا طعن کنند چنانچہ در باب فقہا
لفظ بی وقوف و اصحاب الرای و بجای لفظ فقہ بیہکہ میگویند و منکراند از استعانت اولیاء و شفاعت
انبیاء و طریق خود را بحدیث منسوب کنند و حالانکہ احکام احادیث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
و قوی و طریقہ استنباط کما حقہ نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند بعد ازان سخن در کرامت غوث الاعظم بر
افتاد و صاحبزادہ محمد دین عرض داشت کہ اکثر مردمان منکر کرامت میگویند کہ کرامت کشتی بیرون
آوردن حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی خلاف و دروغ ست زیراکہ چون حیات
دیگر شد بازمماتی نباید پس این آن اہل کشتی باز مردند معلوم شد کہ محض این کرامت دروغ
ست خواجہ شمس العارفین فرمود آن حیاتی کہ باقی ست در روز قیامت باشد نہ در دنیا زیراکہ

چنین کار از اکثر اولیای نامدار بظهور آمده چنانچه حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی را از شنیدن غزل کشتگان خنجر تسلیم را ✤ هر زمان از غیب جان دیگر است ✤ حالت فنا حاصل شد چون قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی باز بحالت اول زنده شدی چون ساعت اجل نزدیک رسید مصرع ثانی از زبان قوالان فراموش شد پس حضرت موصوف از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس ازین حالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی هم از قبیله کرامات است همدرین محل سخن در ذکر عزیر علیه السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود در تفسیر حسینی می آرند روزی حضرت عزیر علیه السلام بر خر سوار شده توجه به بیت المقدس نموده بدیهی که بدو فرسنگ از ایلیا بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر چید مقداری انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند انجیر بخورد و باقی نیز در خود داشت و انگور را بفشرده پاره بیاشامید و بقیه در خیکی ریخت و خر را داشت پیش خود بست و تکیه بر دیوار کرده بسوی آن ویرانه می نگریست چون آن از نهایت ویران دید گفت اَنّٰی یُحْیٖ هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی چگونه زنده گرداند این دیه را خدا تعالی یعنی چگونه آباد کند بعد از خرابی او و باشندگان او را چگونه زنده گرداند بعد از مردن ایشان پس بمیرانید او را خدا تعالی بهمان تفکر و تامل تا مدت صد سال خر او نیز بمرد چون پیغمبر بسوی قریه رفت چه دید که سی صد مردمان مرده اند بجناب باری تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان را بقدرت زنده گردان پس بمجرد دعا کردن او همه مردگان زنده شدند بهمان صورت که بود بعد ازان همدرین معنی سخن در ذکر ابراهیم علیه السلام افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که در تفسیر حسینی می نویسد روزی ابراهیم علیه السلام گفت ای پروردگار من بنما مرا قدرت کامله چگونه زنده میگردانی مردگان را گفت آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام ولیکن این سوال کردم تا آرام گیرد دل من بمشاهده چگونگی آن گفت خدا اگر معاینه این حال آرزو داری پس بگیر چهار عدد مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس پس ایشان را ذبح کن و گوشت و پوست

ذکر عزیر علیه السلام

ذکر ابراهیم علیه السلام

و عظام ایشان کوفته با یکدیگر بیامیز تکهٔ سرهای ایشان در دست خود نگهدار و آن گوشته
پوست کوفته را چهار حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنه و هر یک مرغی را بنام وی ندا کن حضرت
ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر و ای طاؤس
و ای زاغ و ای خروس بسوی سرهای خود بیائید بفرمان ایزد منان عز و جل اجزای هر یک
از دیگری جدا شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود
بر زمین دویدن گرفتند پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز
کرده بسوی سرهای خود که در دست وی بود پیوستند بعد ازان ذکر مناظره که در روز فیمابین
ابراهیم علیه السلام و نمرود مردود و سؤال جواب شروع گردید ابراهیم علیه السلام گفت خدای
من نیست که مردگان را زنده کند و زنده را مرده سازد نمرود جواب داد من نیز همین قوت
دارم مرده را زنده و زنده را مرده میکنم و شخصی قیدی ایمی را رها کرد و مرد زنده را ها
کرد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خدا تعالی من آفتاب را از جانب مشرق طلوع بر آرد
و تو آنرا از جانب مغرب بر آر پس زین سخن لاجواب و مبهوت گشت بعد ازان این

آیت شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی اِذْ قَالَ اِبْرٰهِیْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ یَاْتِیْ

بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِیْ کَفَرَ بعد ازان

ذکر سلیمان علیه السلام

سخن در ذکر سلیمان علیه السلام افتاد فرمود چون لشکر سلیمان علیه السلام بوادی نمله در رسید
نمود نمله لشکریان خود را حکم داد که لشکر حضرت سلیمان علیه السلام درین میدان می آید باید که
سوراخهای خود سکونت ورزید تا از پای کوبی لشکریان محفوظ باشید بعد ازان این آیت

شریف خواندند قوله تعالی یٰۤاَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوْا مَسٰکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ

سُلَیْمٰنُ وَجُنُوْدُهٗ وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ بعد ازان سخن در کرامت و شرافت حضرت

ذکر کرامات غوث الاعظم

غوث الاعظم سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه افتاد صاحبزاده محمد دین صاحب دام اقباله
برکاته عرض داشت کرد که اکثر مردمان میگویند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از زبان درفشان فرمودیا و گذشتی

قَدَمِیْ هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَتِكَ وَقَدَمَاكَ عَلٰی رِقَابِ كُلِّ وَلِیِّ اللهِ پس چون محبوب

سبحانی باین سعادت والیین موصوف شدند فرمودند قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم

برگردن من ست و قدم من برگردن جمیع اولیا باشد پس هریک این قول را مقر شدند

و صدق آوردند اما شیخ صنعان زین امر روگردانید آیا این قصه راست است یا نه خواجه

شمس العارفین فرمود این چنین ذکر شیخ صنعان در کتب معتبر ندیده بلکه حضرت

مولانا مولوی جامی قدس الله سره السامی در نفحات الانس و شیخ عبد الحق در اخبار

الاخیار می نویسند که چون حضرت شیخ عبد القادر میران محی الدین بر منبر سوار شده وعظ

میکردند سه هزار عالم نامدار و سیصد و نود مکمل در محفل آنحضرت موجود بودند می روزی

آنحضرت از زبان گوهرفشان ارشاد فرمود که قدم حضرت رسول علیه السلام برگردن

منست و قدم من برگردن کل اولیا باشد همان ساعت مردی کامل قدم مبارک آنحضرت

گرفته بردوش خود نهاد پس با وجود تسلیم کردن چند هزار عالم ربانی و اولیاء صمدانی

گردن شیخ صنعان ثابت نگردیده بعد از ان سخن در ذکر امام غزالی و جلال الدین

رومی رضی الله تعالی عنهما افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام

در شب معراج بر فلک چهارم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

از این سخن در دل موسی علیه السلام تعجب آمد و گفت میخواهم که عالمی از امت ایشان هم

کلمه حق تعالی روح مبارک حضرت جلال الدین رومی رحمة الله پیش موسی علیه السلام حاضر کرد

و فی ما بین ایشان گفت گوگوناگون پیدا آمد باز فرمودند که اکثر اهل علم برانند که روح

امام غزالی رحمة الله حاضر شد و موسی علیه السلام گفت السلام علیکم امام غزالی جواب

داد و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته موسی علیه السلام گفت جواب سلام و علیکم السلام بود

نیز با و در کلام چرا گفتی گفت زیاده نیست بلکه مضاعف ثواب است باز موسی علیه السلام گفت تا

ذکر شیخ صنعان

ذکر ملاقات امام غزالی با موسی علیه السلام

ذکر عقیده حضرت مخدوم جهانیان

تو حیثیت امام غزالی رحمة الله علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
که من فقط نام تو استفسار نمودم نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود امام صاحب
جواب داد که تو در جواب قول باریتعالی وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى چرا زیاده کردی و
گفتی اَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَاَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ اُخْرَى بلکه جواب
هِيَ عَصَايَ کافی بود و فوائد آن حق تعالی را معلوم بودند که خالق عصای و فوائد
او بود پس باظهار توجیه حاجت بود حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جانب حق تعالی
ندا آمد مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى دانستم که این سوال منجانب عالم الغیب والشهادة
محض بجهت استیناس دل من است پس باقتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
گفت که چون شما مرا برای علم الطلب نمودید پس من نیز باظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تسلیم کردند باز خواجه شمس العارفین
فرمود مرتبه امام غزالی از صحابه و تابعین و تبع تابعین ادنی است چون ادنی را این مرتبه
باشد رتبه اعلی خود عالی خواهد بود بعده ازان سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیان جهانگشت
گشت رحمة الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رحمة الله بحضور
روضه متبرکه سرور کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم رسیده عرض کرد که از مدت
دراز اشتیاق عرفان آن حق سبحانه میدارم از روضه شریف آواز برآمد که ای فرزند ارجمند
بولایت هند در دهلی مرد کامل حال مقبول بارگاه ذوالجلال از مریدان سلطان المشائخ
خواجه نظام الدین بداونی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دهلی مشهور است ازو شان مطلب
تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم منزل
بمنزل در شهر دهلی رسید و کلوخی چند برای استنجا آنحضرت برخسار خود سائیده نذر گذرانید
نمود آداب تسلیمات بجا آورد و احوال خود اظهار نمود آنجناب جامع الصفات حسب الاشارت
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم سید موصوف را نعمت باطنی عنایت فرمود و بعد از چند

مدت یک ماه جامه کهنه تبرک داده رخصت فرمود بعد ازان سخن در حسن اعتقاد افتاد
همدرین محل حافظ امیر عرضداشت کرد که افسوس از تحصیل علوم بی بهره ماندم خواجه شمس العارفین
فرمود نمیدانی که اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قرب حق سبحانه و تعالی محروم شده اند زیرا که
اصل علوم حسن اعتقاد است پس طالب صادق را باید که در حصول حسن اعتقاد سعی بلیغ نماید و
در طاعت شیخ ظاهر و باطن خود را مشغول دارد تا حق جل جلاله گوناگون علوم لدنی اعطا فرماید
چنانچه مولوی معنوی میفرماید بیت چون کنی خدمت بخوانی یک کتیب + علمهای نادره
یابی زجیب + آنگاه همدرین محل خواجه شمس العارفین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری رحمة الله
علیه بعجز و نیاز بجناب ایزد متعال التماس نمود که ای خداوند کریم این بیچاره مفلس حسن را
علمی نصیب بکن که به برکت آن عامی بجناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب عجمی
مرید ایشان امامت میکردند همدرین وقت خواجه حسن بصری تشریف ارزانی فرمود اما پیرو
اقتدا نکردند ازین جهت که آن قرآن صحیح نمی خواند از غیب آوازی شنیدند که ای دوست
من آن علمی که میخواهی که باعث آن مستجاب الدعوات شوی همین بود که پس حبیب عجمی اقتدا
کنی پس آنرا فوت کردی و آنرا جاهل دانسته‌ئی حالانکه عقیده او بجناب من از تو زیاده است
پس ازین حکایت حافظ امیر را تسکین خاطر حاصل شد و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین از
جان و دل مشغول گردید بعد ازان سخن در باب اعتقاد پخته افتاد خواجه شمس العارفین از
زبان مبارک راندند سالک را باید که همه حال اعتقاد خود را محکم دارد که اصل سلوک اعتقاد است
بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش
کرا بسوزد گر بولهب نباشد + بعد ازان فرمود کفر در اصطلاح صوفیان بمعنی اعتقاد پخته
است که هرگز زائل نشود و بتشکیک مشککی مراد از آتش مصائب و شدائد دنیاست و
مراد از ابولهب عاشق صادق حقیقی که تحمل بلا میکنند بعد ازان سخن در عقیده حضرت
امیر خسرو افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی شخصی بحضور سلطان المشایخ حضرت

ذکر فضیلت حسن اعتقاد بر علم

ذکر خواجه حسن بصری و حبیب عجمی

ذکر حضرت امیر خسرو

شیخ نظام الدین آمد و چیزی خواست سلطان المشایخ فرمود هرچه درین روز آید نذر خواهیم داد
اتفاقاً دران روز هیچ چیز نیامد باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ همان طور فرمود
آن روز نیز هیچ چیز نیامد باز سوم روز عرضداشت کرد خواجه موصوف نعلین شریفین
حواله ایش کرده رخصت فرمود چون بمیان راه با خواجه امیر خسرو که مال سوداگری بقدر
چهار لکه بر شتران بار کرده می آمد ملاقی شد پرسیدند از کجا می آئی گفت در دهلی شریف
بخدمت سلطان المشایخ جهته حاجت دنیوی رفته بودم دو سه روز ماندم چیزی نیافتم آخر
خواجه صاحب نعلین مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود اینرا
می فروشی گفت آری فرمود قیمت این چیست گفت هرچه عنایت فرمایند همه مال چهار لکه
بار کرده مع شتران بوی داد و نعلین مبارک ازان گرفته در جامه پیچیده با ادب کمال بر سر بسته
بخدمت سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
صاحب عرض کرد غریب نواز آن قدر که منافع این بار حاصل گردید گاهی نشده است کیفیت
خرید نعلین مبارک بیان نمود خواجه صاحب فرمود بسا ارزان خریدی حسب اعتقاد تو اگر مال
دو چندان دادی کمتر بودی بعد ازان فرمود که از گرمی عشق قمیص امیر خسرو صاحب از جای دل
سوخته بودی همدرین محل دعاگوی عرض کرد این چنین عشق بچه طور حاصل آید فرمود
قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء باز امام بخش نذر بردار عرضداشت کرد
باشتغال و اذکار حاصل نمیشود فرمود به برکت اشغال خطرات نفسانی و وسواس شیطانی
دور شوند اما حصول عشق محض از کریمی وست بعد ازان سخن در ذکر جن و انس افتاد حبیب
غلام علی عرضداشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات بیماری و ذلت لاحق شود عالم جنیان را هم
باشد یا نه خواجه شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امور ایمان تا بنی آدم موافق اند تا آنکه
بعض ازان برسالت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم آورده اند همدرین محل فرمود
پیدایش فرشتگان از نور است و جنیان از نار و لهذا شیطان در گرداب غرور افتاده طوق

لعنت در گردن او شد و انا خیر منه گفت و از شرافت سجده آدم علیه السلام باز ماند همه تحمل
فرمودند در حوالی کوه قاف زمینی ست که از کوه قاف هفتاد حصه زیاده است و باز دیگر
گرد او زمینی است از مس این هفتاد حصه زمین اول زیاده است و باز گرد او زمینی دیگر ست
از نقره که هفتاد حصه زیاده است از زمین مس و باز گرد آن زمینی ست از زر و آن هم فراخ
تر است و آن قومی سکونت میدارد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ ست و از احوال
ابلیس هم بی خبر و عذاب موت و حشر وغیره ایشان را هرگز نخواهد شد و آخر نیز داخل بهشت شوند
پس ازین خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند آنگاه فرمودند تکلیفات بیماری و خواری عذاب
جان کندن و عذاب قبر و حشر و تراز و قوره و دوزخ وغیره بر بنی آدم را شامل ست و اهل
ایمان را بشفاعت حضرت رسول علیه السلام داخل بهشت کنند **مرآت هشتم در طلب**
علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی احمد سکنه پیمانی
و سید کلیم شاه سلطان پوری دیگر یاران حاضر بودند سخن در طلب علم افتاد خواجه شمس العارفین
فرمودند که در طلب علم سعی بلیغ باید کرد بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک راندند **حدیث**
اطلبوا العلم من المهد الی اللحد همدرین محل سید الله بخش عرض داشت که سالک را
چه قدر علم ضروریست خواجه شمس العارفین فرمودند سالک را باید که کتاب کنز الدقائق بخوبی
خوانده باشد باز سید مذکور عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
می فرمایند که اگر سالک علم صلوة پنج گانه خوانده باشد هم کافیست حضرت مولانا فرمودند گرچه
همین قدر کافیست مگر در خاندان ما اولیتر وظیفه خواندن علم ست چنانکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم درین باب تاکید فرموده من تزهد بغیر علم فقد مات
کافرا او جن جنونا و هم بزرگی فرموده **بیت** اگر بی علم کاری پیش گیرد
شود کافر و یا دیوانه میرد و هم فرمودند دو رکعت عالم باعمل از عبادت تمام مخلوقات بی
علم بهتر ست باز سید مذکور عرض داشت که اکثر مردمان به نیت مفسر بودن و محدث شدن

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فائده می بخشد خواجه شمس العارفین
فرمود علم جهت رضای رحمان باید خواند نه برای رضای شیطان زیراکه علم بدون خلوص
نیت فعل شیطانی ست بار سید موصوف عرض داشت چونکه در ذکر جهر و خفی و دیگر
وظائف اخلاص حاصل نمیشود در خواندن علم چگونه حاصل میشود خواجه شمس العارفین فرمود
اگرچه بجز خلوص نیت عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح هم فعل شیطانیست که
مقصود او همین ست که مردمان از علم بهره ور نشوند نعوذ بالله منها **بعد ازان** فرمود
هدایت یافتن بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی سفر باید قوله تعالے والله یهدی
من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر مدار هدایت بر علم منحصر بودی شیطان
لعین با وجود چندین علم ملعون نگشتی **بعد ازان** شخصے طالب العلم عرض کرد که شوق
خواندن علم بسیار دارم اما لاچارم که والد بزرگوار من ضعیف سن و اجازت هم نمیدهد که در جای دیگر
رفته بخوانم هرچه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند برادری دیگر واری گفت لے فرمود اگر
کدام وجهی دیگر برای آرام و خدمت او میدانی علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق
مقدم اند پس تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آر زیراکه از خواندن علم مقصود عبادت
ست و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظائف ارشاد فرمایند فرمود هزار
بار کلمه طیب و هزار بار درود وظیفه روزمره بخوان ۱۲ **همدرین محل** شخصے عرض داشت
کرد جهت حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد
بار یا علیم علمنی خوانده بگوئی ای خداوند کریم بحرمت این اسم مرا علم نصیب گردان هم
درین **محل** فرمود که تقاضای ایام بانجام عمر رسید اما اشتیاق مطالعه کتب سلوک و
توحید کم نگردیده بنده عرض داشت که عشق را با ضعیفے چه کار بلکه در پیری حال زیاده تر گردد
بعد ازان شخصے مطرب ضیاء الدین نام بخدمت حضرت صاحب عرض داشت که دعا
فرمایند تا بتقاضای سماع بخوبی واقف شوم خواجه شمس العارفین فرمود اصل همه کار علم ست

بلکه فیض ازین حاصل علم

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه دانی انگاه فرمود برخوردار محمد دین صاحب

و میر قوال و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب پاک پتن شریف رفتند و در برج نظامی بجناب

حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین قدم بوسی حاصل کردند و صاحبزادگان مهاروی هم

درویشان دیگر نیز حاضر بودند میر قوال بخوش آواز غزل آغاز کرد غزل خلوت گزیند

را بتماشا چه حاجت است ✦ چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت است ✦ تا آخر همدرین

محل صاحبزاده غلام فخر الدین مهاروی دام برکاته روی بسوی صاحبزاده محمد دین صاحب

کرده فرمود قوال ایشان سخنان بهتر میگوید اما از علم واقف نیست که صحت الفاظ نمی

داند. بعد ازان سخن در علم آدم علیه السلام افتاد صاحبزاده الله بخش حاجی پور عرض داشت

که تفسیر آیه و علم آدم الاسماء کلها چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود

بیاموزانید حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلام را که نامهای جمیع مخلوقات از علویات

و سفلیات بلکه تاثیرات همه موجودات مثل گرم حار و یابس معلوم کنانید بعد ازان

این مصراع بر زبان مبارک راندند مصراع ع علم الاسما یک قم از دفتریست ✦

و همچنین در تفسیر حسینی آورده چون آدم علیه السلام را بشرافت علم الاسما مشرف

ساخت بعد ازان آن مخلوقات موجودات را که نامهای آن بآدم علیه السلام تعلیم

کرده بود در روبروی فرشتگان آورد و گفت قوله تعالی أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ

یعنی خبر دهید مرا بنامهای اینها که روبروی شما اند اگر هستید شما راست گویان در طعن

بر استحقاق خلافت آدم یعنی غرض ایشان آن نیست که آدم لائق خلافت نیست

زیرا که ازین خونریزی و فساد بظهور آید و مایان تسبیح و تقدیس تو بجا آوردیم

شایان منصب خلافت مائیم حالانکه خلیفه را علم باید شمارا نیست پس گفت حق سبحانه

و تعالی خبر دهید مرا نام این اشیا قوله تعالی قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما

علمتنا انك انت العليم الحكيم یعنی گفتند فرشتگان بعد از جهل خود ما بدان

ذکر علم آدم علیه السلام

فصل در بیان [illegible] السلام

اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی ما را بدرستی که تو دانائی آموزگار محکم کار و صائب کردگار و ازین آیه در چیز معلوم شد یکی آنکه فضل علم بر عبادت زیرا که در میان فرشتگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد دوم آنکه بعض اشیا چنین اند که اظهار آنها موجب زیان است که ابلیس عداوت حضرت آدم علیه السلام اظهار کرد جان خود را بشقاوت ابدی گرفتار نمود پس ای عزیز ترا باید که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکنی تا سعادت دارین در یابی و از عداوت و حسد دور باش تا فرشته گوهر باشی بعد ازان سخن در قصهٔ آدم و موسی علیهم السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب خوردن ایشان و انگندم [illegible] گوناگون گرفتار آمدیم اگر ایشان نخوردندی چرا چنین سختی ها افتادندی روح حضرت آدم علیه السلام جواب داد مرا چرا ملامت میکنی در کتاب خود ببین که خدا عز و جل رزق قبل از پیدایش من هشت هزار سال دیده کرده است پس خوردن من چیست اگر اراده خدا نبودی کی خوردمی روح حضرت موسی علیه السلام لاجواب شد هم درین محل سید بسمع تحسین عرض داشت اگر چنین است پس ملامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر باراده حق سبحانه و تعالی میشوند خواجه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بدست قدرت او ست این مصراع بزبان مبارک راند مصراع کچهه دوس نهین بانکی [illegible] جی لکهی آهی نون هی اروبنا مین یعنی هر چه در تقدیر تحریر گردید همان بمشیت و اراده حق تعالی بظهور می آید اما درویش را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسیس بنفس خود سپرد کند چنانچه حق جل علا میفرماید قوله تعالی مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر او ست میان فرقه جبریه و صوفیه فرق چیست فرمود جبریه قائل تعدد میباشند و صوفیه قائل وحدت اند دیگر آنکه جبریه در

ادای امر و نهی سست شوند و گویند چاره ما نیست هرچه کند خدا کند و صوفیان در اطاعت
خدا تعالی چیست و چالاک میباشند و امر محبوب حقیقی را سعادت دارین میدانند همدرین محل
مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که این قدر فرق هم معلوم میشود که آن مظهر مضل اند و
این مظهر هادی خواجه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم باسم واحد میرسد پس فی الحقیقت
هر دو فرزند یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و دو تن اند باعتبار واحدیت **بعد ازان**
سخن در تعلیم علم افتاد روی سوی مولوی غلام محمد آورده فرمود که مسمی نور محمد حالا چه میخواند
گفت تا هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در خور د سالی برای خواندن سعی
نماید والا محروم ماند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زد و کوب استاذ از مدرسه برخواسته
نزد فلان میخواند **انگاه** این مصراع بر زبان مبارک راند **مصرع** جور استاد به مهر پدر
انگاه فرمود حق استاذ از حق والدین فائق تر است ازین جهت که والدین جسم را پرورش
کنند و استاذ روح را پرورش کند **بعد ازان** خواجه شمس العارفین فرمود درویش را
علم میباید خواند که بدون او سلوک بانجام رسیدن محال است **هم درین محل** غلام
حسین قریشی عرض داشت که دو کس را در حقیقی بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری در
سلوک قدم زد روزی برادر عالم بخدمت برادر سالک رفت و گفت از شما بوی مردار می آید
باعث چیست گفت وی وزیر بادشاهی بملاقات من آمده بود و از پوشش وی بوی عطر بدماغ
من رسیده برای خلاف نفس موشی مرده در جیب و داشته ام گفت چند مدت گذشته است گفت دو روز
گفت نماز دو روزه بازاعاده کن که بدون طهارت نماز جائز نیست **انگاه فرمود**
زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشد چنانچه شیخ سعدی
رحمة الله علیه میفرماید **بیت** بزهد و ورع کوش صدق و صفا ٭ ولیکن میفزای
بر مصطفے ٭ **بعد ازان** شخصی عبد الحکیم نام باراده بیعت پیش حضرت صاحب نشسته است
خواجه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شرح وقایه و خیالی و ملا حسن وغیره خوانده ام

فرمود اکثر مردمان در علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی رحمهم الله اشتغال نمایند حالانکه مقصود از تحصیل
علوم همین است که وصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده **بیت** علم نحو و صرف خوانی فقه خوانی
یا اصول ٭ جز وصال حق تعالی دور مانی ای جهول ٭ **بعد ازان** فرمود مثنوی معنوی
و فصوص الحکم هر دو را در مطالعه باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
اند **بعد ازان** فرمود وقتی بخدمت خواجه تونسوی رحمة الله علیه حاضر بودم روی سوی
من آورده فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه در علم تصوف
عجب کتاب است باید که در مطالعه آن مشغول باشی اگر مطالعه تمام کتاب نتواند فصل که در آداب
شیخ است ضرور باید دید **بعد ازان** فرمود که مدت دراز مطالعه مثنوی کردیم حاصل مطلب
هر شش دفتر خدمت و اطاعت شیخ دانستیم چون اطاعت شیخ در دست آید همه منازل و مراتب
سلوک او را حاصل شوند زیرا که اطاعت شیخ خود عین اطاعت خدا و رسول اوست چنانچه بزرگی
فرموده **بیت** چونکه ذات پیر را کردی قبول ٭ هم خدا در ذاتش آمد هم رسول ٭ گر جدا بینی
ز حق تو خواجه را ٭ گم کنی هم متن و هم دیباچه را ٭ **بعد ازان** بزبان مبارک راند طالب
صادق را باید که در ابتدای سلوک کتاب کیمیای سعادت را مطالعه نماید و در انتهای سلوک
بمطالعه مثنوی معنوی مشغول باشد دعاگو عرضداشت کرد که مطالعه کتب چه فائده دهد خواجه
شمس العارفین فرمود مطالعه کتب مثل مسطر است چنانچه کاتب بر مسطر راست و درست نویسد
هم چنین صاحب مطالعه احکام شریعت دانسته بران عمل کند **بعد ازان** سخن در سنه عمر
و تعلیم علم ظاهری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد صاحبزاده محمد دین صاحب عرض
کرد که سنه عمر ایشان کدام است خواجه شمس العارفین فرمود عمر من تخمیناً هشتاد و چهار
سال رسیده است بعد ازین سه سال زنده ماند بحق تسلیم شدند بدین حساب عمر حضرت
مولانا رضی الله عنه هشتاد و هفت سال هست باشد صاحبزاده صاحب عرض داشت کرد

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمودند دو ماه بسا کهه و جلیٹهه در قریه میکی ڈهوک مانده
کریمه و نام حق خواندم بعد ازان پندنامه شیخ فریدالدین عطار در قصبه مکهڈ شریف بخدمت
مامونصاحب احمد دین شروع کردم تا آنکه تمام کتب درسیه نظم ازو شان تعلیم یافتم و بعد ازان
کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتم تا آنکه مدت سیزده سال در انجا سکونت
داشتم و بعد ازان در اول در قریه اخلاص گنڈ بهیدم شرح وقایه و در اول سال مطول و در دوم سال
خواندم بعد ازان شش ماه در شهر کابل ماندم هدایه شریف در انجا خواندم و سند علم حدیث نیز حاصل
کردم بعد ازان چند کتب توحید مثل لوائح مولوی جامی و لمعات فخرالدین عراقی و شرح لمعات
مولوی جامی و سواء السبیل و کشکول و مرقعه شریف من تصنیفات خواجه کلیم الله جهان آبادی
در قریه تونسه شریف بخدمت حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه خواندم همه درین محل بنده
عرضداشت که طالب علمی خواجه تونسوی چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر در کوه
دڑگ که مولد ایشان است خواندن شروع کردند بعد ازان در قریه تونسه شریف بمدرسه حسن علی
کتب نظم خواندند بعد ازان در موضع لانگ سجن که از قریه تونسه شریف بطرف مشرق
بفاصله پنج کروه است بخدمت ... رحمة الله علیه نیز چند کتب نظم درسیه خواندند
بعد ازان جهة تحصیل علم عربی بقصبه کوٹ مهٹن رسیدند و در خدمت قاضی احمد علی
صاحب بن حضرت قاضی محمد عاقل رحمة الله ... شروع کرده چند سال در انجا می خواندند
بعد ازان روزی حضرت خواجه مهاروی در قریه دوج تشریف آورده بود همراه استاد احمد علی صاحب
رفته به بیعت خواجه مهاروی مشرف شدند بعد ازان سخن در طالب علمی حضرت خواجه نور محمد
مهاروی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه مهاروی در شهر دهلی مشغول علم
عربی می خواندند و درویشی بود چند پاره نان دریوزه جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و درین
ایام مولانا فخرالدین از اورنگ آباد در دهلی تشریف آورده و در جامی اقامت کرد روزی
درویش خواجه مهاروی همگان مولانا رسید و آنحضرت آن درویش صورت دانسته نانی

چون آن درویش بخدمت خواجه مهاروی صاحب آمد و گفت که امروز مردی در پنجابی آمده است
از حال او تعجب که بقدر پنجاه یا شصت گز سر اوپل میدارد و قبا فراخ و دستار معه کلاه شمله دار
بر سر میدارد و معلوم میشود که شخصے امیر کبیر است و چون گفتار او شنیدم دانستم که مردی عالم
ست در دل خواجه مهاروی آمد که آنرا ببینم آن درویش را همراه خود کرده بخدمت آنحضرت
رفتند و ملاقات کردند مولانا فرمود چه میخوانید گفتند قطبی میخوانم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان باشد
با من تکرار سبق میکرده باشند گفت با چنین بدعتی تکرار نخواهم کرد مولانا فرمود تو کار خود بکن به
بدعت من چه کار است چون روز دیگر پیش استاد کتاب کشادند طبیعت ایشان بند گردید هر چند فکر کردند
هیچ مطلب نفهمیدند استاد گفت باعث چیست که هیچ حرف نمی خوانی اگر کسی را رنجانیده آزار شخصے
سخن در دل خیال کردند که شاید دیروز با آن شخصی کلام جسارت آمیز کرده ام شاید رنج شده باشد بخدمت
آن حضرت رفتند و گفتند که دیروز سخن ناشایسته شما را گفته بودم معاف فرمایند و با من تکرار سبق نیز
فرمایند این چند روز برای تکرار سبق بخدمت حضرت مولانا می آمدند روزی مولانا فرمود سبق تو این است
که الله الله بگوئی پس سحر زبان تاثیر گشت و بادنی بیعت کردند شغل علم ظاهری همانجا ماند
و به شغل باطنی مشغول شدند بعد ازان سخن در تدریس قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه رفت
خواجه شمس العارفین فرمود که در علم عربی ایشان نهایت سبقت برده بود چنانچه علماء دوران که
کتب ها میخواندند تقریباً هشتاد نفر بودند و باقی دیگران نیز بیشتر بودند آنگاه فرمود مولوی
احمد دین گگی خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله علیه میفرمود که قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه بالب بام
میبا نشستند چنانچه وقتی مبلغ لکهه روپیه نذر پیش خواجه مهاروی رحمة الله علیه بگذرانید و گفت که این چیزی
حقیر نذر گذرانیدم محمد بن مغل صاحبزاده محمد دین صاحب عرض نمود که قوم حضرت قاضی
عاقل محمد و حافظ محمد جمال ملتانی چیست فرمود یاد ندارم اما با ذات چه کار مقصود حصول عشق
است آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت عشق را با مومن کافر نه باشد احتیاج
این سخن بر مسجد و بتخانه میباید نوشت بعد ازان سخن در تذکره خواجه تونسوی افتاد خواجه

شمس العارفین فرمود بیست و سه فضلای کامل در توسه شریف تدریس میکردند و بیست یا زیاده سبق نزد هر یکی خوانده میشد و دیگر علمای نامدار از اطراف مشرق و مغرب و جنوب و شمال بیشتر می آمدند انگاه فرمود کتب توحید مثل لوائح و لمعات و نقل داشته بحضور حضرت حاضر شدمی چون نظر مبارک بر من افتادی باشاره دست مبارک نزد خود خوانده سبق تعلیم نمودی و اکثر اوقات در باب خواندن سبق سعی بلیغ فرمودی چنانچه روزی در قریهٔ مذکور تشریف بحلقهٔ درویشان جلوس فرموده بودند و بسیار مردمان خاص و عام گرد ایشان نشسته بودند دران حال اگرچه فراغت نبود سوی من بدست مبارک اشاره کردند فی الحال بخدمت اقدس حاضر شده کتاب کشادم و سبق خواندم بعد ازان فرمود درویش را علم باید خواند تا از آفت ریا ایمن باشد همدرین وقت شخصی از ملک چهچه هزارا آمد و گفت شانزده بار حج بیت الله شریف کرده باز از مدت دراز در بغداد سکونت کردم و بسیار زهد و ریاضت بر نفس خود واگذاشتم چنانچه تا ده چهل چیزی نخوردم تا بمرتبهٔ خلافت طریقهٔ قادریه رسیدیم و هم از سلطان روم بوسیله سفر رسید انگاه خواجه شمس العارفین روی سوی دعاگو کرده فرمود افسوس مر آنکس را که جهت حصول دنیا عمر عزیز خویش بر باد کرده و خالی دست برفت بعد ازان فرمود علم عجب نعمتیست اگر این شخص علم داشتی هرگز بعبادت ریا و حصول دنیا مشغول نبودی بعد ازان فرمود اکثر مردمان برای تسخیر عبادت کنند و آن آدمیان حاجات خود و طلب کنند نمیدانند که ایشان هم بدرگاه قاضی الحاجات محتاج اند درویش را باید که عبادت آن خالق حقیقی برای او کند که در همه حال کارساز ست بعد ازان سخن در ظهور علم سحر افتاد - بندهٔ عرضداشت کرد که علم سحر از کدام کس ظهور یافته است خواجه شمس العارفین فرمود علم سحر قدیمی ست و ظهور آن از فرشته هاروت و ماروت شده که در تفسیر حسینی آورده که ایشان بر آدمیان گنهگاران طعن میزدند حق تعالی میفرمود که ایشان بستهٔ نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راست بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس و شهوت را بدیشان داد و برای احکام خلق

ظهور علم سحر

زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب او بر خمر و قتل
بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد عذاب بر ایشان
در زمین چاه بابل مقرر شده و چنان در چاه بابل نگونسار آویخته معذب ماندند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود
که در آن زمان ساحران دعوی نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت ایشان مثل از معصیت این
علم سحر الهام بایشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان کیفیت این علم را آموختند تا جمعی دیگر را
راتعلیم دهند و ایشان بکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده بمعارضه مدعیان نبوت گردند
بعد ازان علم سحر بر زمین منتشر گردید انگاه فرمود تاثیر سحر از کفار زیاده تر میشود یعنی هر قدر
که در غلاظت و خباثت مشغول باشد همانقدر علم سحر آن در ترقی گردد و همین طور علم و
از مردمان نیکوکاران رونق پذیرد چنانکه در طاعت او خلل افتد علم او هم کم گردد مرات

نهم در ذکر طهارت و صلوة و جز آن

روز شنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد
نیاز درویش و کریم بخش نومسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوة افتاد
خواجه شمس العارفین روی سوی کریم بخش نومسلم کرده معانی کلمه طیب و کلمه شهادت و کلمه تمجید بیان
کرد و بعد ازان ترتیب وضو و غسل تعلیم نموده فرمود چون حالت جنب شود غسل کند نومسلم مذکور
عرض داشت که در مذهب هنود هر روز غسل میکنند خواجه شمس العارفین فرمود غسل
روزمره برای طهارت باطن هیچ فائده نکند یاران ای درویش طهارت دو قسم است
ظاهر و طهارت باطن طهارت ظاهر آنست که جهت ادای نماز و مثل آن حسب امر شریعت وضو
کند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن آنست که دل را از اوصاف ردیه مثل تکبر و
حسد و بخل و غضب پاک سازد و طهارت ظاهر بدون آب و خاک پاک محال و طهارت باطن بجز
تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نشود بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت هندی

دل پاک نا پاک ملے بن پاکی پاک نہ بلدا	تہ ہی من تھیوتیاں بچہ نہ ہووے کر پاک ذرہ ہکدا
ہرگز تھیوے نہ آسیا مولی رخ چیٹیاں سکھی سلدا	ستیاں نال کھہ بھریونہ فضل نصیب کیا کہیں کل دا

شعر هت کی جی هو نهاتیان پن تی ڏوڏان جهپ نهنا ۽ جي هو جهتیان ستن تی پهچی بلدان جهینا

بعد ازان بنده عرضداشت که مسنون وقت صلوة خمسه کدام است خواجه شمس العارفین فرمود وقت نماز فجر از صبح صادق است تا طلوع آفتاب و مستحب در ادای و تاخیر آن یعنی در نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد هرچند اسفار بود مستحب تر است پس تاخیر کند تا وقتی که اگر فساد نماز ظاهر شود اعاده تواند کرد و وقت ظهر از زوال آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی بدو برابر آن ورای سایه اصلی و مستحب در ظهر ایام گرما تاخیر است و حد او آنست که بگذارد قبل از رسیدن مثلین پس قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد تاخیر نصف است و وقت است چنانکه حد تعجیل نصف اول وقت است و وقت عصر بعد از وقت ظهر است یعنی بعد از مثلین و مستحب نماز عصر تاخیر است تا آنکه قرص آفتاب متغیر نشود و وقت مغرب بعد از غروب تا غیبوبت شفق است و آن بیاضی است در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود و مستحب در ادای مغرب تعجیل است در هر زمان و وقت عشا و وتر از غروب شفق تا صبح صادق و مستحب تاخیر عشا تا ثلث شب افضل آنست که بعد از شش ساعت شب تا نه ساعت ادا نموده شود بعد ازان فرمود صلوة بر دو قسم است صوری و معنوی صوری آنست که حسب امر شریعت بشرائط و آداب بجا آرد و معنوی آنست که از ما سوی الله ترک نموده بحضور حق تبارک و تعالی متوجه شود بعد ازان فرمود ذکر حق نیز بمنزله نماز است زیرا که مقصود از نماز یاد حق است چون مومن بذکر حق تعالی مشغول شود گویا که در نماز است بعد ازان فرمود ارکان نماز بر سه قسم است قولی و فعلی و قلبی قولی مثل قرات و فعلی چون قیام و رکوع و سجود وغیره جمیع حرکات و قلبی مثل حضور دل یعنی از جمیع ما سوی الله فارغ گردانیده بحق متوجه شود

بیت ذوق طاعت بی حضوری دل نیابد هیچکس طالب حق را دل حاضر درین درگاه بس

و نزد صوفیا بدون حضور قلب نماز روا نمیشود چنانچه در حدیث مسطور است لا صلوة الا بحضور القلب و معنی این حدیث بر چند وجه گفته اند و بعض آنست که کامل

تعین اوقات صلوة

صلوة صوری و معنوی

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمی‌شود و نزد بعض بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
بعض بجز حضور هرگز جائز نیست و این طایفه بر حدیث عمل کنند بعد ازان سخن در ذکر
صلوٰة امام حسین رضی الله عنه افتاد فرمود چون برای نماز استاده می‌شدند رنگ مبارک ایشان متغیر میگشت
از زبان مبارک میفرمودند که خداوند آن امانت که زمین و آسمان و عرش و کرسی وغیره از تحمل
آن عاجز آمدند بنده عاجز را چه طاقت که بر داشت کند پس همین مراقبه نماز را ادا کردی بعد
ازان سخن در ذکر صلوٰة علی کرم الله وجهه افتاد فرمود وجود مبارک آن امیر المومنین در
میدان جنگ زخمی شدی و وقت نماز مثل موم نرم می‌شد چنانکه روزی در جنگ احد پیکان
مبارک ایشان تیر بغلبه هرچند کشیدند بیرون نیامد چون در نماز مشغول شدند تیر کشیدند
و ایشان را خبر نشد درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که نزد امام شافعی از جاری
شدن خون وضو فاسد نشود دلیل ایشان همین باشد بعد ازان ذکر نماز محکم و متین
سیرانی افتاد فرمود چون برای نماز مستعد میشدند اول قوالان می‌خواندند و خود می‌شنیدند چون ذوق بنهایت
سر رسیدی نیت نماز بحضور دل درست نموده تمام کردی تا آنکه با همین حضور نماز خود با تمام
رسانیدی بعد ازان فرمود که بزرگی نماز نمی‌خواند بعضی مردمان او را گفتند که نماز بخوان
فرمود خوانم مگر سورۀ فاتحه نخواهم خواند گفتند که بجز سورۀ فاتحه نماز جائز نیست بسیار الحاح شد
گفت فاتحه را خوانم مگر ایاک نعبد و ایاک نستعین نخواهم خواند حاصل کلام چون بسبب
خواهش مردمان به نماز مشغول شد چون ایاک نعبد خواند از بن هر موی او خون جاری
گشت درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که باعث جاری شدن خون چه بود
خواجه شمس العارفین فرمود چون مردان خدا در محبت حق سبحانه محو شوند از غلبه عشق خون
جاری می‌شود بعد ازان سید اکرام شاه مسکنه سهلوکی عرض داشت اگر سهواً نماز فوت
شود قضا آن در کتب فقه ثابت است و آن کدام عمل است که اگر فوت شود قضا آن
نیست فرمود مراد نفس که بغفلت گذرد تلافی آن محال است بعد ازان سخن در ذکر

نماز خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ اقتدا و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی پیش از آمدن حضرت صاحب
نماز جماعت بگذشت و دران روز حضرت خواجہ صاحب بذاتہ امام شدند من نیز اقتدا کردم
و غلبہ شوق الٰہی در دل آن ذات والا صفات چنان گرفتہ بود کہ نماز را باہستگی ادا کردن نمی
توانستند و در رکوع و سجود چندان تیزی می نمودند کہ طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
کرد و از مریدان حضرت عین العرفا مسیح الاولیا نقل میفرمودند کہ ایشان میگفتند کہ در نماز
تمام الحمد خواندہ نمیشود از جہت غلبہ حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز در تبیان میفرمایند کہ طالب حق
را در نماز قرأت اندک باید خواند تا از حضور قلبی باز نماند کہ نماز بی حضور جز حرکات بیہودہ نیست
بعد ازان فرمود چون حضرت خواجہ توسوی در موضع مہار شریف تشریف فرمودی جائی
مقرر کردہ بود سکونت میکردند روزی برای ادای نماز بمسجد در آمدند و جماعت طیار بود و ہمہ
مقتدیان صف درست کردہ استادند من نیز و حضرت خواجہ صاحب استادم از دماغ آن ذات بابرکات
آواز مثل جوشیدن دیگ میشنیدم و امام قرأت دراز کرد حتی کہ حضرت خواجہ توسوی را از جہت
غلبہ شوق الٰہی طاقت استادن نماند و بنشست بعد ازان سخن در ذکر فضیلت نماز
ظاہری افتاد - بندہ عرضداشت کہ از مردی سند باستماع آمد کہ این وضو و نماز ظاہری بچکار آید
تا آنکہ نماز حقیقی حاصل نکند کہ مراد وصال دوست خواجہ شمس العارفین فرمود بگمان حصول
نماز حقیقی از نماز ظاہری کہ مقدمہ اوست باز نمانند نمیدانند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در باب وضو
امر ظاہر فرمود قولہ تعالیٰ یا ایہا الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوٰۃ فاغسلوا وجوھکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و در باب
نماز ہم امر واقیموا الصلوٰۃ فرمود پس چون سالک نماز ظاہری حسب امر شریعت ادا کند
یقین ہست کہ آہستہ آہستہ بصلوٰۃ حقیقی مشرف شود کہ مولوی علی رحمی علیہ الرحمۃ فرمودہ بیت
ستا جاز عشق رو گرچہ مجازی است + کہ آن بہر حقیقت کارسازیست ، آنگاہ فرمود مراد از
مجاز امور شریعت ست چون در احکام شریعت ثابت قدم باشد امید غالب ست کہ بمنازل علیا

در فضیلت نماز ظاہر

فائز گردد همه ربین محل بنده عرض داشت که درویشی نقشبندی از من پرسید که
خواندن نماز معکوس سند چیست در جوابش هیچ نگفتم خواجه شمس العارفین فرمود اینقدر همین
سند کافیست که حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه را نماز معکوس ارشاد فرمود
گفت ای فرید نماز پنجگانه بجماعت بگذاری و یک ختم قرآن روزمره در نماز معکوس یعنی حسب
الارشاد شیخ خود برادای نماز معکوس کمر همت ببست و با حسب امر شیخ دلبسته نماز شروع
کرد چنانچه شخصی را هم از خود کرده گفتند بعد از فراغت آن میان پای مرا رسن بسته در چاهی آویزی
و وقت سحر بیرون کنی پس یک ختم قرآن مجید دران کردی و نماز پنجگانه نیز بجماعت بگذاری
تا آنکه بهمین طور چهل روز تمام کردند که تا هنوز میان خواجگان بهمان طریق جاریست مگر درین
زمان بعوض چاه با سقف رسن بسته می آویزند انگاه فرمود مردمان میگویند که حضرت گنج شکر
صاحب دوازده سال با تار ریسمان در چاه آویخته ماندند این قول عوام الناس محض مبالغه است
هم در کتاب فوائد الفواد مسطور است که شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمة الله میفرمایند آنچه بمن رسید از نماز
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه ادا کردم تا آنکه معلوم شد که حضرت سرور کائنات صلی
الله علیه وآله وسلم وقتی نماز معکوس گذارده است برفتم پای خود را برسن بستم و خود را در چاه
نگون کرده همچنان نماز ادا کردم بعد ازان سخن در ذکر نماز فوته و نوافل افتاد
قادر بخش راجز عرض داشت که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی میفرمایند شخصی که فرائض نخوانده
نوافل مشغول باشد مثل او آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برداشت و آخر حمل او ضائع شد یا مثل
آنست که شخصی که مدیون کسی است و تحائف گوناگون پیش آن میآرد و قرضه او ادا نکند
خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که نوافل اشراق و تهجد
و اوابین هم بگذارد و بعد ازان حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد انگاه فرمود نماز نوافل
و ورود شریف بعوض نقصان فرائض حساب کرده شوند انگاه فرمود چون نمازهای خود را
بینیم هیچ وجه قبولیت آن نمی یابیم روز قیامت چنین نمازهای مثل جامه کهنه پیچیده بر روی ما

صاحب صلق خواهند و پس معلوم شد که جز فضل او رسائی نیست بعد ازان فرمود که مجذوب در موضع هوکی نزد مسجدی بگذشت و روی بسوی نمازیان آورده گفت همین نماز شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد ازان فرمود که روزی مولوی عبد الحکیم رحمة الله همراه شاهجهان بخدمت میان میر صاحب شرف زیارت یافتند مولوی صاحب اعتراض نمود که شما در ویرانه میباشید که ازین باعث تارک جماعت می باشید میان میر صاحب فرمود درویشان ما در باغ زیر درختان نشسته باشغال و اذکار مشغول می باشند و چون وقت نماز میرسد یکی ازان ها اذان گفته امامت کند و دیگر یاران جمع شده نماز بجماعت گزارده و باز بجای خود مشغول ذکر شوند و دیگر آنکه اکثر مردمان که طریق خواندن نماز نداشند پس اقتدا بآنها جائز نیست لهذا بمکان خود بجماعت بگذاریم بعد ازان فرمود هر چیز را حقیقت و روح است نماز هم جسم و روح دارد چنانچه قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و واجبات و سنن بمنزله جسم نماز است و خشوع و خضوع بمنزله روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد صوفیا درست باشد والا چون جسم بی روح است لا صلوة الا بحضور القلب همین اشارت است بعد ازان شخصی عرض داشت اگر نماز تهجد فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا بخواند همان ثواب یابد که در شب خوانده است بعد ازان سخن در ذکر نماز جمعه افتاد شخصی عرض داشت که درین دهات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود درین دهات صحت جمعه موجب اجتهاد ائمه ثابت نیست زیرا که بعض شروط صحت جمعه درین دهات یافته نمی شوند لهذا اگر بطریق شعار اسلام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض ظهر نیز بعد از جمعه احتیاطاً باید خواند هم درین محل دعاگوی عرض داشت که بعض اهل علم شروط وجوب جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای عظام شروط جمعه قرار داده است خدا تعالی در قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شروط فرض کرده است خواجه شمس العارفین فرمود عمل ما مقلدان باجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی دانسته

احکام اسلام کردند مزیت و سیم در ذکر زکوة و مذمت تارک آن روز شنبه
دولت پابوس حاصل شد طبیب غلام علی و سید الله بخش و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر زکوة و تارک آن افتاد شخصی عرض داشت که ملک صاحب خان لوطانه بسیار مال او
بود اما در فسق و فساد تصرف کرد و زکوة نداد چون مرد مبلغ سه لکهه روپیه نقد و دیگر جاگیرها
و سرکار انگریزی ضبط کرد خواجه شمس العارفین فرمود افسوس صد افسوس مر آنکسان را که از
مال خود زکوة ندادند و بیجا خرچ کردند بعد از آن فرمود که قارون خزانه بسیار داشت
چنانچه در تفسیر حسینی آورده که شصت استر مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزانه را مفتاحی
بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد
چون موسی علیه السلام بفرمان الهی قارون را فرمود که از هزار دینار یک دینار زکوة بدهد قارون
حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخل برو غلبه کرد و انکار نمود و موسی علیه السلام را تهمت زنا داد
چون این قصه به بنی اسرائیل روشن شد موسی علیه السلام سر بخاک نهاده استغفار و شکایت
کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمائی هرچه میخواهی موسی علیه السلام بزمین
خطاب کرد که بگیر آنرا زمین پاهای وی را تا کعبین فرو برد و او آغاز تضرع کرد امان طلبید
بجای نرسید موسی علیه السلام گفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن زمین فرو رفت
زاری آن در دل موسی علیه السلام اثر نکرد تا زمین او را با تمام فرو برد القصه بعد از خسف قارون
سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود
و کنوز او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام شنید درخواست از حق سبحانه و تعالی کرد
تا گنجهای او نیز بزمین فرو برد پس هر روز قارون ملعون بقدر قامت خود فرو میرود
بعد از آن فرمود باعث جمعیت این قدر خزانه های سنگ پارس بود بعد از آن فرمود
زکوة بر سه نوع است اول زکوة شریعت است که چون اجناس مانند زر و نقره و اموال وغیره
نصاب رسند و سال گذرد حصه معینه از آن مستحقان بدهد دوم زکوة طریقت که عکس زکوة

مرمت و سیم در زکوة و مذمت تارک آن

شریعت است یعنی حصهٔ معینه در ملک خود نهد و باقی را بمستحقان تقسیم کند و سوم زکوٰت
حقیقت که همه مال در راه خدا تعالی صرف کند بعد ازان لختی سخن در ذکر قربانی افتاد
فرمود قربانی کردن در مذهب حنفی واجب است بر هر مسلمان مقیم غنی همدرین محل
شخصے عرض کرد که گوشت قربانی چگونه تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد ادنے و
اعلے و اوسط ادنی آنست که تصدق نکند برائے فراخی عیال خود و اعلے آنست که جمیع تصدق
کند خود نخورد و اوسط آنست که ثلث را در راه خدا تعالی تصدق کند و ثلث اقاربان
و دوستان خود را بدهد و ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد ازان فرمود اکثر مردمان اهل
مال با خدا عز و جل فریب کنند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصے دیگر بکنند بعده بوقت
قریب آمدن ایام زکوة باز بگیرند تا دادن زکوٰة نشود بعد ازان فرمود هزار مکر و حیله
بکنند حق سبحانه و تعالے حساب مال و شان نخواهد گذاشت بعد ازان فرمود مردان
خدا در مال دنیا دل نه بندند آنگاه حکایت شیخ بهاء الدین فرمودند که روزے خادمی خبر داد
که صرهای دنانیر ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند الحمد لله چون
چند روز گذشت همان صره دنانیر باز دست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
الحمد لله مریدان عرض کرد که در هر دو صورت باعث الحمد چیست فرمودند که چون گم
شده بود خیال کردم که در دل من هیچ غم پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله گفتم و وقتے
که یافته شد خیال کردم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله
گفتم بعد ازان فرمود بعض گناه گاران را از دوزخ بزنند گناه و بارند آنها امید کنند که
بیرون خواهیم رفت باز بهمان جا بیندازند تا وقت تمام شدن سزای اعمال خویش بیرون
نیایند بعد ازان فرمود مردان مکار را در شیشه انداخته در دوزخ اندازند و چون بعد از
دردناک بلا چاشنی شوند میگویند که خداوندا ما را ازین عذاب دردناک محفوظ گردان حکم فرماید که جزای
همچنین مردان همین طور باید بعد ازان فرمود افسوس مر آن کسان را که با وجود مال نصاب چهارم حصه

زکوٰة دادن نمی توانند که سخت ترین بخیلان ایشانند **مرآت یازدهم در ذکر روزه**
شب جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی و سید خیر شاه پنڈدو و یاران
دیگر نیز حاضر بودند "لفظی سخن در ذکر روزه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزه بر دو قسم
ست صوری و معنوی صوری آنست که مردم خود را از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از
صبح تا شام نگهدارد و روزه معنوی آنست که چون گرسنگی و تشنگی غلبه کند قدری بخورد و هنوز
اشتها باقی باشد که از خوردن باز ماند همچنین تشنگی را دور نکند و هم سالک را باید که زبان و جوارح
دیگر را از مناهی باز دارد و هر که روزه دارد و غیبت و دروغ و سخن چینی کند روزه او نزدیک
اهل طریقت بشکند **مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف**
روز یکشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نظام الدین سکنهٔ ادرحمان و مولوی
غلام محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد" درین اثنا شخصی از [illegible]
التماس کرد که ارادهٔ حج مصمم میدارم دعا خیر فرمایند تا حق سبحانه و تعالی بسلامت برساند و وظیفه
نیز ارشاد فرمایند حسب طاقت او لطیفه ارشاد فرمود که بسا مسکین که بسفر حج می روند و در مصائب
سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اهل خانه و اقربا و گرسنگی و پیشه گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
جماعت و وظائف و حج خود را بریا ضائع میکنند پس این چنین مسکینان را باید که در گوشه
نشسته بیاد حق مشغول شوند که مقصود همین ست باز شخص مذکور عرض داشت که اشتیاق
حج در دل من بسیار ست پس آنرا رخصت داده فرمود چون بحضور روضه مقدسه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مشرف شوی ازین کمترین عرض کنی که درویشی شمس الدین نام از ولایت
هند سلام نیاز بصد عجز و انکسار بجناب ایشان میرساند قبول فرمایند و دعا سعادت دارین و
اتباع ایشان در ظاهر و باطن می طلبد قبول و منظور باد بعد ازان فرمود سفر بر دو نوع ست
صوری و معنوی صوری آنست که نقل کند از جای بجای و معنوی آنست که از اوصاف ذمیمه باوصاف
حمیده سفر کند بعد ازان فرمود مسافر را در سفر از سه امور چاره نیست اول نان خشک دوم

مرآت یازدهم در ذکر روزه

مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف

خواب بر زمین سوم نعلین خود را زیر سر داشتن بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

جی تون چلیون مسافری ترپی گلان ہِن ملی ٭ رکہا کہاون ہوئین تی سُون سرانی رکہن کہلی

بعد ازان سخن در ذکر حج فخر الدین رازوی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود

که آنحضرت خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین دهلوی بودند چون به نیت حج به بیت الله رسیدند

و بعد از حج بمدینه منوره شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجه نصیر الدین پیر

خود سعادت قدم بوسی حاصل کردند خواجه نصیر الدین صاحب وی سوا او کرده فرمود الحمد لله

که حج حرمین شریفین بجا آوردی اما بهتر آنست که باز ازین جا خاص به نیت زیارت

روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بجرد این فرمان بسوی مدینه شریف

روانه شدند در وی جهاز را طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت

حضرت فخر الدین عرض داشتند که اگر موافق شریعت فتوی فرمایند تا چندین مال از جهاز

انداخته شود فرمودند علم برای تلف مال مسلمانان نخوانده ام درین اثنا جهاز غرق شد

همدرین محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان افتاد خواجه شمس العارفین

فرمود که حضرت مخدوم جهانیان بعد از مناسک حج بسوی مدینه منوره تشریف بردند و چون

بزیارت روضه مقدسه مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت

استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام با قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند

و گفتند دروغ است زیرا که سیدان حسین صورت می باشند و شما سیاه فام آید گفتند

دروغ نمی گوییم باز گفتند اگر سید هستی پیش روضه مبارک استاده آواز بکن اگر از روضه

مطهره آواز بشنویم قول شما را تسلیم نماییم حسب الامر اوشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش

روضه مبارک استاده بعجز و نیاز ندا کردند الصلوٰة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال

آواز آمد لبیک یا ابنی مجرد شنیدن آواز سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم مرید

آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کرده رفتند و باز بعد از چند سال سیر کنان بمدینه منوره

تشریف ارزانی فرمودند باز مجاوران بطریق مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشتند که توجه فرمانید تا بطریق سابق آواز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بشنویم و سعادت دارین یابیم فرمودند من لائق نیم که پیش روضه مبارک عرض کنم اما حسب مصلحت ایشان پیش روضه مبارک استاده بطریق مذکور التماس کردند و ندا آمد لبیک یا ابنی و هم برای حصول فیض باطنی التجا کردند فرمان آمد که در ملک هند شخصی نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروفست بدو بحکم فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بوسی آن حضرت حاصل کردند و چند ایام بخدمت مانده فیض باطنی حاصل کردند بعد ازان سخن در تعظیم بیت الله افتاد سید الله بخش حاجی گوپاموی عرض داشت که در کتاب سلطان باهو نوشته دیدم باید که عام مردمان بمسجد حرم بیت الله قدم ننهند چرا که نمی دانند که بر کدام حجر و بکدام جا قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده است تا بسبب بی خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این ترک ادب است اما عارف کامل میداند که برین جا بی قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده است ولهذا حذر کنند و بر آن قدم ننهند بعد ازان فرمود چنین امر بی ادبی نیست بلکه اگر بنیت تبرک نهد عین ثواب است مولوی معظم دین عرض داشت اگر این بی ادبیست پس جمیع حاجیان که طواف کعبه کنند بزمره بی ادبان شمرده شوند زیرا که جائی نیست که قدم رسول علیه السلام نه آمده باشد بعد ازان فرمود در کتاب فوائد الفواد نوشته دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصی دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد پیر روی کرده فرمود بر اقدام من چرا می روی گفت برای تبرک و پیروی ایشان گفت من در هر قدم یک ختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی آنگاه فرمود شاید که آن مرتبه طی لسانی حاصل شده باشد بعد ازان روی سوی دعاگو آورده فرمود که قصه ابرهه مینویسی گفتم بلی فرمان آمد که بیان فرمایند تا بشنوم خواجه شمس العارفین فرمود در تفسیر حسینی نوشته است که ابرهه از قبیل نجاشی که والی یمن بود در سوم حجر داشت کم

مردمان از اطراف و جوانب بسوی مکه می آمدند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بیت الله
هست در طبعش حسد آمد و گفت که در مقابله آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم
پس خانه تیار کنانید و در و دیوار او را بزر و جواهر مرصع و مزین ساخت و مردمان ولایت
یمن را برای طواف آن تکلیف نمود و امرا قریش اگرچه مخالف بودند اما بجز شکیبائی چاره
ندیدند مردی از بنی کنانه برای خدمت آنخانه مقرر شد و رتبه مجاورت یافت و شبی
در آن بیت محدث را به پلید آلوده ساخته برفت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
گشت و مردمان از طواف آن بازگشتند ابرهه ازین حال خشمناک شده لشکر جمع نمود و با
فیلان کوه هیبت بقصد تخریب حرم محترم جانب مکه متوجه گشت و چون نزدیک رسید
دبدبه هیبت ابرهه بر مکیان بینداخت و فیل محمود که بعظمت بمشابه کوه بود همراه خود برد و جوانب
مکه معظمه رسید مواشی قریش و شتران حضرت عبدالمطلب را غارت کرد اکابر مکه در کوه
متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود بماند ابرهه لشکریان خود را حکم داد که برای تعظیم
حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سوی آن بدکیشان
تشریف ارزانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زد ابرهه با جمیع لشکریان بی
خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدهید گفت ما در
مسمار کعبه ایم ایشان شتران می طلبند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان و صاحب کعبه
بدانند بعد از آن بدبدبه مهیب لشکریان را مهیا کرده و فیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد فیل
محمود روی خود از دیوار شهر مکه بگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هر چند پیلبانان کوشیدند که
روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بسبب اعراض او از آنجا یک قدم پیش
نرفتند پس پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الله بجا آورده بازگشتند ابرهه ازین حال
عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان بچه طور میگذرد همان
وقت قهر الهی در جوش آمد که ناگهه از کنار دریا مرغان سیاه پدید آمدند و حمله کرده بران

لشکر سنگ باران نمودند و بیکنفس همه از قوم ابرهه هلاک شدند و هر یکی سه سنگ داشت
یکی در منقار و دو در پنجه‌ها و بر هر عضو از بدن کافر زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتند
و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ لان که نیت خرابی کعبه داشتند می نوشته بود ابرهه تنها
رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ نام ابرهه موسوم بود برای هلاک وی
منقار داشت ببارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پروانه نمود چون ابرهه صورت حال خود پیش
نجاشی بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چندین لشکر باین
تو هلاک ساختند ابرهه را درین وقت نظر بران مرغان افتاد و گفت یکی از آن مرغان اینست
همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشت بنام و بر سرش فگند و هم روبروی نجاشی
هلاک شد بعد از آن سوره فیل معه ترجمه بزبان مبارک راندند همه ریختیم دعا گو عرض
داشت که تعمیر بیت الله شریف کدام کس مرمت ساخت خواجه شمس العارفین فرمود
شاهی بود حجاج بن یوسف که در آئین ظلم موصوف و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
عداوت میداشت و هزار ها خون آن ناحق بریخت اما دو فعل خوب تر از وی صادر شدند یکی
آنکه تعمیر بیت الله شریف بانجام رسانید دوم آنکه اعراب قرآن مجید و علامات وقوف و تقسیم پاره و
ربع و نصف و ثلث و رکوع هم از و ظهور یافت بعد از آن فرمود روزی حجاج در صف
اول نماز میخواند و پس وی سعید بن جبیر که یکی از تابعین ست نماز میخواند آستین حجاج دراز
و مزین بود چون نظر حضرت سعید رحمة الله علیه بران افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
که در کار ظلم هشیار می باشی و در کار خدا تعالی سست از این سخن حجاج غضبناک شد
و گفت سزای تو نیست که زبان ترا ببرم گفت تعجب نیست که مقصود اصل کار و مدار
عبادت بر دلست چه باشد که اگر زبان بریده سوم بار گفت در زندان ترا قید کنم گفت این
هم تعجب نیست ساعت ست آن هم خواهد گذشت گفت در کمان تو باشد که بعد از ساعت
از قید رهائی یابم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعت ست هر چه گذرد گذرد

آخر کار آنرا شهید کرد بعد ازان فرمود شخصی حجاج را بخواب دید آماسیده و خسته حال
پرسید که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت بعوض هر خون مرا یکیکبار قتل کردند و بعوض
خون سعید بن جبیر هفتاد بار باز گفت حال یان تو چیست گفت خدا تعالی ایمان داده است
بعد ازان مولوی غلام محمد گجراتی عرضداشت که چون او را در قبر سزای خون های
ناحق داده شد در روز قیامت باز ماخوذ شود یا نی خواجه شمس العارفین فرمود خاصه امت حضرت
رسول علیه السلام ست آنها را که در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظ مانند بعد ازان
سخن در ذکر حاجیان ریاکار افتاد ۔ فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
نهند خود را بنام حاجی مشهور کنند و قبل از حج ثواب او ضائع کنند بعد ازان فرمود بزرگی
بخانه شخصی حاجی مهمان شد آن شخص زن خود را گفت با آن طبق طعام بیاوری که براه حج همراه
خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگ رسید گفت ای نادان افسوس که چندین
مصیبت و محنت حج کرده بودی با این سخن ریا ضائع کردی آنگاه فرمود که عبادت متکبر و ریاکار مقبول
نیست بعد ازان روی سوی حاجی عبد الله خان دارا پوری کرده فرمود وظائف میخوانی
گفت هرچه فرموده اید میخوانم اما منزل قرآن مجید نمی خوانم فرمود خشک حاجی مباش منزل قرآن
مجید هم بخوان زیرا که هرچند حج بیت الله شریف بجا آرد اما بدون اشغال و اذکار بمنزل مقصود
نمی رسد بعد ازان سخن در ذکر حج اکبر افتاد ۔ بنده عرضداشت که معنی دل بدست آور که حج اکبر
است چیست خواجه شمس العارفین فرمود مراد دل بدست آوردن آنست که حب ماسوی الله از دل
بیرون کند و در همه اوقات دل را بذکر مولی مشغول دارد بعد ازان هم برین معنی ذکر حضرت
بایزید بسطامی علیه الرحمت بزبان مبارک راند که مردی پیش حضرت بایزید آمد پرسید که کجا
میروی گفت بحج گفت سفر خرچ داری گفت دویست درم گفت بمن ده که صاحب
عیالم و بعوض طواف هفت بار گرد من بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و باز گشت
بدان ای درویش قبلهٔ عوام آب و گل ست و قبلهٔ خاصان جان و دل ست مثنوی

ذکر حج ریاکار

ذکر حج اکبر

قبلهٔ صورت پرستان آب و گل	قبلهٔ معنی شناسان جان و دل
قبلهٔ عاشق زوال بی زوال	قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال

مرآت سی و نهم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بخیل

شب چهارشنبه دولت پای بوس حاصل شد صاحبزاده شجاع الدین و مهر محمد بخش سکنه
لیه و حافظ امیر و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد و عمر الدین درویش
عرض داشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین سعادت نتوانم
که برسم خواجه شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید سستی و تهاون نکنی که دولت
عظیم است ندانی که کلام الله جل شانه است و بیارندهٔ این جبرئیل علیه السلام و نزول آن بر
سرور کائنات صلی الله علیه وسلم شده پس افسوس مر آنکس را که این چنین نعمت عظمی را
بگذارد و از سعادت دارین محروم ماند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
مائدهٔ تازه برون آمده + چاشنی گیر که چون آمده + همدرین محل عمر الدین درویش
عرض داشت که برای ترقی فهم وظیفه فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم
علمنی بعد از صلوة فجر باید خواند بعد ازان فرمود که خواندن علم قرأت نزد امام
ما از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیه الرحمت که نزد ایشان قرأت امر ضروریست
باز فرمودند چونکه خواندن قرآن بموجب قاعده قرآن نتوانند لهذا اکثر مردمان از خواندن
آن باز مانند انگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پاره بحضور دل و فهمید و
معانی بخواند ازان تارک منزل بهتر است بعد ازان فرمودند که اکثر مردمان
قرآن میخوانند و قرآن ایشان را لعنت میکند چنانچه در حدیث شریف مسطور است حدیث
رب تال للقرآن والقرآن یلعنه انگاه فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید موقوف
بر فهم معانی است اگرچه قواعد قرأت ندانند چون مردان خدا در منزل عشق بکمال شوند
و در همه چیز صورت محبوب خود دیده لذت یابند چنانچه بزرگی فرموده بیت

فائده ... قرآن

برگ درختان سبز در نظر هوشیار	هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

انگاه فرمود اگرچه نزد اهل موسیقی سرود بی قواعد و آوازه بی اندازه ناخوش ست
مگر نزد اصفیا بهر طوری که باشد مقصود در یابند بعد ازان سید خدابخش
عرضداشت که قرآن سرود قه بخانه خود میدارم بران منزل خواندن حکم چیست
فرمود جائزست اما حساب قیمت آن ذمه تو باقی ماند بعد ازان اسمعیل ساکن
الهی عرضداشت که شخصے قاری قرآن در موضع ما سکونت میدارد و شرارت های
بے موجب و مقدمات ناحق بنام من برانگیزد وازین باعث لاچارم خواجه شمس
العارفین فرمود قاری نیست بلکه قهری ست چرا که چنین افعال اکثر از مردمان جهال
بظهور می آیند **مرآت چهاردهم دربیان ذکر حق سبحانه وتعالی و فضیلت آن**
روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوے معظم دین مرلوی و مولوی غلام
محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدای تعالی افتاد بنده عرض
داشت که وظائف حسب الارشاد ایشان بجامی آرم اما بهترین اشغال و عمده ترین
اعمال ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود ذکر جهر و قلبی مداومت باید
نمود که سعادت دارین درین مندرج ست بعد ازان دعاگو باز عرضداشت
که وظیفه ذکر جهر بسبب ضعف دماغ کماحقه ادا نمی شود فرمود ذکر پاس انفاس و وقوف
قلبی مداومت باید کرد که از جمیع عبادات فاضل ترست چنانچه در حدیث آمده

افضل العبادة عن کل عبادة ذکر الله فی قلبه خلاءً وملاءً لیلاً ونهاراً فی السفر و
الحضر قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم سرّاً او علانیةً وعلی کل حالة من احب شیئاً
اکثر ذکره و در فضیلت پاس انفاس مولوی جامی فرموده **بیت** اگر تو

پاس داری پاس انفاس	بسلطانی رسانندت ازین پاس

بعد ازان فرمود ذکر پاس انفاس اصل همه وظائف ست سالک را باید که

مرآت چهاردهم در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن

در فضیلت ذکر

در فضیلت ذکر پاس انفاس و وقوف قلبی

در مداومت ذکر

درین سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمود خواجه محمود مهاوری رحمة الله علیه گفت سالک را
باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد بعد ازان مثال ذکر
دوام فرمودند که چون در آوند نو قدری روغن بمالند دران جذب شود چون دو
سه بار بهمین طور کنند از جهته بیرون او نیز ظاهر میشود همچنین ذکر نیز در دل ذاکر جذب
میگردد بعد ازان فرمود ذکر جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفیدست
بعد ازان این چند ابیات مثنوی معنوی بر زبان مبارک راندند ابیات

ابیات مثنوی معنوی

این قدر گفتیم باقی فکر کن	فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر را خورشید آن افسرده ساز	ذکر آرد فکر را در اهتزاز
اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش	کار کن موقوف آن جذبه مباش
زانکه ترک کار چون نازی بود	ناز کی درخورد جانبازی بود
با قبول ورد منیدیش ای غلام	امر او می جی را بین والسلام
مرغ جذبه چون پرد ناگه ز عش	چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش

ذکر فرشته و خناس

بعد ازان فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذبه از شغل باز میمانند اگرچه
اصل کار موقوف بر جذبه است لیکن از امر و نهی و روی نباید گردانید بعد ازان
فرمود یک فرشته و یک خناس بدل هر انسان لاحق اند فرشته به نیکیها دلالت
کند و خناس به بدی و وسواسه امر نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید اِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْٓءِ
وَالْفَحْشَآءِ بعد ازان فرمود چون ذاکر بذکر حق تعالی مشغول شود خناس ولا غر
گردیده بیرون رود و هرچند که ذاکر زیاده تر باشد غلبه خناس کمتر گردد مولوی
معنوی فرموده ذکر حق پاکست چون پاکی رسید رخت بربندد برون آید پلید

در فضیلت ذکر جهر

بعد ازان شخصی عرضداشت که حسب الارشاد ذکر جهر میکنم لیکن شخصی مرا گوید
که پیش حق سبحانه و تعالی جهر و خفی یکسان است که او کر نیست خواجه شمس العارفین

فرمود اگرچه قول او درست ست مگر آنکه نفس ما کرّه اند بدون جهر او را هیچ اثر نشود
و حق نشنود بعدازان خواجه شمس العارفین فرمود طالب را باید که در ذکر پاس انفاس
و وقوف قلبی مداومت نماید حتی که دل او ذاکر گردد نظم تو بهر حالے که باشی روز و شب
یکنفس غافل مباش از ذکر رب * در خوشی ذکر تو شکر نعمت ست * در بلا ها التجا
با حضرت ست بعدازان فرمود ذاکر کامل مثل حافظ قرآن ست چنانچه
حافظ کامل بهر کاری که باشد بخواند ذاکر کامل را نیز امور غیر از ذکر مانع نشوند در همه حال
ذکر او جاری میماند بعدازان شخصی عرضداشت که ز کثرت درود کبریت احمر ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرضداشت که بسبب
امور دنیا شغل ذکر نمے توانم کرد اگر اجازت درود شریف فرمایند عین سعادت ست
فرمود طالب صادق را باید که اول در ذکر جهر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در و
ظاهر شود باز بذکر درود شریف و اوراد دیگر کوشش کند چرا که اصل عبادات
ذکر ست و دیگر اوراد و بیشت پناهی او اند بعدازان روی سوے حافظ محمد حسن
آورده فرمود سالک را باید که چون اراده ذکر جهر کند اول صورت پیر خود را پیش
حاضر کند و جمیع ما سوی الله را نفی کند و بعدازان یک صفت از صفات
اسمای سبع صفاتی باریتعالی در دل خود تصور کند یعنی داند که سماعت من از
پرتو اسم سمیع ست و بصارت من از پرتو اسم بصیر و علم من از پرتو اسم علیم و
حیاتی من از پرتو اسم حی و قدرت من از پرتو اسم قدیر و ارادت من از پرتو
اسم مرید و کلام من از پرتو اسم متکلم ست و اگر صورت مختلفه در خیال می آیند
داند که این همه پرتو ذات اند و تشکل اوست و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
صورت شیخ پیش خود حاضر و ناظر داند تا به برکت این تصور رهایی یابد بعد
ازان شخصے حافظ قرآن عرضداشت که تخمیناً هفصد ختم قرآن کرده ام

در تعریف ذاکر و درود و قرآن

در طریق ذکر جهر

اما قساوتِ دل تا ہنوز باقیست خواجہ شمس العارفین فرمود صیقلِ دل جز ذکر

حاصل نیست چنانچہ در حدیث مسطور ست لکل شئی صقالۃ وصقالۃ

القلب ذکر اللہ **بعد ازان** فرمود سالک را باید کہ از اوراد و اذکار ہیچ وقت

خالی نباشد زیرا کہ ترک اشتغال علامت محرومیت نمی بیند کہ جمیع مشائخان ما از

ابتدا تا انتہا باذکار و اشغال مثل قرآن مجید و درود شریف و پاس انفاس

جہر و وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توحید مشغول بودند

بعد ازان فرمود جمیع وظائف خواجگان ما بر یکدیگر فضیلت می دارند اما

ذکر پاس انفاس از ہمہ اشغال فوقیت بسیار دارد چنانچہ در مصر خواجہ نظام الدین

اورنگابادی نوشتہ بود ذکر مولی از ہمہ اولی **بعد ازان** دعاگو عرضداشت کرد

ارشاد فرمائید تا ذکر کنم فرمودیم کبریت احمر اداش نمایم فرمودند ذکرِ تو کہ ادا نمودی

ہمین کافیست بار دیگر چرا رنج و محنت میکنی اما باید کہ در وظیفہ ذکر مداومت

نمائی کہ مقصود ہمین ہست **بعد ازان** لختی سخن در ذکر سید نتھی شاہ و سید احمد کہ

درویشان حضرت من بودند افتاد خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راند کہ چون

سید نتہی شاہ درین جا آمدہ بیعت کرد ذکر پاس انفاس اورا تلقین کردیم آن

مرد صحیح الاعتقاد شب و روز در پاس انفاس مشغول گشت حتی کہ بباعثِ کثرت

ذکر دماغ او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در

جان او آمیزش گرفتہ بود باز نمی تواند شد تا آنکہ بہمان عارضہ بحق تسلیم شد

بعد ازان فرمود بہمین طور سید احمد درویش در ابتدا حال شب و روز

بذکر جہر مشغول بماند بعد ازان بذکر حبس مشغول گشت حتی کہ بباعثِ کثرت

آن خون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و ڈاکٹری کردیم اما ہیچ

فائدہ نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد **بعد ازان** در حق آن درویشان

فرمود زهی طالع آن کسان که در یاد مولی شهید شدند و این بیت بر زبان
مبارک راندند **بیت** جسنی نه دیکھی ہو شفق اور صبح کے بہار + اگر تیرے شہید کو
دیکھی کفن کے بیچ + **بعد ازان** حکایت فرمود که شخصی صادق الاعتقاد بخدمت
حضرت محمد باران صاحب آمد و بیعت کرد و وظیفه حبس اورا ارشاد کردند چونکه آن
مرد عالی همت و کامل ارادت بود شب و روز در ذکر حبس مشغول گشت تا آنکه بکثرت
آن خون از دماغ او شروع گشت بهیچ معالجه بند نگردید آخر باین عارضه فوت شد
چون این خبر بحضور حضرت خواجه تونسوی رحمة الله علیه رسید محمد باران صاحب را ارشاد
فرمود که پیش ازین مریدان خود را چنین مجاهده نفرمایند زیرا که مردمان این زمان کم همت
اند و مقصود یاد خداست بهر وجهی که میسر آید بکنند **بعد ازان** بنده عرضداشت کرد که
امشب بخواب بر فیل سوار شده دوانیدم تعبیر این چیست خواجه شمس العارفین فرمود
مبارک باد که این علامت سعادت ست باز گفتم که ایشانرا نیز بخواب دیدم و
از زبان مبارک ایشان بشنیدم که حضرت خواجه تونسوی ما را بدو چیز تاکید مزید
فرموده هست یکی ازان ذکر حق ست و دیگر یاد نماند فرمود شاید آن نان دادن باشد
عرض کردم که مرا نیز یاد آمد که همین بود **بعد ازان** فرمود بر درویش دو چیز لازم
ست اول عبادت حق ست دوم شفقت بر خلق **مرآت پانزدهم در**
ذکر فضیلت درود شریف روز پنجشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد
پیر غلام محمد سیال و مهر محمد بخش سکنه لیه و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت
درود شریف افتاد خواجه شمس العارفین فرمود از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت ست
که گفت گفتم یا رسول الله بسیار درود میرسانم بر شما پس چندان مقرر کنم برای درود شان
ازان وقت که برای دعا خود مقرر کرده هست پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود همانقدر که خواهی گفتم چهارم حصه فرمودند همان قدر که خواهی پس اگر زیاده کنی

حکایت مرد صادق حبس فوت شدن

در فضیلت ذکر و نان دادن

مرآت پانزدهم در ذکر فضیلت درود شریف

آن بهترست برای تو گفتم نصف مقرر کنم فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی
آن بهترست برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی آن
بهترست مرترا پس گفتم مقرر کردم برای درویشان تمام وقت فرمودند الحال
مقاصد دین و دنیا بر آورده شوند گناهان تو بعد ازان فرمود هر شخصی که باستعمال
خوشبو و بحضور دل بر جای طاهر نشسته درود شریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلی الله علیه وسلم سوی آن متوجه شده بگوش خود بشنوند و قبول فرمایند و
هر شخصی که بدون این شرائط بخواند آنرا فرشته که برای رسانیدن درود شریف
بر پیشانی هر مؤمن موکل ست در روز مرّه در جامه نور پیچیده و در طبق نور
انداخته بخدمت حضرت عبد الله بن مسعود رساند باز حضرت عبد الله بحضور
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر شده میگوید که یا رسول الله
فلان بن فلان ساکنه موضع فلان این قدر درود شریف بر ایشان خوانده است
بعد ازان فرمود روزی شخصی بخدمت میان نور محمد کهیڑا ساکنه موضع
کروٹ عرضداشت که شنیده ام هر شخصی که در راه درود شریف بخواند اورا
درد زانو عارض میگردد آنحضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن درود شریف
باز نماند مگر اینقدر ضرورست که راه پاک باشد بعد ازان فرمود درود مستغاث
و کبریت احمر در راه هرگز نخوانده شود مگر بسواری اسپ وغیره همدرین محل پیر
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه تونسه شریف بمجرد
سواری اسپ درود مستغاث شروع کردند و نعلین نیز از پای خود دور ساختند
بعد ازان فرمود که روزی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی الله عنه
در خواب بزیارت خیمه رسول علیه السلام مشرف شد خواست که در خیمه رود
جواب آمد که تو لائق نیستی برو خواجه قطب الدین را بگو که همیشه تحفه درود می فرستادی

فائده

فائده

امروز چرا نرسانیدی فی الحال مرید بخدمت حضرت خواجه قطب صاحب آمد و ماجرا مذکور بیان نمود فرمودند بلی هر شب سه هزار درود شریف وظیفه روزمره مقرر بود امشب بباعث نکاح فوت گردید پس ازین جهت منکوحه خود را طلاق دادند ×

ذکر طریق رسانیدن ثواب درود شریف

بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت شغلی که در دارین نافع باشد ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دارین میخواهی درود شریف بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم بسیار بخوان که سعادت دارین دران است بعد ازان غلام علی طبیب عرضداشت که اگر ثواب درود شریف بارواح مؤمنان برساند جایز باشد یا نه فرمود جایز است اما طریقه آنست که بگوید خداوندا ثواب این درود شریف بارواح فلان برسان و نگوید اللهم صلی علی فلان و فلان زیرا که صلوة گفتن جز انبیا علیهم السلام بکسی جایز نیست

مجلس شانزدهم در ذکر اوراد و اشغال خواجگان

مرآت شانزدهم در ذکر اوراد و اشغال داشتن وقت آن روز دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید خدا بخش آن سنجی و غلام محمد درویش پوٹھوهاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر اوراد افتاد بنده عرضداشت که اکثر مردمان نقشبندیه وغیره در حق خواجگان چشت طعن میکنند که مریدان خود را باسیاحت سیر میفرمایند یعنی اوراد و اشغال بسیار ارشاد کنند و در طریق ما یان جز اسم ذات وظیفه دیگر نیست و اکثر جهال نیز در اشغال ما یان همچنین میگویند خواجه شمس العارفین فرمود اصل مقصود ما درویشان همین است که هیچ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این لطائف

ذکر لطائف خواجگان

گوناگون که خواجگان چشت سیر میفرمایند درین مقصود است یکی آنکه در همه حال از یاد خدای تعالی خالی نباشد دیگر آنکه چون مرد بی آشفته حال برای آسودگی حال در باغ سیر میکند و گاهی درین چمن و گاهی درین حدیقه سیر میکند و گاهی توجه بسوی گل میکند و گاهی جانب میوه راغب باشد بهمین منوال صوفی پریشان حال

گاہے باوراد و اشغال وگاہی بنوافل وگاہی بدرود شریف وگاہی بقرآن مجید وگاہی
بذکر پاس انفاس و جہر وگاہی بوقوف قلبی گاہی مطالع کتب سلوک و توحید مشغول
میباشد و لذت عبادت گوناگون میباید باز تبسم کرده فرمود ما درویشان را محض برای
آسیاسائی آفریده ہست نہ برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچہ خداتعالے میفرماید
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راند
بیت نہ ایم آمده از پئے دل خوشی ✤ مگر از پئے رنج محنت کشی ✤ خران را
کسی بر عروسی نخواند ✤ مگر وقت پختن که ہیزم نماند ✤ بعد ازان شخصی عرض کرد
که در خاندان حضرت نقشبندیه بنا سلوک بر ہفت لطائف ست و در خاندان
ایشان چگونہ ست فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید اللہ صاحب ملتانی رفت
وگفت حقیقت لطائف بیان فرمائید مولوی صاحب فرمود من طالب لطیف ام نہ طالب لطائف
ہمدرین محل مولوی علی محمد ساکنہ کوٹ کالہ عرض داشت که در ادای اوراد
واذکار سست ہمت ام جز توجہ ایشان بہیچ ورد مشغول نتوانم شد خواجہ
شمس العارفین فرمود سالک را باید که در وظیفه مداومت کند بہر وجہی که باشد بعد
ازان این ابیات مثنوی بر زبان مبارک راند **ابیات** این قدر
گفتیم باقی فکر کن ✤ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ✤ ذکر را خورشید آن افسرده ساز ✤
ذکر آرد فکر را در اہتزاز ✤ اصل خود جذب ست لیک اے خواجہ تاش ✤ کار
کن موقوف آن جذبہ مباش ✤ زانکہ ترک کار چون نازی بود ✤ نازکی در خورد
جان بازی بود ✤ مرغ جذبہ چون پرد ناگہ زعش ✤ چون بدیدی صبح شمع آنگہ بکش ✤
بعد ازان فرمود سالک را باید که از اوراد واذکار ہیچ وقت خالی نباشد زیرا که ترک
اشغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان سلسلہ ما این از ابتدا حال
تا انتہا باوراد واذکار و اشغال گوناگون مشغول مے شدند ہمدرینوقت فرمود

فائده ابیات مثنوی معنوی

همه وظائف مایان بریکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس انفاس همه اشغال فوقیت میدارد
بعدازان فرمود سالک را باید که اوقات وظائف خود را نگهدارد زیرا که وقت گذشته
باز نیاید آنگاه این مصراع بر زبان مبارک راندند **مصرعه** امید نیست که عمر گذشته باز آید
بعدازان بنده عرضداشت اگر بسبب بیماری وظیفه فوت شود حکم چیست فرمودند
باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذاکر بیمار شود حق سبحانه فرشتگان خود را فرماید
وظیفه مردی فلان بخوانید وثواب آن در اعمال نامه او بنویسید تا حالت بیماری
همچنین کنند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد **بعدازان** فرمود سالک را باید که وظائف
واشغال خود را در اوقات آنها بخواند تا هیچ وقتی از اوقات از وظائف خالی نگذرد
چنانچه بعد از بیداری خواب وضو ساخته نماز تهجد دوازده رکعت بگذارد و بعدازان
اسماء حسنی یکبار و استغفار پانصد بار و مراقبه کند و بعد از نماز فجر مسبعات عشر و یک منزل
اسبوع شریف و یکبار دعاء کبیر و درود مستغاث و کبریت احمر و سلسله شریف یکبار
و دلائل الخیرات یکمنزل و دوازده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوة العاشقین و
پنج پا منزل قرآن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سنت عصر و شش رکعت
نفل اوابین و دو رکعت حفظ الایمان ادا نماید و بعدازان ذکر جهر سه صدبار
و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یس و ملک بخواند و بذکر پاس انفاس
مشغول شده بخسپد **بعدازان** مولوی امام الدین سکنه برنالی را بیعت کرده
فرمود مریدا باید که اوقات اشغال را نگهدارد آنگاه بر زبان مبارک راندند الصوفی
ابن الوقت **بعدازان** بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذنا حافظ ولی الله
صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که ثمره وظائف شما چیست آیا ترقی مال است
یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و بجا
آوردن امور شرعیه جهت حصول دنیاست یا دین چون جمیع احکام شرعیه محض برای

رضای مولاست پس جمع اندن وظائف نیز ازین قبیله اند نه جهت حصول دنیاوی
بعد ازان زنی خادمه عرضداشت که اکثر اوقات بسبب سستی بدن وظائف
ترک می شوند خواجه شمس العارفین فرمودای ضعیفه بجناب حق سبحانه وتعالی نیاز
بکار است نه نماز باید که همه اوقات وظائف خود را نگهداری بعد ازان میان
فیض بخش سکنه تهته میان عرض داشت که عمرم در اشغال لسانی بانجام رسید اما
بمقصود اصلی نرسیدم خواجه شمس العارفین فرمودای برادر برین اشغال لسانی شکر
گذارده مداومت کنید اگر خدا تعالی بخواهد آن مرتبه قلبی نیز عنایت فرماید که اصل سلوک
طلب ست بعد ازان فرمود میان سالکان دو چیز از غیر ریاضت ست اذن
ریاضت یعنی سلوک سالک چنین هر دوام بکمال نمی رسد بعد ازان فرمود
برای دفع بیماری و حل مشکل اسم شیخ خود صد بار خوانده دم کند و دعا طلبد
مقصود حاصل شود دعاگو عرضداشت که اسم شیخ خود چگونه خوانده شود فرمود
درویشی خواجه تونسوی به نحو چه میخواندیا شیخ محمد سلیمان و ما برین طور میخوانیم یا شیخ
محمد سلیمان شیئًا لله همدرین محل بنده عرضداشت وظیفه اسم خود نیز ارشاد
فرمایند فرمودند بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد ازان غلام محمد
پوتهوهاری عرضداشت کرد که بوقت صبح گنجشک ها گوناگون آواز میکنند آیا این
هم ذکر میکنند خواجه شمس العارفین فرمود بلکه همه مخلوق خدا را بلسان خود یاد میکنند
چنانچه حق سبحانه میفرماید قوله تعالی وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا
تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ باز غلام محمد عرضداشت که تسبیح آنها در فهم ما نیاید فرمود
چونکه کلام هم جنس در فهم ما نیاید پس کلام غیر جنس چگونه فهمیده شود بعد ازان
روزی بوقت صبح بلبلی بر درخت نشسته با آواز خود نغمه میکرد خواجه شمس العارفین
روی سوی غلام محمد کرده فرمود که آواز بلبل از کدام جا می آید گفت بر درخت کنار

نشسته است شاید غنچهٔ تازه درینجا نظر آمده باشد فرمودند عاشق را در هر جا گل شگفته
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در همه جا حسن و جمال معشوق می بیند
همه رین محل امام بخش نار بیدار این مصراع خواند **مصرعه** ای مرغ سحر عشق
ز پروانه بیاموز و گفت که مراد از مرغ سحر چیست خواجه شمس العارفین فرمودند نزد علما
ظواهر خروس ست و نزد اهل الله آنکه شب روز در یاد خدا تعالی مشغول باشد

ذکر سبب کمی لذت عبادت

بعد ازان مولوی عمر عیسی خیلوی عرضداشت کرد که باعث چیست که شوق
و لذت عبادت حاصل نمی شود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردی در گناهان
مستغرق باشد شوق و لذت عبادت ازو برود باز مولوی صاحب عرض کرد که قبل
ازین شوق و لذت وظیفه نهایت کمال بود الحال همه سرد شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتدا بر وظائف شاغل باشد تاثیر وظیفه
در دل او بزودی اثر کند و شوق و جوش طبیعت او زیاده تر گردد و بعد از مدت در آن
چون در جان و جسم او قرار گیرد جوش طبیعت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری میکرد حضرت
صدیق رضه گفت نحن کنا کذا ثم قست قلوبنا یعنی در ابتدا حال ما این چنین
در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کردمی پس الحال متحمل شدند دلهای ما این
بعد ازان فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود و لذت عبادت ازو رفته بود و گفت که بباعث فسق و فجور مارا خدا تعالی هیچ
رنج و تکلیف نداده است حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چونکه لذت عبادت تو رفته است زیاده تر ازین رنج و تکلیف چه باشد

ذکر سالک و مجذوب

بعد ازان لختی سخن در ذکر سالک و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال سالک مجذوب آنست که راه بیت الله منزل منزل قطع کرده برسد و مثال

فائده وظیفه برای امر مهم

مجذوب سالک آنست که بزرگی کسے را بگوید که چشم خود را به بند چون بکشاد خود را در بیت الله دید پس سالک مجذوب جمیع احکام شریعت را بداند و هدایت کند مجذوب سالک محض خود در جذبات الٰهی مستغرق ماند بعد ازان میر عرب شاه عرض داشت کرد که چون کسی را مشکلے در پیش آید چه کند فرمود سوره یٰس چهل و یکبار تا سه روز بخواند و در روز چهارشنبه شروع کنند جمعه بخواند و در وقت خواندن سر را از زمین جنبانند

فائده برای حاجات مهم

بعد ازان دعا حاجت خود بخواهد و بگوید خداوندا بحرمت حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ صلے الله علیه وسلم و بحرمت آل پاک و اصحاب خواجگان چشت کار من آسان کن و همین طور سلسله چشتیه نظامیه بیت پنج بار خوانده دعا طلبد انشاء الله تعالیٰ مشکل آسان شود بعد ازان سخن در ذکر مسبعات عشر افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که وظیفه مسبعات عشر از ابراهیم تیمی رحمة الله علیه منقول است که او را از خضر علیه السلام رسیده و فوائد این در کتب مسطور است آنگاه فرمود دعا

اَللّٰهُمَّ اهْدِنِیْ بِهِ نِعْمَتَكَ یَا نَافِعُ وَیَا مُسَارِعُ تَوَفَّنِیْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِیْ بِالصّٰلِحِیْنَ در سلاسل دیگر نمی خوانند و سند این دعا محض حضرت خواجه نظام الدین رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بخواب ارشاد فرمود لهذا خواجگان چشت مریدان خود را ارشاد میکنند و بعد از مسبعات

فائده برای دفع ظالم

شش بار میخوانند بعد ازان شخصے عرض داشت که برای دفع شر ظالم چیزی ارشاد فرمایند خواجه صاحب فرمود هفت آیات که در مرقعه شریف نوشته اند بعد از مسبعات عشر بوقت فجر یک را هفت هفت بار بخواند انشاء الله تعالیٰ از شر او محفوظ باشد باز عرض کرد برای چیز گم شده چه کرده شود فرمود آیت یَا بُنَیَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ ... لَطِیْفٌ خَبِیْرٌ یکصد و نوزده بار و یا لطیف نیز یکصد و نوزده بار بخوانند

فائده برای فضیلت تسمیه

مطلب حاصل شود بعد ازان سخن در ذکر فضیلت تسمیه افتاد شخصی جذامی بحث

آنحضرت عرض داشت کرد که از مدت دراز بعارضهٔ جذام گرفتارم دعا فرمایند
تا ازین بلا رهائی یابم و یا مرد مان هم خانچه شوم خواجه صاحب دعا فرمود باز گفت
از طبیعه بیر درینباب ارشاد کنند فرمود هفت صد و هشتاد و هفت بار تسمیه در آب دمیده
بخوران تا حق سبحانه و تعالی صحت ارزانی فرماید همار برین محل فضیلت تسمیه بیان
کردند که هژده هزار عالم خداتعالی آفریده است دعاگو عرض داشت که تعداد هژده
هزار چه صورت است فرمود مثلاً انس یک عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
مثل اسپ و گاو و گاومیش و خر و گوسفند و آهو و از وحوش مثل گرگ و روباه
شیر وغیره و از طیور مثل خروس و طوطی و باز وغیره و از خزندگان مثل مورچه و ر...
و ضب و مار وغیره همچنین هژده هزار عالم اند همه را از حروف تسمیه که نوزده اند فیض
میرسد بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** نوزده حرف است
بوقت شمار ٭ فیض رسانند به هژده هزار ٭ **بعد ازان** شخصی عرض داشت
برای دفع قرض چیزی فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز بامداد هفتاد
بار اسم یا وهاب خوانده بجناب قاضی الحاجات دست برداشته بگوید خداوندا پاک
بطفیل حضرت سید المرسلین و آل پاک و اصحاب و خواجگان چشت رضی الله تعالی عنهم
از سلب ایمان و خذلان دارین محفوظ گردان **بعد ازان** شخصی عرض داشت کرد که
جهت دفع عارضهٔ او امیر چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود که در سنت
فجر در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار الم نشرح و در ثانی بعد از فاتحه سورهٔ فیل یکبار
بخواند و در وتر بعد از سورهٔ فاتحه در رکعت اول سوره الم نشرح و در ثانی والتین
و در ثالث اخلاص بخواند یکیک بار انشاء الله تعالی صحت گردد **بعد ازان** شخصی
محمد نعیم نام مکهدوسی عرض داشت که برای دفع درد سر و دندان و تپ و باد تعویذی
یا کلامی ارشاد فرمایند فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله

برای دفع قرض

برای دفع درد سر و دندان و تپ و باد

العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار برای درد سر و تپ یازده بار سورهٔ فاتحه برای بیمار بادم کند و برای درد دندان و سه بار منتر معه درود اول و آخر خواند و بر سه دانه قرنفل بدمد و بجای درد یک یک دانه نهد و منتر اینست اوم نمو کیل کوڑے کیل مین کیل مار یا جسکی ہنوں مین کیڑا یا درد ہووے دور ہو جاوے نا دور ہووے دہائی خواجہ مومنین چشتی کی بعد ازان فرمود وظیفه اسم شیخ خود برای ہر حاجت کافیست بعد ازان دعاگو التماس کرد اگر شخصی بعیبت گرفتار شود بچه طور رہائی یابد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که چون ببلا گرفتار شود بدادن صدقات و خواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی از آن بلا رہائی کند بعد ازان قادر بخش راجر عرضداشت که شرح دعا کبیر نوشته بگیرم فرمود شرح بجای خود ترجمه ہم محال ست زیرا که دعا کبیر پنجاه و دو کلمه ست و ہر یک لغت علحده است شخصی که چندین لغات داند شرح او تواند کرد بعد ازان شخصی عرضداشت که با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس بحالت تباہی رسیده ام درین اثنا سید اکرام شاه گفت شاید این مرد وظیفه غیر طریقه میخوانده باشد او نیز مقر شد خواجه شمس العارفین روی سوی شاه صاحب آورده فرمود که شخصی از هندوستان اینجا آمد و بیان کرد که چون بخواب شوم بینیم که صورت مهیب همراه من خفته است پس بیدار شوم ازین باعث نهایت لاچار ام ما گفتیم که کدام کلام برای تسخیر جنیات وغیره خوانده باشی او مقر شد گفتیم ازین امر توبه کن تا خدا تعالی ترا رہائی دهد پس چون آن وظیفه بگذاشت و آنچه حضرت صاحب فرمود بجا آورد فی الحال صحت یافت بعد ازان فرمود سالک را باید که بہمه حال بجناب مجیب الدعوات دست دعا بردارد که اصل عبادات عجز و نیاز ست و این در دعا حاصل شود و ہم بدین امر مامور شده ایم که اُدعُونِی اَستَجِب لَکُم ہمه برین محمل دعاگو عرض

فائده

فائده

فائده

فائده

داشت که کدام دعا بهترست فرمود آنچه بدرگاه خدا تعالی قبول افتد اما طالب ذوق
را باید که اکثر اوقات بعد اوراد این دعا را وظیفه خود سازد دعا اینست اَللّٰهُمَّ
اُرْزُقْنِیْ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ اَحَبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُّحِبُّکَ وَحُبَّ عَمَلٍ یُّقَرِّبُنِیْ
اِلٰی حُبِّکَ وَاجْعَلْ حُبَّکَ اَحَبَّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ لِلْعَطْشَانِ
یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ اَللّٰهُمَّ اسْقِنِیْ بِکَاْسِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
شُرْبَةً لَا نَظْمَاءُ بَعْدَهَا اَبَدًا بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ بعد ازان
شخصی عرضداشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدام ست فرمود روزی
حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بحضور حضرت سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم عرضداشت که اگر خدا تعالے مرا لیلة القدر نصیب کند چه
دعا بخوانم فرمود اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَةَ فِی الدِّیْنِ وَالدُّنْیَا
وَالْاٰخِرَةِ که جامع جمیع حاجات ست همدرین محل خط مولوی غلام یحیی
بخدمت آنحضرت رسید و دران نوشته بود که دعا فرمایند تا خدا تعالے فرزند
نرینه عنایت فرماید و قائم مقام من باشد خواجه صاحب فرمود اصل مقصود انسان
عبادت خدا تعالی ست اولاد باشد یا نباشد چرا که بجز اعمال حسنه خلاصی نیست
بعد ازان فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ ثمره
آن نیابند و بعض هیچ نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید این عین
فضل اوست بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فراغت دنیا حاصل
شود و آسایش حال گردد فرمود هرچه کند خدا کند بنده عاجز ست اما دوستان
خدا بهر کس که غور کنند خدا تعالے بران رحمت کند و کار او برآرد بعد ازان
خیر محمد قوال عرض کرد که در حق هر سه صاحبزاده خویش دعا خیر فرمایند تا خدا
تعالی ایشان را سعادت دارین ارزانی کند فرمود سعادت و شقاوت اختیار

من نیست هرچه رضای خداتعالی باشد بکند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند
بیت نه در دست من نهاده اند اختیار * که من خویشتن را کنم مختیار بعد ازان
فرمودند مردی عالی همت مرید حضرت خواجه جمال ملتانی رحمة الله علیه بود وظیفه او
چنان بود که اوّل بنماز تهجد مشغول می شد بعد ازان تا صبح مراقبه میماند و بعد
نماز بامداد مسبعات عشر و اسبوع و درود مستغاث و دلائل الخیرات میخواند و بعد
ازان نفل اشراق و منزل قرآن میخواند و بعد از نماز مغرب نفل اوّابین و حفظ
و بیست و چهار بار ذکر کلمهٔ طیب میکردی و بوقت فراغت سیفید باقی میکردی
و گفتی چه کنم سگ حرص گندیده هست گاهی بعبادت پروردگار مشغول نمی شوم
آنگاه فرمود درویش را باید که در ادای وظیفه سعی نماید تا بران اعتماد و تکیه نکند
بعد ازان فرمود شیخ را مناسب است که موافق قدر و طاقت مرید وظیفه ارشاد فرماید
چنانچه خواجه تونسوی به خادمان خود را موافق قابلیت هریک خدمت و وظیفه مقرر
کرده بود بعض را شغل ذکر و بعض را درود شریف و بعض را اوراد مختلف بعض را
در کار گذاری لنگر مقرر کرده بود و حافظی بود که آنرا بخدمت شخصی بیمار ارشاد فرموده
بود حسب الامر در خدمت مستعد بود روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او
تاخیر شد اصحابان و دیرینها و لنگان او را طعن کرد که این بیمار پرستی چه فائده کند که
تاخیر کردید نماز گفت توجه دانی من حسب الامر خواجه صاحب بخدمت این بیمار مشغول
بودم و از اطاعت پیر بیرون نرفتم **مرآة هفدهم در ذکر فضیلت و**
مذمت تارک آن روز سه شنبه سعادت قدم حاصل شد مولوی معظم دین
و مولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید الهی بخش لانگری یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر عبادات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود در عمر خویش پنج کس
مردان خدا را دیدم اوّل سید محمد ظریف مردی بود قائم اللیل و صائم الدهر چنانچه

فائده

فائده

فائده

تا پانزده یا نزده روز چیزی نمیخوردی و بوقتِ افطار قدری طعام چشیدی همین
طور همه عمر بگذرانیدند دعاگو عرضداشت باعث چیست که صوفیه کرام را حاجت
خوردنی و نوشیدنی نماند فرمود عدم گرسنگی و نوشیدگی بدو وجه است یکی آنکه
خدا تعالی قادر است که بغیر خوردن و نوشیدن زندگی بخشد دوم آنکه حاجت
خوردن و نوشیدن تعلق به وجود خاکیست و چون مردان خدا از بشریت
گذرانیده بدرجه فنا قدم زنند هیچ حاجت خوردنی و نوشیدنی باقی نماند بعد
ازان فرمود دوم ازآنها خیر محمد انگوی مردی زاهد و عابد بودند که هیچ وقتی
از ذکر و فکر و دیگر عبادات خالی نبودی روزی آنحضرت به ذریعه مردی کامل
بحضور حضرت رسول علیه السلام تحفه سلام فرستاد چون آن مرد بحضوری
بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شد عرضداشت که شخص فلان تحفه
سلام بجناب ایشان میرساند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آن شخصیست که
در مسجد سخن دنیا بسیار میگوید چون حضرت موصوف ازین امر واقف شدند فورًا
توبه کرده بار در مسجد سخن دنیا نکردند و بقیه عمر در خاموشی گذاشتند و در روز مره وظیفه
ایشان تخمینًا بقدر یک ختم و بیست و پنج پاره مقرر بود همدرین محل میر غلام محمد
سیال عرضداشت که شش لکھ ختم سوره یٰس و هفت لکھ سوره مزمل نیز ختم
تمام کرده بودند بعد ازان فرمود سوم ازیشان حافظ محمد عظیم وٹی پٹ
نامی مرد خدا یاد و تارک دنیا بودند که در شانِ او مولوی لکھنوی رحمۃ الله
گفته بیت که بی تشکّی لی هست میگویمت * بشهر نمل حافظی وٹی پٹ *
شب و روز کار او این بود که سنگ از زمین میکندیدی و راها و حوض ها آراسته
کردی و گفتی ای ہهٔین کھڑکان ہو جهان وبند اپیای کجه وٹی میٹی ہے تان
بیت گھنٹو یعنی ہمهان هیر و داگر امید وار رحمت هستید از عمل نیک بکوشید

ذکر خیر محمد انگوی

ذکر حافظ محمد عظیم

وتارک دنیا چنان بودند که هیچ دنیا دار گرد خود نیامدندی و هیچ کس قبول نمی‌نمودی
مگر فلفل سیاه شخصی معلوم کرد که بفلفل سیاه رغبت دارند رفت و یک من
فلفل سیاه آورده نذر کرد فرمودند ای برادر مرا ذوق آن داری فهمیدی که اینها پیغمبر
برداشته حواله آتش کردند بعد ازان فرمود چهارم از ایشان بنام حسین [illegible]
جوان مردی و صاحب استقامت بودند و در اتباع شریعت مصطفوی چنان
قائم بودند که در جمیع امورات ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره
تجاوز نکردی چنانچه روزی دختر ایشان بدرد زه گرفتار که نصف حمل او
بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید نزد دختر خود
آمد و در ادای نماز او را تاکید بلیغ نمود او گفت طاقت ندارم فرمودند که حمل
خود زمین کن یا ده نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد ازان
فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کرد و آن حضرت کمر همت بسته و
تازیانه شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آنها تشریف فرمودند و مسلمانان را
بگفتند که نمازهای ادا کنید آنها عذر کردند که ما ملازم کفاریم ازین باعث
معذوریم بعد ازان سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرده
اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوئیدن پوشش و غسل حکم کردند تا آنکه
جمیع مسلمانان در نماز و عبادات مشغول شدند بعد ازان فرمود پنجم از ایشان
ملک الاولیا امام الفقرا واقف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت قطب
زمان خواجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز در جمیع اوصاف از همه فائق بودند
بعد ازان فرمود روزی مولوی دادار بخش از سید محمد علی شاه خیرآبادی خلیفه
خواجه تونسوی رحمه پرسید که درمیان مولانا فخر الدین رحمه و حضرت خواجه تونسوی رحمة الله

از روی منازل فقرچه ز قسمت سید موصوف فرمود ای مولوی صاحب این
هر دو حضرت از پیران ما اند مگر مولانا فخر الدین کاری که کردی بتوجه کردی واین قبلهٔ عالم
تونسوی اگر این چنین امری پیش آمدی باستهزا سر انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گرد نواح بخدمت خواجه تونسوی آمدند و عرض میکردند که بسبب کثرت ملخ بسیار
تنگ و لاچار شدیم دعا فرمایند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود تبسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس حسب فرمان از وی دعا طلبی
کردند فی الحال آفت ملخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه تونسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا خواهید
بمجرد فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواستند فی الحال از آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از آن فرمود روزی مردمان تونسه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
تونسوی آمده التماس کردند که بسبب تنگی باران زراعت ها در رکوع شده اند باز
بعد از چند مدت عرض کردند که ای غریب نواز زراعت ها مایان بسبب خشکی
در سجود رفته اند دعا فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود نزد مستات فلان چشتیانی بروید زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارش باریدن گرفت چنانکه همه جا آب مثل دریا
مینمود باز عرض کردند که بسبب غلبهٔ آب لاچار شده ایم فرمودند باز نزد آن مستات
بروید و زلف او را بکشاید پس حسب الحکم همچنان کردند همان ساعت بارش بند
شد بعد از آن سخن در مذمت تارکان عبادات افتاد بنده عرض داشت که
بعضی جهال از عبادات ایزد متعال خصوصاً نماز و روزه وغیره محروم میمانند
میگویند که اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیزی دیگر است و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن کور چشمان نمی دانند که جمیع انبیا و اولیا

ذکر در مذمت تارکان عبادات

از ابتدا تا انتها بحسب الحکم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون در عبادات
مشغول شدند واز اطاعت رسول علیه السلام بامر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بقدر رتبت هی بیرون نرفتند تا بمنزل مقصود در رسیدند بعدازان
همدرین محل مولوی محمد علی سکنه کوٹ کاله طلب رخصت کرد چونکه او را اطمینان
قلبی حاصل بود پیش خود نشانده هیبت جدید کردند وسخنان گوناگون بر زبان
مبارک راندند که دنیا سه روز است روزی که گذشت و روزی که بیاید و روزیکه
در حال بوجود است پس روز گذشته باز بدست نیاید اگرچه کروڑ در کروڑ نقد
زر بدهی و روز آینده را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آن باید دریابی و
وقت خود را از دست ندهی بعدازان فرمود درویش را باید که در ادای اوراد
غافل نباشد بلکه جمیع همت خود بران صرف کند که هیچ وقتی از اوقات خالی
نگذرد بعدازان فرمود عبادت بر دو نوع است عبادتی که از غلبه شوق ومحبت باشد
وعبادتیکه از خوف دوزخ وامید بهشت باشد دعاگو عرض داشت که نیت عبادت
محبت بچه طور باید کرد فرمود سالک را باید ونیست که خدا تعالی برین ناتوان
گوناگون انعام فرمود چنانچه گوش وچشم وبینی ودندان ودست وپا وصحت اعضا
وغیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس توقف نیست بگوید خداوندا هر عمل خیر که
بتوفیق تو ازین بنده بوجود آمده محض برای رضا وادای حق تست این عبادت
خاصان است که بجز غلبه محبت دستیاب نمیشود بعدازان فرمود اگر عبادت درویش
بدرجه محبت نرسیده باشد اما باید که از عبادتی عوام که محض برای خوف ورجاست محروم
نماند که این هم نردبان عبادت محبت است وهر کس که ازین هر دو عبادت بازماند
بی نصیب ودر روز قیامت جز حسرت وپریشانی حاصل نخواهد گردید بعدازان
فرمود درویش را باید که درین چند ایام توشه راه بسازد که بپل صراط ومیدان قیامت

فائده عبادت بر دو نوع است

مهیا سازد تا در روز حشر حسرت نباشد همدرین محل این مصراع بزبان مبارک راندند

مصرع همه هنه پرانی کهوت کے ٹر بسنتی هوری آئی * بعد ازان فرمود عمر تو سه

ساعت بلکه سه دم ست وسفر تو دراز چنانچه پلصراط سی هزار ساله راه ست

و روز قیامت هم باندازه پنجاه هزار ساله راه باشد باید که در همه اوقات و همه حال

هیچ دم از یاد حق سبحانه و تعالی خالی نگذرد همدرین محل بنده عرضداشت که

اکثر اوقات در دل من میگذرد که بتوجه ایشان بمرتبه محبت و عشق برسم اما چکنم که

خطرات نفسانی و وسواس شیطانی در راه اند فرمود این کار یک دو روزه نیست

بلکه باید که همه عمر خود را در راه حق صرف کند چندانکه محبت خدا تعالی زیاده باشد

همانقدر خطرات کم شوند سالک را باید که در راه دوست کم حوصله نباشد امید ست

که رفته رفته بمنزل قرب خواهد رسید بعد ازان حکایت سلطان سکندر بزبان

حکایت سلطان سکندر

مبارک راندند که سلطان سکندر بولایتی رسید که نهایت آباد بود چون بگورستان

رفت دید که بر سر هر قبور سنگی نصب کرده و بران عمر هر یک صاحب قبر نوشته بود

یکی را دو سال و دیگری را چهار سال و کسی را ده سال حتی که از جمله زیاده از ده سال

بر هیچ قبر ننوشته بود تعجب کرد که این مردمان بسیار قلیل العمر اند مردم آنجا گفتند که

عمر ایشان بیشتر بود مگر نزد ما آن عمر معتبر ست که در یاد الهی صرف شود لهذا عمر آنها

بحسب عبادت نوشته است بعد ازان فرمود ابتدای عبادت استغفار ست و

انتهای آن رضا و تسلیم بعد ازان فرمود روزی در راه مکهڈ شریف در شهر

خوشاب بخانه دوستی دیرینه رفتم و احوال او پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواجه

شمس العارفین چشم پرآب کرد و این بیت بزبان مبارک راندند بیت

حریفان باده ها خوردند و رفتند * تهی خمخانه ها کردند و رفتند بعد ازان

فرمود بسیار عاقلان در هر امر عقل را دخل دهند اما بمقابله تقدیر خدا تعالی هیچ نے

گذاشتند پس چون این هستی موهوم اعتبار ندارد و چند روزه هست بهتر آن ست که
این مدت قلیل را در یاد حق تعالی صرف کند بعد ازان فرمود چون خوشنودی
خدا تعالی کسی را نصیب گردد همه کار دین و دنیا او آسان شود و خوشنودی
او در اطاعت اوست در همه حال بعد ازان سخن در ذکر نصیحت و اولت
باشندگان دیه خود را افتاد جمیع باشندگان دیه بحضور حضرت التماس کردند
که بسبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین بلا رهائی یابیم
روی سوی ایشان کرده فرمود افسوس ست که مردمان اطراف در صحبت با
آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن و ارد مشغول شوند اما شمایان
تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب حق متوجه باشید و نماز و روزه ادا نمائید
اگرچه خدا تعالی بسبب گناهان روزی تنگ نمی کند اما بسبب شامت اعمال
بد ذلت و قلت نازل کند شمایان را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة
و روزه قائم باشید و از حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق
خالق و مخلوق چیست و چالاک باشید یقین ست که به برکت حسنات از جمیع
بلیات رهائی یابید بعد ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که
دعا فرمایند تا خدای تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز بجناب
خدا تعالی دعا خیر سلطانیم اما بسبب شومی گناهان ما تنگی افلاس می آید آنگاه این
بیت بر زبان مبارک آمد بیت شنیدم بر مرغ و مور و ددان ۞ شود تنگ
روزی ز فعل بدان ۞ باز مولوی صاحب عرضداشت که بسبب قحط مردمان
نهایت لاچار اند و ابر بصورت بارید نی می آید اما نمی بارد فرمود جمیع امور موقوف
بر حکم کردگار اند والله یفعل ما یشاء آنگاه فرمود شاید که ایشان را همین حکم باشد
که تا بندگان را صورت بارید نی نمایند پس چون اخلاف حکم کنند لا تتحرک ذرة الا باذن الله ۱۰

بعدازان فرمود رحمت خدایتعالی غالب ست بر غضب وی چنانچه
در حدیث مسطور ست سبقت رحمتی علی غضبی انگاه فرمود اگر رحمت
خدایتعالی غالب نبودی ما گناه گارا نرا بدحال چنان امید نبودی داین که داریم
محض از فضل ست بعدازان فرمود اکثر مردمان مرتکب کبائر را بفضل خویش
داخل بهشت کند بعدازان فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر انکس را که عطا
الهی دامن گیر شود همه سیات او بحسنات مبدل شوند بعدازان این مصرع
بر زبان مبارک راندند مصرعه نک جا گدیاندی مٹھے بہاگ ہنین ہک ستیان این
کینسر بھینیان نے * دعاگو عرضداشت که ازین مصرع معلوم شود که مدار قرب
حق بر زهد و عبادت نیست پس چرا عبادت کنیم خواجه شمس العارفین فرمود عباد
شرط عقل ست باید که در آدای آن غفلت نکند و عطای فضل او ست هر که را خواهد
بدهد قوله تعالی ذلك فضل الله يؤتي من يشاء بعدازان مردی شرف
الدین نام عرض داشت که دعا خیر فرمایند تا ذوق عبادت حاصل شود خواجه
شمس العارفین فرمود مقصود مدام عبادت ست وحصول ذوق بجز فضل او
حاصل نیست کسی بکوشش خود بمنزل مقصود نرسد بیت وین سعادت بزور
بازو نیست * تا نه بخشد خدای بخشنده * همچنین شیخ سعدی فرموده بیت
خدا کشتی آنجا که خواهد برد * وگر ناخدا جامه بر تن درد بعدازان غلام حسین
قریشی عرضداشت که در اشغال واذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذت نمی
آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیابم فرمود سالک را باید که در عبادت همه
شب و روز جان خود را بگداز د خواه حضور باشد یا نه زیرا که در راه عشق طلب شرط ست
انگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت گر نشاید بدوست ره بردن *
شرط یاریست در طلب مردن * بعدازان این ابیات مثنوی بزبان مبارک راند

ابیات اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش ٭ کار کن موقوف آن جذبه مباش ٭ زانکه ترک کار چون نازی بود ٭ ناز کی در خورد جان بازی بود ٭ مرغ جذبه چون پرد ناگه ز عش ٭ چون بدید صبح شمع آنگه بکش **بعد ازان** فرمود سالک را باید که در عبادت حسب وجد وسعی نماید و مقلب القلوب آن باریتعالی ست هر طور که خواهد بکند همدرین **محل** مولوی غلام حسین قریشی این حدیث خواند القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن **بعد ازان** فرمود مریدی بخدمت حضرت خواجه تونسوی عرضداشت که از عبادت خود هیچ حظی نمی یابم و از سخت کوشی جان گدازی تنگ آمده ام خواجه فرمود اشغال و اذکار برای جان گدازی سخت کوشی باشند نه برای آرام جان **بعد ازان** فرمود سالک را باید که عمر خود در الهی صرف کند که زندگی برای عبادت ست نه برای شهوت نفس چنانچه بزرگی فرموده **بیت** زندگی آمد برای بندگی ٭ زندگی بی بندگی شرمندگی

مرآت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریا

روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی معظم دین مرولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید صالح شاه سلطانپوری غلام فرید بهیر وکه و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در اخلاص افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید هر عملی که کند محض برای رضای خدایتعالی کند چنانچه در حدیث آمده **حدیث** خالص الاعمال الذی تعمله لله لا تحب ان یحمد علیه احد **بعد ازان** فرمود چون مومن بصدق و اخلاص بسوی حق سبحانه وتعالی متوجه شود خدای تعالی نیز بلطف خویش در کار او مددگار شود **بعد ازان** لختی سخن در مذمت ریا افتاد سید اکرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد بهیره در مجلس وعظ حاضر بودم واعظی بر منبر نشسته اوصاف صوفیه کرام بیان نمود بعد ازان برعایت

اہل مجلس بر عکس آن صوفیہ تقریر نمود تا آنکہ فیما بین آنہا تنازعہ واقع شد خواجہ شمس
العارفین فرمود اکثر طریقہ واعظان این زمان ہمین ست کہ بر بای وعظ میکنند و حق را
می پوشند **مرآت نوزدہم** در ذکر محاسبہ و مراقبہ شب یکشنبہ دولت پای
بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑوی و سید احمد تہلوی و صاحب زادہ
شجاع الدین صاحب یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در محاسبہ افتاد و سید نبھی شاہ
ہشیار پوری عرضداشت کہ از اوصاف مذمومہ بچہ طور رہائی حاصل شود خواجہ شمس
العارفین بزبان مبارک راندند سالک را باید کہ بوقت خفتن محاسبہ کند کہ از صبح تا
این وقت کدام کدام کار نیک و بد کردہ ام اگر نیکی بیشتر بود الحمد گوید و اگر بدی بیشتر باشد
شود استغفار کند تا روز جزا حساب وسہل باشد در **عین العلم** آوردہ مرابطۃ
النفس بالمحاسبۃ فی آخر النہار و فی آخر کل وقت وساعۃ وھو
النظر ای الفکر بعد العمل من الحسنات والسیئات نورد حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا وھو اثر من عمر رضی اللہ تعالی عنہ قول اللہ
تعالی یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ و لتنظر نفس ما قدمت لغد بعد از آن
سخن در مراقبہ افتاد دعا گوی یعنی مولوی معظم دین صاحب عرضداشت کہ چیزی از
مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسوای اللہ گذشتہ بعشق حقیقی برسم خواجہ
شمس العارفین ہر یک را از خود دور ساختہ بندہ را پیش خود بنشاندند و بر زبان مبارک
راندند کہ کدام وظیفہ میخوانی عرض کردم نفل تہجد و اشراق و اوابین و منزل قرآن مجید
و دلائل الخیرات و ورد استغاثات و کبریت احمر و اسبوع شریف و پاس انفاس و توقف
قلبی و دیگر وظائف کہ ایشان فرمودہ اند حسب سعی خویش ادا مینمایم فرمودند مراقبہ اللہ
ناظری و اللہ معی باید کرد چون مراقبہ اللہ ناظری کند داند کہ خدا تعالی مرا ناظر است در
جمیع احوال چہ بوقت خواندن و نوشتن و خوردن و خفتن و دیدن و شنیدن چنانچہ حق تعالی

فرمود الم یعلم بان الله یری وهمچنین در مراقبه الله معی واند که خداتعالی در
جمیع احوال با من ست چنانچه در قرآن مجید میفرماید وهو معکم اینما کنتم

مرآت بیستم در ذکر **توکل وصبر** روز دوشنبه سعادت قدمبوسی
حاصل شد سید احمد تهیلوی وامام بخش نذربردار ویاران دیگر نیز حاضر بودند سخن
در توکل افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که توکل برخود لازم گرداند
چنانچه خداتعالی درین باب تاکید فرموده قوله تعالی وعلی الله فتوکلوا
ان کنتم مؤمنین وهمچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
من سره ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله همدرین
محل دعاگو عرض داشت کرد که توکل بر چند قسم ست خواجه شمس العارفین
فرمود توکل بر سه قسم ست اول آنکه بهر کاری که مشغول شود ثمره آن از حق سبحانه
وتعالی بداند وبران کار تکیه نکند چنانچه مولانا رومی فرموده **بیت** گر توکل میکنی
بر کار کن ✲ کسب کن پس تکیه بر جبار کن + واین توکل شریعت ست **دیگر**
آنکه دل را جمیع تعلقات ظاهری وباطنی فارغ نموده بحق مشغول شود تا آنکه واصل گردد
چنانچه شیخ سعدی فرمود تعلق حجابست وبی حاصلی ✲ چو پیوندها بگسلی واصلی +
واین توکل طریقت ست **سوم** آنکه هستی وهمی خود را چنان محو ومنسی کند که بجز ذات
حق سبحانه وتعالی هیچ چیز باقی نماند در همه جا وهمه حال همان باشد واین توکل حقیقت ست
بعد ازان مولوی سراج الدین سکنه کهرپه عرضداشت که قبل ازین پیشه کشتکاری
میکردم اما الحال بسبب ضعف بدن وعدم حصول منافع آن بگذاشتم اکنون
چیزی فرمایند تا معاش عیال پیدا شود خواجه شمس العارفین فرمود کشتکاری
صوفیان برعکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال وغله میکنند وصوفیان
جهت ملامت خود تا که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند انگاه

مرآت بیستم در ذکر توکل وصبر

ذکر کشتکاری صوفیان

مناسب این حکایت حضرت خواجه محمد یاران خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله بزبان
مبارک اند ند که پیشه کشتکاری بیکارندی اما گاهی غله مزروعه خود بخانه
نیاوردی بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
پیدا گردد که از خرچ عیال تنگ ام خواجه شمس العارفین فرمود اکثر مردمان حب نوکری
درسر دارند و بر او وسیله رزق خود شناسند و ندانند که حق تعالی رزق بندگان
بذمه خود کرده و ایشانرا برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچه حق سبحانه میفرماید
قوله تعالی وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا بعد ازان سید
مهتاب شاه خلخالی عرضداشت کرد که قبل ازین علاقه ملازمت داشتم الحال هرچه
فرمان شود بجا آرم خواجه شمس العارفین فرمود اگر پیشه کشتکاری بحسب شرائط شرعیه
کنی و وظائف هم دران قضا نکنی اولی ست بعد ازان فرمود کشتکاری زمین
سیلابی از زمین چاهی بهترست زیرا که در زمین چاهی فراغت حاصل نشود که نماز و
اوراد بوقت خود ادا نماید بعد ازان فرمود روزی حضرت موسی علیه السلام را
درد چشم لاحق شد بجناب حق سبحانه مناجات کردند که ای آله العلمین برای
صحت چشم چیزی ارشاد فرما حکم آمد ای موسی نباتی فلان را استعمال کن حسب
الامر استعمال کردند هیچ فائده نشد باز عرض کرد که ای شافی الامراض فرموده تو
بجا آوردم اما صحت حاصل نباید حکم آمد کدام طبیب را دوا بیماری خود بپرس گفت
خداوندا جز تو دیگر کسی را طبیب نمیدانم حکم آمد آنچه گفتی صحیح ست اما این عالم اسباب
است هرکس که باسباب دنیا عمل کند من کار او بحسب عادت خود تمام کنم پس موسی
علیه السلام نزد طبیبی رفته دوا کرد حق سبحانه وتعالی صحت بخشید بعد ازان قاضی
سید احمد خوشابی عرضداشت کرد که دوستی من بعارضه تپ ربع لاچارست
دعا خیر فرمایند تا او را صحت حاصل شود فرمودند چنین امراض صحت پذیر کم می شوند

ذکر موسی علیه السلام

ذکر [تپ و دفع]

اما اگر آن شافی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعیدست ورنه بزرگی درحق
چنین امراض فرموده است **بیت** تپ دق جوان و فالج پیر * چه افلاطون
بیاید نیست تدبیر **بعد ازان** لختی سخن در خشطبعی افتاد و سمات بانو جهت
نان خمرانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لاهوری می آمد و گرید
تذکره مذکور باز بیان فرمایند تا آنرا بنویسم تبسم کرده فرمود در قریه بکهڈ سه کس نفر
مسمیان قبول و آختیار و پناه سکونت می داشتند روزی سه کس نان فی مابین
خود سخنے میکردند زنی دیگر را گفت خوانده ترا قبول افتد آن گفت اختیار توست
و سوم گفت خدا ترا پناه دهد و اشاره هر یک آن مسمیان مذکور کردند و یکدیگر را به
نسبت شوهری خطاب کردند بعد ازان تبسم کنان فرمود دو شخص درین جا
آمدند و پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام مایان چھوٹے
شاه و سهندی شاه است تعجب کردم قوم چیان و نام چنین انگاه فرمود شخصی از
قوم گاذر آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهانست ازین هم تعجب
آمد که قوم گاذر نام شاه جهان همدرین **محل** مولوی معظم دین صاحب عرض کرد
که من نیز شخصے دیدم که پای لنگ و دست بریده و پریشان حال بود چون نام او
پرسیدم گفت نام من سلطان سکندرست تعجب آمد که زهی مناسبت ست پس
هم مجلس نشینان ازین سخنان تبسم کردند بعد ازان بنده عرض کرد که برای معاش
دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام ست
که فرموده الاکساب سنتی و التوکل حالتی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض ست
که خدا تعالی بتوکل امر فرموده قوله تعالی وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ
پس سالک را باید که در همه حال بتوکل پنجه زند و مدار روزی بر پیشه خود نداند **بعد**
ازان سخن در توکل خواجه حمید الدین افتاد بر زبان مبارک راند که خواجه

حمید الدین رحمۃ اللہ علیہ در توکل و زہد نہایت کمال بودند چنانچہ در خانہ ایشان
بجز یک چادر دیگر جامہ موجود نبود چون برای نماز در مسجد تشریف ارزانی فرمودندی
اہل خانہ ایشان در غلہ دان بنشستی و ایشان چادر بر بدن پیچیدہ بمسجد نماز ادا
میکردی و بعد از جماعت انتظار دعا می کردی و زود بخانہ می آمدی باز اہل خانہ
ایشان ہمان چادر بنماز مشغول شدی و خواجہ صاحب در غلہ دان نشستے
روزی سلطان وقت حال آن صاحب دریافت کرد کہ آنجا چرا انتظار دعا نکنند
مردمان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرضداشت
اگر منظور باشد چندین دینار معموری ایشان مقرر کردہ شود خواجہ صاحب با اہل خانہ
خود مصلحت کرد کہ اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
کنی نام تو از دفتر متوکلین محو کنند بعد ازان فرمود چون مرید با وصاف
حمیدہ مانند صبر و توکل و یقین و فراغت دل از ما سوی اللہ موصوف نگردد
نماز او بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ کے قبول باشد بعد ازان این بیت بر زبان
مبارک راندند **بیت** بر زبان تسبیح و در دل گاو خر + اینچنین تسبیح کے دارد اثر
بعد ازان شخصی عرض داشت کہ دعا فرمایند تا از حوادثات زمانہ رہائی یابم
خواجہ شمس العارفین در جوابش فرمود خدایتعالی ترا درجہ توکل نصیب کند بعد
ازان فرمودند سالک را سہ چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر تا بمرتبہ قرب
برسد بعد ازان لختی سخن در صبر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود مرتبہ صبر
سخاوت بالاتر است و درجہ گرسنگی از سیر خوردنی اولیٰ تر است ہر جایکہ صابران
رسیدند اہل سخاوت ازان جا خبر ندارند و ہمچنان جای کہ اہل فاقہ مشرف شدند تونگران
را ازان بو رسیدہ است چنانچہ گفتہ شد کز بزرگان شنیدہ ام بسیار +
صبر درویش بہ ز بذل غنی + بقنطار بخشش کردن ز گنج + نباشد چو قیراطی از دست رنج

ذکر بعد از عبادت ہیچ بود اثر

ذکر فضیلت صبر بر سخاوت

وجه تسمیه طریقه صابریه

بعدازان شخصے عرضداشت کرد وجه تسمیه طریقه صابریه چیست خواجه شمس العارفین
فرمود از خلفائی حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر دو کس در مرتبه ولایت کمال
بودند یکی حضرت نظام الدین و دوم حضرت مخدوم علی احمد صابر رضی الله تعالی
عنهما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در ویرانه گذرانیده است و از ماکولات
هر قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگ ثمره با تهو جوشیده بوقت افطار
تناول فرمودی ازین باعث صابر موسوم اند و دیگر آنکه در حالت طفلگی والده
ایشان بخدمت حضرت خواجه گنج شکر سپرد نمود حضرت صاحب ایشان را لانگری
مهمانان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر خود چیزی نخوردی چون بعد
مدت دراز باین احوال خواجه گنج شکر اطلاع یافت در حق ایشان لفظ صابر
فرمودند تا ازان روز باسم صابر مشهور شدند بعدازان لختی سخن در تعریف
حمد و شکر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود هر وصافی که از زبان بیرون می آید آنرا
حمد گویند و هر فعلی که از جوارح صادر شود آنرا شکر میگویند و تفصیل این در کتب
سلوک مسطور ست مرآت طبیت و یکم در ذکر مذمت غضب و فضیلت احسان
و تحمل ایذا و جزا آن روز یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان
محمود ناروی و غلام محمد درویش پوتهاری و امام بخش نذر بردار و سید الله بخش
حاجی پوری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرضداشت
که غصه در من بسیارست چون آتش غضب جوش زند بی خود شده ضرر
میرسانم و پس ازان پشیمان شوم خواجه شمس العارفین فرمود چون عمر تو بحالت
پیری رسیده است مناسبت نیست که غضبناک میشوی بلکه بهترین مردمان آنست
که باهر کس نفع رساند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند و کسی را
آزرده دل نکند که سعادت دارین ست چنانچه در حدیث شریف آمده

در ذکر مذمت غضب و فضیلت احسان و تحمل ایذا و جزا آن

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ ودیگر جا فرموده خیر الناس
من ینفع الناس بعد ازان همبرین معنی حکایت حضرت بی بی عائشه صدیقه
رضه بر زبان مبارک رانده که وقتی حضرت رسول علیه السلام عائشه رضه را فرمود که
بخواه هرچه خواهی گفت بمصلحت والد بزرگوار ابو بکر صدیق رضه که یار غار ایشانند
بخواهم خواست پس کیفیت انحال پیش پدر خود بیان نمود فرمود بگو آن رازها که حق
تعالی در شب معراج بر شما عطا فرموده و اظهار آن منع کرد ازان یکی از عنائت فرمائید
چون این سخن بسمع رسول علیه السلام رسید متفکر شدند که آیا چکنم که حق تعالی منع
فرموده است وباین هم وعده کرده ام بخواه هرچه خواهی همدرین اثنا جبرائیل
علیه السلام آمد و گفت حق تبارک وتعالی شما را رخصت داد که یک راز ازان بگوئید
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی بسوی بی بی صاحبه آورده فرمود از انجمله
رازها یکی آنست که چون مؤمن از کسی ایذا بقدر خلیدن خار رفع کند خدا تعالی
جمله گناهان او عفو فرماید و درجات بهشت عنایت کند چون این خبر بصحابه
کرام رسید خشنود شدند و ابو بکر صدیق رضه گریه وزاری شروع کرد پرسیدند که
باعث گریهٔ شما چیست گفت گریه من ازانست که چون این قدر عمل باعث عفو و دخول
بهشت شد و آن کسان که در گناهان میمانند و دیگران ازا ایذا میرسانند انجام کار آنها
چه خواهد شد بعد ازان سخن در تحمل ایذا افتاد دعاگو عرضداشت کرد که اشخاصی
با من عداوت میکنند چکنم خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که تحمل ایذا کند تا
بزمرهٔ اصفیا شمرده شود چنانچه در حدیث آمده من تحمل بلاء الله وبلاء
الناس فهو صوفی الصافی **بیت** وفا کنیم ملامت کشیم خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن ❊ وهمچنین در تفسیر حسینی آمده که حق تعالی
پیغمبر علیه السلام را فرمود قوله تعالی قُلْ لِعِبَادِیْ يَقُوْلُوا الَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ

وبگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابله
جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را رضه
دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او تکلم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود
بعد ازان بنده عرضداشت که بعض مردمان در حق من عداوت میکنند برای
دفع ضرر آن چیزی فرمایند فرمودند این عداوت دشمنان در حق مومنان از
قدیم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
همچنین بسیار حسودان و بدخواهان با اولیا کرام بدخواهی کرده اند پس درویش را
باید که چون بلا و سختی در پیش آید صابر و متحمل باشد بعد ازان همین معنی
حکایت فرمودند که چند مردمان اند در شهر ناگپتن آمدند و احوال مولانا فخر الدین
رحمة الله شنیدند که در مرتبه توحید کمال اند شخصی ازان رندان پیش سرگروه خود عرض داشت
که اگر فرمان شود امتحان آن حضرت بکنم پس آن رند یک بچه خنزیر همراه خود کرده در بازار
بنشست چون مولانا ازان بازار بگذشت رند گفت ای ملان بیا سوی من
یک درویش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملان را خوانده ام پس حضرت
مولانا نزد آن رفت گفت این مال در دست گرفته آب بهنگ اوصاف بکن
چون مولانا مال در دست گرفت گفت گاهی در مجلس آ و میان ننشسته که گرفتن
مال نمیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر و میگویند بخندید
و گفت که این خنزیر بچه همنام ایشان است بعد ازان گفت حقه تیار بکن چون
مولانا حقه آراسته کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت در دست
کرده حواله اش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد و کیفیت
آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رندست چنانچه شنیده بودیم
همچنان یافتیم بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود مولانا فخر الدین چند

درویش همراه خود کرده برکناره تالاب بگذشت دیدند که چند مردمان هنود آنجا غسل
میکردند و برهمنان را چیزی نقد میدادند مگر برهمنی ضعیف العمر چند چیز سموله غسل
در دست گرفته بطریق مایوسان استاده بود مولانا چون حال آن برهمن معلوم
کرد درویشان خود را فرمود اگر برهمن رنج نشوید این برهمن را خوشنود کنم گفتند چه محال
که در کار ایشان ناخوش شویم پس مولانا لباس خود بشان باوشان ساخته نزد آن
برهمن رفت و گفت که من برای غسل نزد تو آمده ام آن برهمن خشنود شد و مولانا را
حسب رسم خویش غسل کنانید بعد از ان مولانا مبلغ پنجروپیه ورا داده عذر نمود که
الحال این اندک نقد را بسیار دان آن برهمن خوشنود گردید و گفت شکر خدا را
که این بیکس مایوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد از ان مولانا بمقام خود آمده غسل
تجدید کرده لباس خود را پوشید باز روز دیگر همانجا رفته بطریق سابق غسل
کردند و مبلغ ده روپیه آن برهمن را دادند و باز سوم روز بهمین طور غسل نموده
مبلغ پانزده روپیه داده بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهمن نیز در پی شان
روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد نشسته بودند آن برهمن بخدمت
حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرا دین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا ان برهمن
و متعلقان آن را اسلام تعلیم نمودند و نام آنرا عظمة الله ساخته خلیفه خود گردانید
بعد از ان خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسواری
پالکی بر سر بازار میرفت کودکی هنود چند قدر شیرینی بمحبت تمام پیش مولانا
نهاد و گفت این را بخورید تا خشنودی من حاصل شود و آن ایام رمضان
شریف بودند پس مولانا قدری از ان شیرینی بخورد چند مردمان بازاری
و بعض مریدان بی اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
کرده اید مولانا فرمود کفارت روزهٔ احدی از اسو ثلثه است آزادی غلام یا

طعام شصت کس و یا شصت روزه پی در پی و من این مسئله را دانسته هم باز
در ویشان عرضداشت که درین چه حکمت ست فرمودند کفارت روزه آسان
ست از آزردن یک دل بعد ازان سخن در ذکر ماه صفر و بحران افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود که چند هزار زحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
در آید از زحمت های صفر خود را بخدا تعالی پناه خواهید و عافیت طلبید و صدقه
بدهید آنگاه فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بیمار شدند چون روز
چهارشنبه آخرین ماه صفر بیاید خدا تعالی آنحضرت را صحت ارزانی فرمود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنت بعد ازان فرمود روزی در ماه صفر بخدمت
خواجه تونسوی این دعاگو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بودند حضرت
خواجه تونسوی این حدیث بر زبان مبارک اند من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة پس چون ماه صفر تمام شد این دعاگو و یاران
دیگر برای دیدن ماه ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از همه یاران ملاحظه کردم
و بعد ازان فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پس فقیر فاضل شاه دید که پیش از
همه کس بحضور حضرت خواجه تونسوی اطلاع نمایم اما من نیز در پس او دویدم پیش
گرفتم که دیده شد و بخدمت حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که خبر طلوع
ماه نو بگوید چون بحضور آنحضرت مشرف شدم حاجی بختاور پیش آنحضرت عرض
داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود کدام کس اول دیده است حاجی بختاور من
اشارت نمود پس آنحضرت بر من شفقت بعنایت فرمود بعد ازان فرمود
علم بر علم مقدم باید داشت همدرین محل میان اسمعیل عرضداشت که اکثر
مترزبان بر وعظ مولوی غلام رسول چاودیوالہ خوش نشوند زیرا که در حالت

وعظ غضبناک شده سخنان سخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
باید که در پند و نصیحت دادن حلم را اختیار کند زیرا که علم بے حلم درخت بی ثمره
و نان بی نمک است بعدازان سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
حق ایشان ناسزا میگوید و شما در حق او احسان میکنند خواجه شمس العارفین فرمود
هرکس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** هر یکے بر
خلقتی خود میتند * مه فشاند نور سگ عوعو کند * **مرات بست و دوم**

در ذکر سخاوت و خدمت مهمانان و فضیلت عراس خواجگان

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و
غلام محمد درویش پوٹھوهاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر سخاوت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
فرق است سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و اطفال باقی ماند
در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که باوجود مفلسی خود هر چیزیکه
حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد و همدرین محل این آیه
شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی یُؤثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** بایثار مردان
سبق برده اند * نه شب زنده داران که دل مرده اند * بعدازان مولوی
نور احمد جنجوهی عرض کرد که حضرت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
از زبان مبارک میفرمودی هر آن شخصی که تارک صلوة و غافل از عبادات باشند
خوردن طعام لنگر با برو حرام است خواجه شمس العارفین جوابش فرمود حضرت
مولانا خواجه تونسوی رضی الله تعالی عنه ظهور ذات در جمیع مظاهر دانسته هریکیا
را خدمت کردی چنانچه چند مردمان از قوم هنود برای خواندن علم انشا وغیره

سکونت کرده بودند و حضرت خواجه تونسوی روزینه آنها مقرر کرده بود و زندی نیز بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیه ماهواری مقرر کرده بودند علی هذا القیاس اکثر درویشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد ازان فرمود سالک را باید که اگر چیزی دزدیده و باز بدست آید آنرا براه خدای تعالی ایثار کند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد ازان فرمود مردی صوفی شتری داشت روزی بحکم الهی دزدیده شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد اما بسبب نحوست آن نور عرفان از دل او برفت بعد ازان لحتی سخن در فضیلت نان دادن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی سید اکرام شاه کیفیت منازل سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی سه درویشی بسمت سیال شریف روانه شدیم چون در شهر بهاء المسجد مولوی احمد دین بگوی رحمة الله علیه رسیدیم درویشان گفتند ازینجا بروید در مسجد فلان شب گذران کنید تا گرسنه نمانید درویشی رفیق من گفت اگر نان نیست این دولاب گرد چرا ساخته اید بعد ازان فرمود نان دادن از جمیع امورات و عبادات فضیلت میدارد چنانچه شیخ عطار رحمة الله فرمود مصراع ع فخر جمله عملها نان دادن ست * بعد ازان فرمود صوفی فتح محمد مرید حضرت خواجه تونسوی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفه خواجه تونسوی نمی دانم زیرا که نان دادن بمهمانان خاصه خواجگان چشت اهل بهشت ست و این صاحب ازین امر بے بهره اند گفتم عجب خاندان ست هر کس که بخلافت منسوب شد خانچه او فراخ گشت بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت که نزد ما مهمانان بسیار می آیند دعا فرمایند تا خدمت ایشان بخوبی انجام رسد خواجه صاحب فرمود مهمانان بر دو قسم اند فرد نمی و خسگی مهمانان فرونی اعتبار ندارند مگر مهمانان خدائی چون بخانه کسی در آیند موجب خیر و برکت باشد بعد ازان سخن در ذکر بے

بیان فضیلت نان دادن

در بیان مهمانان

زبیده افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی بی بی زبیده بخواب دید که مردمان روی زمین با جنس جماع میکنند و برای تعبیر این خواب کنیزک را بخدمت امام اعظم رضی الله تعالی عنه فرستاد و گفت که بگوی این خواب دیده ام تعبیر این چیست پس همچنان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو با این چنین خواب لائق نیستی بازگو که گفت این خواب بی بی زبیده است امام صاحب تعبیر فرمود که یکی عمل از بی بی زبیده صادر شود که اکثر مردمان جهان از و فائده یابند پس ازین در دل آن صاحبه خیال آمد که اگر در میان حرمین شریفین نهر جاری شود نهی سعادت پس ازان بمیان حرمین شریفین و دیگر شهر نهر جاری کنانید که الحال فیض آن جاری ست که آدمیان و وحشیان ازان آب نوشند بعد ازان این بیت بزبان مبارک راندند

بیت نه انجیر نام ست هر میوه نه شل زبیدست هر بیوه

بعد ازان شخصی عرض کرد که برای دفع وبا مویشی چیزی فرمایند فرمود صدقه باید داد که برای دفع بلا و ازار صدقه بهتر ست چنانچه در حدیث آمده الصدقة تطفی غضب الرب **بعد ازان** برین معنی حکایت فرمودند که روزی در شهر مکه معظمه آتش قهر الهی واقع شد هر چند برای دفع آن سعی کردند هرگز فرو نگردید بعد ازان جمع شده بحضور حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عرض داشتند که در مصیبت آتش گرفتار شدیم چیزی فرمایند تا در امن باشیم آنحضرت فرمود صدقه بدهید گفتند بسیار صدقات داده ایم فائده نشد آنحضرت فرمود آن صدقه شمایان بسبب نا قبول نیفتاد اکنون دیگر بدهید پس حسب الفرمان آن حضرت صدقه دادند فی الحال ازبلا آتش خلاص شدند **بعد ازان** فرمود روزی کتب مطالع و مبلغ نذرانه همراه خود کرده جانب خواجه تونسوی نور رواند شدم در موضع مارٹی شب کردم در انجا اسباب نذرانه حضرت مولانا وز دیده شد رفیق من گفت خداوندا برای تو

ف در دفع وبا

ف [illegible]

می آوردیم چرا سبقت کردی گفتم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
در روز قیامت ده چند بدهند و آنکس که مال او دزدیده شود عوض آن دو صد حصه
بدهند بعد ازان سخن در وفاداری سگ افتاد احمد دین درویش عرض کرد
که حسب الامر صاحب او محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران یک
سگ بچه داشته بودیم و بعد از چند مدت ملک خدا بخش را دادیم اما دو سه روز
که بسته بود نزد اوشان ماند و چون بکشادند فوراً از دریا گذر نموده درینجا آمد تا
الحال میماند فرمود که اکثر بگفت نزد چاه شرقی می‌نشیند فرمود خیر از مسجد دور است
از آنغور پرداخت باید کرد انگاه فرمود سگ را در خانه خویش نباید داشت زیرا که
فرشته رحمت در انجا نیاید چنانچه در حدیث آمده لا یدخل الملئکة فی
بیت الکلب بعد ازان حکایت سگ پرست بزبان مبارک آمد
که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهی بود دو جواهر بیش قیمت نزد
خود داشت هر کس که بحضور او آمدی آنرا بنمودی وزیر گفت ای قبله عالمین این
چه بزرگیست که هر کس را بنمائی چنین جواهر فلان سوداگر در گردن سگ خود بسته
است بادشاه ازین سخن رنجید و آنرا اسیر کرد دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
آن سوداگر رفت و کیفیت بستن جواهر پرسید سوداگر گفت این سگ وفادار
من است چنانچه یکبار برای سوداگری رفتم و این را بخانه خویش بگذاشتم و من
بر جهاز سوار شدم چه دیدم که این سگ نیز در سمندر افتاد و نزدیک جهاز من میرفت
تا آنکه بر کناره رسید و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز دران چاه
افتاده بودند سگ من هر روز پارهٔ نان از دهات می آوردی و در چاه بینداختی
پس آنرا خوردمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسن انداخته آنرا
بیرون آوردند و مرا نیز بیرون کردند و باز ازانجا سوار شده روانه شدم و این

سگ نیز همراه من میرفت حاصل کلام هر جای که رفتمی پی من نگذاشتی
پس بموجب وفاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار درویش
مسطور ست بعد ازان ذکر اصحاب کهف افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
چون جوانان اصحاب کهف از خوف دقیانوس میرفتند شخصی راعی با ایشان
ملاقی شد و احوال پرسید گفتند برای طلب خدا میرفتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگی آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پی او نگذاشت و خداتعالی
آنرا زبان داد و گفت ای دوستان خدا مرا مگذارید که دوستان خدارا دوست ام
و پاسبانی ایشان کنم پس بمجرد شنیدن کلام او همراه خود بردند و در غار کهف سکونت
کردند خداتعالی بطفیل دوستان خود آنرا صورت انسانی داده در بهشت داخل کند
چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت** سگ اصحاب کهف روزی چند + پی نیکان
گرفت مردم شد + **بعد ازان** فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آمرزیده
شدند **آنگاه** فرمود شخصی در بیابان سگی تشنه یافت که بسبب تشنگی جانش قریب
مرگ رسیده بود در دل آن مرد رحم آمد و کلاه خود را دلو ساخته بجای حبل دستار
خود باوی بست و از چاه آب کشیده پیش آن سگ نهاد پیغمبر وقت را خبر داد که
که جمیع گناهان او بطفیل سگ بیامرزیدم **بعد ازان** این ابیات بر زبان مبارک راند

یکی در بیابان سگی تشنه یافت ‏/ برون از رمق از حیاتش نیافت
کلاه دلو کرد آن پسندیده کیش ‏/ چو حبل اندران بست دستار خویش
بخدمت میان بست بازو گشاد ‏/ سگی ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد ‏/ که داور گناهان او عفو کرد
کسی با سگی نیکوئی گم نکرد ‏/ کجا گم کند خیر با نیک مرد

بعد ازان هم برین معنی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک راند که

ذکر اصحاب کهف

حکایت مرد

حکایت بی بی رابعه بصری

روزی در صحرا سگی تشنه را دیده رحم آمد و جامهٔ خود را از چاه تر کرده بکشید و هر دو ران خود را بهم آورده بروی افشرد چو آب فرا گرفت پیش آن سگ نهاد خدا تعالی بطفیل این کار وی را مرتبه اعلی رسانید هم درین محل بنده عرضداشت که عجب حیرانم که اهل سخاوت اگرچه مرتکب کبیره مثل خمر و قمار و غیره باشند او را فاسق نمی گویند فرمودند که سخی حبیب خدا تعالی ست اگرچه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب الله ولو کان فاسق والبخیل عدو الله ولو کان زاهدًا بعد ازان سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف حسنه کدام مردمان فاضل تراند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف حمیده سبقت برده اند خصوصًا در سخاوت و شجاعت بعد ازان درین معنی حکایت کردند که وقتی دو سه مردمان افغان در ینجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیة شریف خواندم قوله تعالی المال والبنون زینت الحیات الدنیا ایشان در زبان افغانی گفتند نه مال لرم و نه زن لرم و نه غم لرم یعنی غم مال و زن و فرزند هیچ نداریم بعد ازان افغانان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج بیت الله رفته بودیم و قحط سالی نهایت بود روزی در بازار رفتم و یک نیم من غله تخم و بقیمت یک ریال خریده نان پختم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که بقیمت گران خریده ئی حاصل کلام باهم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شبنگاه بخانه مردے مهمان شدیم چون وقت چاشت آمد صاحب خانه خانچه پیش یا نهاد و عیال اطفال وی بسبب گرسنگی در گریه و زاری شدند یا رعایت آنها هرگز نکرد بعد ازان فرمود طریقه مهمان نوازی اهل عرب چنین ست که اگر مهمانی در خانه ایشان می آید برای ضیافت او هر چیزے که دسترس باشد تیار میکنند تا آنکه اگر چیزے بجز شتر نیابند همان شتر را برای یکمرد ذبح کنند بعد ازان

در بیان سخاوت امامین

سخن در ذکر سخاوت امامین از افادات خواجه شمس العارفین قدس سره نقل ست که امیر المومنین
حضرت امام حسن و حسین و عبدالله بن جعفر رضی الله تعالی عنهم یک مرتبه برای
حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر خرج پس ماند و گرسنگی غلبه کرد بخانه شخصی
متوجه شدند دیدند که زنی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
شما آبی هست عرض کرد که موجودست شمایان از سواریها فرود آیید و آرام کنید
و آب بنوشانید پس هر سه شاهزادگان فرود آمده آرام کردند نزد آن صاحبه بزی
شیردار بود شیر دوشیده پیش آنحضرات حاضر کرد بعد از ان آن بز شیر آور را
برای مهمانی ایشان ذبح کرد و هر سه صاحبان را بخورانید چون آن حضرات
ازین امر واقف شدند بخورمی و خورسند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان ما باشی که تا حق خدمت تو ادا
نمائیم ما هر دو پسر علی کرم الله وجهه ایم و این عبدالله بن جعفرست چون شوهر
آن زن آمد گفت بز مایان کجاست آن صاحبه تمام حال او بیان کرد آن
نهایت خشمناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود بالحال درین ویرانه چکنیم
آن صاحبه گفت خدا رزاق ست عوض هر چیز عنایت کند الغرض این
هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه از کوچه
گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر مهربان مارا
می شناسی گفت من درین شهر مسافرم کسی را نمی شناسم حضرت فرمود که
من همان ام که دو برادر دیگر همراه من بودند و بمکان تو رفته بودیم و تو از روی
کمال مهربانی و شفقت خدمت مایان بجا آوردی و بز خود ذبح کرده مهمانی
ما تیار ساختی الحال حق تو ادا خواهیم کرد پس آن هر دو را بخانه خود بردند و
مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و هزار بز و یک غلام همراه او کرده بخدمت

حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنه روانه کردند او شان نیز همچنان کردو هزار بزر عنایت
کرده بخدمت حضرت عبد الله رضی الله عنه فرستاد ایشان نیز هزار بز بتحفه داد و
ضیافت بخوبی بجا آورد پس آن صاحبه سه هزار بز یافته بسیار ممنون و متشکر شد پس
آن صاحبه را مع سه هزار بز و سه غلام با عزت و حرمت وداع کردند بدان آورده پیش
این نتیجه سخاوت ست که آن صاحبه یک بز جسته بتدداد خدا تعالی بعوض او
سه هزار بز عنایت فرمود الغرض جزا احسانات که بخلوص نیت باشد بدرگاه خدا تعالی
از حساب بیرون ست خصوصًا در حال درویشی **بیت** بقنطار زر بخش کردن
ز گنج * نباشد چو قیراطی از دست رنج **بعدازان** سخن در ذکر سلطان المشایخ
افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راند که چون حضرت فرید الدین گنج شکر
خواجه نظام الدین را وقت روانگی یک تنکه سیاه عطا فرمود حضرت سلطان المشایخ
جهته دعا رخصت بر در دولت سرای گنج شکر آمدند شنیدند که صاحب دکان گریه
میکردند از حضرت والده صاحبه استفسار کردند فرمودند بسبب گرسنگی میگریند سلطان
المشایخ خود یک پشتیر از ان تنکه خریده نموده بخدمت صاحب دکان بگذرانید و برای رخصت
طلبیده روان گشتند چون حضرت گنج شکر بخانه آمدند دیدند که طفلان خود میخورند
فرمود این دانه خود کدام کس داده است حضرت والده صاحبه گفت که نظام الدین جهت
رخصت آمده خود یک پشتیر خرید کرده داد آنحضرت فرمود دینار از خانه خود بدر کرده
بودم لیکن نظام [illegible] بگذاشت **بعدازان** فرمود این همه فتوحات و کارخانه
لنگر خاندان نظامیه به برکت آن یک تنکه تا الحال جاریست **بعدازان** در باب
عرس حکایت فرمود که روزی در توسه مقدسه سکونت کرده بودم تاریخ وفات حضرت
ماموں صاحب تا دستم واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود بقیمت آن آرد آورده
نان پخته کنانیدم و در جا که چهار دیوار ساخته بود فاتحه خوندم ثواب آن طعام بروح

حضرت ماموں صاحب برسانیدم چون برخواستم بخفلوس بر زمین افتاده بر داشتم گفتم
سبحان الله این فلوس از زمین ببرکت عرس آنحضرت حاصل شد بعد ازان فرمود
در سلک مایان عمل نان دادن بر جمله اعمال مقدم داشته اندپس درویش را باید که
حسب المقدور درین باب سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمود در عرس مشایخ بسیار
فوائد اند یکے آن ست که عبادت متعدیست و تعریف عبادت متعدی در حدیث
آمده است خیر الناس من ینفع الناس پس ازین باعث چندکسان بهره می یابند و
دیگر آنکه ارواح مشایخان عرس کننده را امداد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق افتاد
که بروز عرس در خانه خود برای فاتحه چیزی میسّر نشد و چون وقت فاتحه آمد ببرکت
صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که فیض اولیا بچه طور میسر
هم در مجلس بنده عرضداشت که برای عرس چند قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
باشد بهتر و اولے ست و اگر نتواند هر قدر که میسّر آید کافیست اگرچه بر نان خود ختم خوانده
بخورد هم جائز ست باز عرض داشتم که طریقه اهدای ثواب بچه طور ست فرمود طریقه
ارسال فاتحه این ست اول بروح قدس حضرت رسول علیه السلام رسانیده
بارواح پیران سلسله خود اسم باسم برساند و چون نام صاحب عرس آید بگوید خداوندا ثواب
طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مریدان آن برسان
بعد ازان روی بسوی مولوی سراج الدین سکنه کهڑیه آورده فرمود باید که شروع
اعراس از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکنی بعد ازان فرمود تاریخ
وفات حضرت سرور کائنات اختلاف کرده اند نزد اکثر بتاریخ دوم ماه ربیع الاول
و نزد بعض هشتم و نزد بعض دوازدهم اما قول اول اصح ست بعد ازان فرمود
روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت فرید الدین گنج شکر طلب رخصت کرد
فرمود امروز عرس حضرت رسالت پناه است و آن روز تاریخ دوم ماه ربیع الاول بود

فوائد عرس اولیا

بعدازان فرمود وجه اختلاف وفات آنحضرتصلعم این ست که بتاریخ دوم ماه ربیع
الاول وفات شد و ازواج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نه عدد بودند
و هر واحد یک یک روز عرس کردند و بعدازان بتاریخ دوازدهم حضرت ابوبکر صدیقرض
عرس کرد بنابران اکثر مردمان عرس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتاریخ دوازدهم
میکنند بعدازان غلام محمد درویش عرضداشت که زمرهٔ مسلمانان بروز چهار
شنبهٔ آخر ماه صفر عید کنند چگونه است فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر
بیمار بودند و بروز چهارشنبه آخر صحت یافت و بمیان جمیع وابستگان آستان
خرمی و خورسندی حاصل شد ازین جهت میان مسلمانان طریق عید جاریست۱۲
بعدازان فرمود مؤکد و بزرگترین اعمال در طریق خواجگان چشت نان دادن
ست که در دیگر خواندان چنین روش یافته نمی شود | امر آبلیت | وسوم در ذکر

جهاد صغر وجهاد اکبر و جنگ حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویهرض

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطانپوری و
غلام محمد درویش پوٹھوہاری و امام بخش نذربردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
فرمودند جهاد بر دو قسم ست جهاد صغر و جهاد اکبر که اصحابی بخدمت حضرت رسول
علیه السلام عرضداشت که میان جهاد اصغر و جهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد
با کفار صغر ست و جهاد نفس اکبر که فرمود رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد
الاکبر **مثنوی** ای شهان کشتیم ما خصم برون ﴿ ماند زو خصمی بتر در اندرون
قد رجعنا من جهاد الاصغریم ﴿ این زمان اندر جهاد اکبریم ﴿ سهل شیری
دان که صفها بشکند ﴿ شیر آنرا دان که خود را بشکند ﴿ بعدازان فرمود
جهاد اصغر آن بهتر باشد که اگر کسی از اهل اسلام بادشاه کافر را دین اسلام تلقین
نماید و بادشاه او را قتل کند این را شهادت کبرا نیز می گویند بعدازان

حکایت نواب مظفر خان ملتانی

حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندند که چون قوم سنهگان شهر
ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و مشیران نواب مشوره دادند که صلح کردن با
سنهگان برایشان واجب است نواب صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب در آمد و
گفت ای نادان نمی دانید که اول همین ریش در بیت الله شریف طواف کردم
و بعد ازان بر آستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین ریش مشرف شدم و الحال
همان ریش کافران را تعظیم کنم لائق نیست پس از تعصب طیش معه چند سپاهیان
شمشیر برهنه بر آورده به سنهگان جنگ نمودند و مدارج شهدا یافتند بعد ازان
فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و سالک مانند قلندر مرید را باید که چنانچه
قلندر با خرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
از شر آن نگهدارد و نزد صوفیان این جهاد اکبر است بعد ازان سخن در ذکر جهاد

ذکر احوال سلطان روم

سلطان روم افتاد درین اثنا راجه عبد الله خان دارا پوری که برای غزا در شهر
استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمد و تسلیمات مریدانه بجا آورد خواجه
شمس العارفین احوال سلطان روم استفسار نمود عرضداشت که قوانین سلطان روم
نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعض امرا نامدار همراه شاه روس سازش
کردند ازین جهت احکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند خواجه شمس العارفین
فرمود عجب مسلمانیست که قوم نصارا از ملک هند امداد سلطان روم میکنند
و مسلمانان ایران او را مخالف شدند بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که
درازی شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه است گفت درازی شهر
تخمیناً بیست کروه باشد و عرض پانزده کروه و دیانت آنها چنانست که همه مرد
و زن در احکام شرعیه شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

جنگ تعلیم سکنند تا وقت غزا بکار آیند وچون غزا کنند نام خود از دفتر ملازمت دور ساخته محض للّٰه جهاد می کنند و مساجد نیز دران شهر بیشتر اند و مسجد جامع از همه کلان تر ست چنانچه قیاساً لکهه مرد دران میگنجد وگفت پیشها زین این مسجد بحکومت نصار عبادت گاه آنها بود وچون سلطنت اسلام در نه صد سال ازان فتح یافت آن عبادت گاه آنها را مسجد جامع مقرر کردند بعد ازان سخن در ذکر جنگ حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه رضی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود آنچه میان حضرت علی و امیر معاویه رضی نزاع و خصومت واقع شده است از روی اجتهاد بود نه از جهت عناد پس ای درویش اگرچه امیر معاویه بر خطا بود لیکن فعل مجتهد اگر بر خطا افتد هم یک ثواب حاصل شود پس درویش را باید که در حق ایشان هیچ نگوید بعد ازان فرمود روزی حضرت امام حسین علیه السلام بر ران مبارک رسول علیه السلام نشسته بودند حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم فرمود که خلافت اسلام تا سی سال باقی ماند و بعد ازان میت قابض این خلافت مردی صاحب اسلام باشد چون از میعاد معهود شش ماه باقی بودند حضرت امام حسن علیه السلام امیر معاویه را طلبید و علاقه خلافت او بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت امیر معاویه ثابت شد و قول اهل رفض باطل که در اسلام امیر معاویه شک می آرند و سخن ناسزا می گویند بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندند ابیات

ف — در جهاد علما

ف — ابیات در مذمت روافض

حب علیدی فرض العین
جای جنیدی حسن حسین رض
لا اله الا الله
اسکو ایهه حب سول نه تارے
مگر کرے اوه اندر صفا

خاتون زوجه جیندے سین
شان اوسدا اوچ هل اتے
رافضی جو دم حب دا لاے
اسکو ایهه حب یار نه چاهڑے
لا اله الا الله

سو ہون حب علی سداون
راہ علی دے مول نہ آون
لا الہ الا اللہ

دشمن ہین علی دے پورے
پوجن لات تی عزیٰ اتا
سنجین یا وی پلوی گھتے
خوب کرین دے مونھ ہو کالے
لا الہ الا اللہ

دشمن ایہین علی دے پوری
شہر دے تر دے کرن نوا
کوڑی کردی ہین جبالی
تھین ان ذالین مرو سہالی

خارجیان دا کم بتاون
حب حسنین ایہہ ہے جفا
سو ہون حب سداون کوڑی
جوڑن بت بناون چوری
لا الہ الا اللہ

ہیٹن کارن ہون اوہ بہلے
رب کیتے نے ایہہ قواہ
رافضی ایہین رب دے کوڑی
پیٹن اندر ہمر عاشورے
لا الہ الا اللہ

چالی شیطانان والی
گھتے بہوت کرن ستے ہا

مرآت بلیست و چہارم در ذکر زہد و مجاہدہ حضرت خواجہ تونسوی

شب دوشنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی معظم دین مرولوی و سید اللہ بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش ساکنہ لیۃ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر مجاہدہ خواجہ تونسوی افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت مولینا خواجہ تونسوی پیش از برآمدن ریش مبارک با حضرت خواجہ نور محمد مہاروی بیعت کردہ تا انتہاء عمر ہیچ وقت از گرسنگی و تشنگی دبی خوابے کم اینر اصوم معنوی گویند خالی نبودند در موسم سرما بر چہار پائی سر برہنہ خواب کردی و گاہے جانماز زیر پائی مبارک گسترانیدے و چہار پائی آنحضرت بریسمان برگ خرما کلان بافتہ بودی و اکثر اوقات دو زانو نشستی چنانچہ بلہ ساقین

هر دو پا مبارک سخت مائل بسیاهی شده بود و گاهی مربعه نیز نشستی و گاهی بر پای
جلوس فرمودی و هرگز بر چیزی تکیه نه ساختی و از همه میوه‌جات چیزی نخوردی
مگر ثمره درخت اراک سنت حضرت گنج شکر دانسته بخوردی آنگاه این مصرع
بر زبان مبارک راندی مصرعه والله گنج شکر سلیمان توسوی بعد ازان فرمود
نسوار تماکو ساده بدست چپ استعمال فرمودی باوجودیکه نسوار گوناگون بنارسی و
پشاوری وغیره بحضور آنحضرت موجود بودی بعد ازان فرمود درویشان آستان
حضرت از گزیدن پشه و زن پشه بسیار تنگ لاچار بودی و حضرت صاحب گاهی
از گزیدن آن شکایت نفرمودی و هم کس را بمروحه کشی ارشاد نفرمودی بلکه گفتی که
خون من چو دمن تلخست مارا پشه نمی گزد بعد ازان فرمود آنکس که مستغرق
محبت باشد آنرا از ایذا سودی چه باک بعد ازان این بیت بر زبان مبارک
راندی بیت طائر روح ام قدس نشین شد چه باک * تنم ار چه شود چه قفس چاک چاک
بعد ازان فرمود اوراد و اذکار آنحضرت بیشتر بودند که ماسوای صلوة تهجد و
اشراق و چاشت بیست رکعت صلوة اوابین بعد صلوة مغرب میخواندند و
ماسوای این تمام شب در اذکار و اشغال بگذاردی بعد ازان فرمود که خورش
آنحضرت اکثر نان گرم ساده با شوربا گوشت بودی و قدری روغن زرد نیز دران
انداختی و گوشت خوردنی آنحضرت نیم پخته می بود که دیگری آنرا نمی تواند خورد و
بقدر دو یا سه شاهی ازان طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردنی
آب پر ساخته نزد آنحضرت نهادندی و لقمه قدری خائیده پس آن قدری آب
نوشیدی تا آنکه هیچ لذت ازان طعام نیافتی بعد ازان فرمود ازان جمله عادات
آنحضرت این هم بود که گاهی تنها نخوردی اکثر اوقات مولوی محمد امین را همراه خود نشاندی
واگر بخانه تشریف آورا بودی دختر شریفه را همراه بنشاندی تا از بطریق معهود آنرا

طلب کرد والده صاحبهٔ آن دختر عرض داشت که ای غریب نواز آن دختر ایشان
بالغه شده است اکنون همراه شما نمی خورد همان وقت گریه ای که علامت خطبه باشد
طلبیده و بر سر همشیره خود نهاد و گفت که این ناطمه دختر خود به پسر شما کردم بعد ازان
اگر به دولت خانه خوردی دختر پسر خود گل محمد صاحب همراه بنشاندی بعد ازان
فرمود روزی بسمت مزار شریف مع خادمان آستان تشریف ارزانی فرمود من
نیز پای رکاب بودم ناگه باران سخت باریدن گرفت موضعی بود همه یاران جا بجا
خانه بخانه رفتند و من در خیمه صاحبزاده گل محمد آمدم و چون وقت چاشت بیامد فرمود
مولوی محمد آمین را بیارید تا همراه او بخوریم گفتند همه یاران بسبب باریدن باران
جا بجا رفته اند مگر این حافظ قرآن حاضر است فرمود این هم مولوی است او را همراه خود
بنشانند و طعام خوردند پس ازان روز آن حافظ بنام مولوی مشهور شد بعد ازان
فرمود اگرچه از پیش امام برون آنحضرت داشته و شرم میشد ایستادم اما بسبب لاچاری دو بار
پیش امام شدم و دو بار پس آن حضرت اقتدا کردم بعد ازان فرمود بسیار میوه های
گوناگون مانند پسته و کشمش و بادام و انگور وغیره که از کابل میفرستند ها رمی آمدند همه
بدرویشان آستان و وابستگان تقسیم میکردند و خود ازان چیزی نمی خوردند بعد
ازان فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف در آخر عمر خوردن ناشته و سه
پاسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانب ناشته التفات نفرموده اما گاهی
بسبب ضعف دو دانه منقی میخوردی روزی خادمی سه دانه منقی داد فرمود دو دانه
جهت آرام دل کافیست بعد ازان فرمود خربزه و تربوز هم نخوردی و چون تشنگی
غلبه نمودی یک دو جرعه آب نوشیدی و لباس آنحضرت نیز بی تکلف بود هر قسم
که موجود بودی پوشیدی و سراویل از قسم سوسی سیاه نخودی رنگ خود کرده بود و گاهی
ردای سبز خطوط داشتی و گاهی لنگی سرخ و زرد خطوط پوشیدی و اکثر پوشش

آنحضرت قمیص و کلاه چهار ترکی سرخ مغزی در بر می بود و شیخ [illegible]
زاده غلام نبی مهاروی لنگی باریک خط دو سه خود کرده بود بعد ازان فرمود [illegible]
ولایت و بیعت خواجه مهاروی شهرت نیافت که حضرت خواجه تونسوی را یافت
چنانچه از دیار بلخ و بخارا و ایران هرات و هند و سهند و حرمین شریفین هر کس
استعداد خود ازیشان فیضیاب شدند بعد ازان فرمود پیش از زیارت حضرت خواجه
تونسوی در دل خیال بود که مشایخان متقدمین مانند غوث الاعظم و شیخ بهاء الدین
بدرجه ولایت کامل بودند چون به بیعت خواجه تونسوی مشرف شدم دانستم که مشایخ
متقدمین هم برین رتبه رسیده باشند بعد ازان فرمود جمیع افعال و اقوال و
اخلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بودند بعد ازان فرمود خواجه سلیمان تونسوی
هر کس دنیا را بد گفته اما آنکه مولانا روم گفته هیچ کس نگفت — بیت

اهل دنیا چه مهین و چه کهین * لعنت الله علیهم اجمعین و هم گفتند اگر مارا امکان
علم بودی از مولانا روم بیشتر گفتمی بعد ازان فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی
گاه گاهی خواجه خضر علیه السلام تشریف آوردی چنانچه روزی بحضور آنحضرت حاضر
بودم مردی سفید ریش پراگنده حال چیزی پس پشت بسته آمد و نزد حضرت صاحب
بنشست و حضرت نیز تعظیم او بجا آورد چون آن مرد رفت روی سوی دوستان خود آورد
فرمود که این شخص خضر علیه السلام بود آنگاه فرمود بخدمت حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین دهلوی اکثر اوقات خواجه خضر ع آمدی چنانچه روزی بر سر مجلس شریف
آورده بود و از پشت صوفی صاحب چند خس و خاشاک افشانده مردی آرزو مند
زیارت حضرت خضر علیه السلام کسی گفت اگر این نعمت دیدار مطلوبی بحضور
خواجه نظام الدین برو البته مقصود تو حاصل شود بعد ازان سخن در ذکر رفته
حضرت محمد علی شاه لکهنوی افتاد مولوی سراج الدین ساکن کهریه بخدمت خواجه

شمس العارفین عرض رخصت نمود فرمود امروز درینجا ای سکونت کنید آنگاه حضرت
صاحب فرمود مرید را باید که از خواهش نفسانی و وسواس شیطانی پرهیز کند و باوصاف
پیر خود موصوف شود همدرین محل حکایت حضرت محمد علی شاه لکھنوی بزبان
مبارک راندکه سید محمد علیشاه مردی زاهد بود چنانچه شش سال در شهر اجمیر شریف
بمکان خواجه معین الدین آب کشی میکردند و بعد از ان بزیارت روضه مبارک
حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله آمد و همان سال حضرت خواجه تونسوی نیز
دران جا آمدند حضرت محمد علی شاه بخدمت خواجه تونسوی عرض حال خود بیان کرد
بوقت رخصت آن سید موصوف همراه خود کرده روانه شدند و در اثنای راه حضرت
خواجه تونسوی فرمود ای سید چیزی از سخنان شوقیه بگو حسب الامر شروع کرد حضرت
صاحب را ذوقی پدید آمد و اسپ مادی حضرت را نیز بر تمام بدن عرق جاری شد بارها
فرمود همین بیت بخوان تا چند کرت بگفت و بعد از ساعت در تونسه شریف
رسیدند و از شاه صاحب پرسیدند که حاجت تو چیست گفت میخواهم که به بیعت ایشان
مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا از ان آزاد نباشی
بمنزل مقصود نرسی اول آنکه به منصب نوابی موصوف گردی مردی که باین منصب
منسوب باشد مردان دیگر در نظر او هیچ می نمایند دوم بصفت قرات موصوف
شده مردی که قاری باشد دیگران را بغلط خوانی منسوب کند سوم فخر علوم
میدارد شخصی که عالم باشد مردان دیگر در نظر او جاهل نمایند چهارم فخر قوم میدارد
که سید باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاه صاحب این
سخن بشنید زار زار بگریست درویشان تنها ن گفت ای سید گریه مکن این سخنان
محض برای تلقین تو میگویند هشیار باش بگوش هوش بشنو سید موصوف
عرض داشت که من جمیع اوصاف مذکور را گذاشته با رادت کامل بحضور ایشان

حکایت محمد علی شاه لکھنوی

آمدم چون طالب صادق دانستند به بیعت خود مشرف کردند بعد ازان اوراد و اذکار
مناسب حال او ارشاد فرموده بحجره واحد بنشانند بعد از چند مدت بدرجه خلافت
موصوف ساخته روانه کردند بعد ازان بسمت شهر ڈهره غازیخان سفر کردند و
در بازارهای آن شهر میرفتند و گاهی با اهل دنیا التفات نفرمودی بارها نواب
بهاول خان جهت زیارت ایشان می آمد اما هیچ غرض نداشتی روزی کمترین مردمان
عرض داشت که این گردش کوچه و بازارها که می کنند چه فائده دارد اگر یکجا می نشستند
فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت بر زبان مبارک آوردند **بیت** هرگز
نشوی شیر بیابان طریقت ✤ تا سگ شده در کوچه و بازار نگردی ✤ همچنین کمترین
بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمودند درگاه خدا تعالی متوجه
عجز و نیاز بسیار پسندست لهذا مردان خدا بجناب کبریا خود را بسگ منسوب سازند
و از همه کمتر بینند تا بمرتبه شیری برسند بعد ازان فرمودند شیخ را باید که موافق
استعداد مرید زهد و اشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر جنس حذر کند بعد ازان
فرمودند درویش را باید که شب و روز در زهد و عبادت کمر همت به بندد تا از مکائد نفس
برهد بعد ازان فرمودند روزی چند خادمان بخدمت شیخ فرید الدین گنج شکر
آمده عرض کردند که پسر ایشان بسبب فاقه قریب مرگ ست اگر چیزی عنایت فرمایند
بخورانیم فرمودند الحال هیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرید گفتند اگر کسی قرض
نمی دهد فرمودند خیر هرچه کند خدا کند بعد از اندک مدت خبر دادند که صاحبزاده ایشان
فوت گردید فرمودند تجهیز و تکفین آن بکنید گفتند نه جامه است و نه نقد که کفن او سازیم
فرمودند خس نی زیر بالا کرده دفن کنید پس همچنان کردند سبحان الله کاملان حق با وجود
امکان دنیا جیفه را ترک کرده بحق مشغول شدند بعد ازان لختی سخن در ذکر متقی
افتاده دعاگو عرض داشت که متقی کدام کس باشد خواجه شمس العارفین فرمودند متقی در

اصطلاح صوفیان بسیار معنی دارد اما ازانجمله بر سه قسم اند ادنی واعلی واوسط ادنی
آنکه از جمیع اشیاء ونعماء دنیا احتراز نموده چندان خورد که زنده ماند واوسط آنکه در
جمیع اشیاء خوردنی وپوشیدنی وغیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد ازان
استعمال کند واعلی آنکه از جمیع ماسوی الله ترک کرده زیر دامن کوه برکناره آب
روان نشیند ولباسش وخوراک از برگ درختان کند وآب از چشمه بنوشد و
چون بمیرد پرندگان ودرندگان بخورند همدرین محل مولوی غلام حسین
قریشی سلمه الله عرض داشت که حق سبحانه وتعالی صفت متقی بوصف دیگر یاد
فرموده قوله تعالی یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوٰة ومما رزقناهم ینفقون
خواجه صاحب فرمود آنقدر ذکر متقیان که در قرآن مجید است دیگر صلحا وشهدا هم نیست
بعد ازان سخن در علامت مؤمن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که مؤمن خالی
نباشد از قلت وعلت وذلت هرکسی را که ازین سه یکی لاحق باشد آن کامل الایمان
است واگر ازین سه خالی باشد آن ناقص الایمان است بعد ازان سخن در چهار
قلت افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک اند سالک را باید که چهار چیز بر خود
لازم گرداند کم خوردن وکم خفتن وکم گفتن وکم با خلق نشستن مادام که درویش
باین چهار صفت موصوف نباشد بمرتبه قرب نرسد همچنین شیخ شمس تبریز فرموده بیت

بکم خوردن بکم گفتن بکن خو ✣ توکم با خلق بودن خواب کم جو ✣

بعد ازان شخصی
عرض داشت کرد که از گفتن وخاموشیدن کدام بهتر است خواجه شمس العارفین
فرمود برای علما گفتن بهتر است ودرویش را خاموشیدن افضل است زیرا که در روز
قیامت هر یکی را از اعمال او پرسش کنند عالمان را از علم وصوفیان را از پرده پوشی
وخاموشی سؤال کرده شود بعد ازان فرمود خلوت بر دو قسم است صوری ومعنوی
صوری آنست که از مخلوق کناره کند ومعنوی آنست که با وجود زن وفرزند علائق

ف حکایت بابا فرید

دیگر در یاد حق سبحانه و تعالی مشغول باشد بعد ازان حکایت بر زبان مبارک
راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی الله عنه برای ملاقات نبیرهٔ حضرت
جنید بغدادی رحمة الله علیه رفتند و چون نزدیک دروازه آن غار که در وخلوة
نشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز داد که در اینجا میایید آنحضرت بعد از سوم
روز ملاقی شدند و پرسید که بچه سبب از آمدن ما را منع فرمود گفت که آن
وقت بر من حالتی بود که اگر شما نزدیک من می آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
شکر حال نفس او پرسید گفت این پای من بریده که می بینی از شامت نفس ست
و سی سال درین غار بعبادت خداتعالی بگذاشتم و روزی زنی رمه گوسپندان
درین کوه می چرانید چون آوازش شنیدم خواستم که با او صحبت کنم چون یک
پای از غار بیرون کردم از غیب ندا آمد که ای درویش از دوستی ما رد گرد شده
بشهوت نفسانی مشغول شدی بمجرد شنیدن آواز باز در غار رفتم و توبه کردم و پای
که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون پنجاه سال گذشته است بعبادت و
ریاضت مشغول ام اما از شر نفس ایمن نیستم بعد ازان سخن در ذکر میران سید

ف ذکر میران سید بهیکه

بهیکه افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند در زهد و ریاضت بی مثل بودند و در مرتبه
توحید نیز بکمال رسیده بودند روزی بمریدان خود فرمودند که وقت آواز زنی بگوش
من رسید و نفس سرکش من بجوش آمد حال آنکه عمر من هشتاد سال بود شما را باید
کوزه های وضو بشکنید و لباس های صوفیانه بنهید ازیرا که ظاهر خود را بلباس
صوفیه داشتن آن وقت درست آید که نفس از سرکشی باز ماند بعد ازان سخن در

ف ذکر سلطان باهو

ذکر سلطان باهو افتاد مولوی نظام الدین ساکنه عبدالرحمن عرض داشت که روزی
صاحبزاده صالح محمد از اولاد سلطان باهو معه چند درویشان در موضع ما بیامد
و بعض امور آن صاحبزاده مخالف شریعت استماع یافته نزد آن رفته از روی

همین سخنان درشت میگفتم و درویشان را گفت که چنین سخنان درشان ایشان
[illegible] از چه بزرگوار آن سلطان باهو صاحب حرف نمی داری خواجه شمس العارفین
[illegible] اکثر مردمان در ولایت سلطان باهو شک می آرند که اوشان در کدام
[illegible] نسبت که اگر حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر رحمة الله علیه در زمان
[illegible] ظهور یافتی راز سبحانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نمودے اما نزد من آنست که چنین
سخن از ان حضرت بظهور نیامده باشد و اگر تسلیم نمایم آنهم در حالت مستی گفته
باشد و اقوال و افعال مستان را اخذ نیست بعد از ان بر زبان مبارک راندند
که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمة الله علیه بالاتر بود سلطان باهو صاحب را
با ایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت بردند همین
معنی حکایت سید محمد گیسو دراز افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سید محمد
گیسو دراز مرید حضرت شیخ نصیرالدین در کوهستان دوازده سال بر یک سنگ
نشسته ماندند و به سبب استغراق از عالم هیچ خبر نداشتند و موی سر دراز
شده همه بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجه خضر علیه السلام ملاقی
شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدمت حضرت سید محمد گیسو دراز برو حسب
الارشاد آنحضرت بخدمت سید موصوف حاضر شد سید مذکور سر برداشته فرمود چه
حاجت داری گفت برای رسیدن راه خداتعالی آمدم آن حضرت فرمود مسکین
را ازین امر چه خبر است آخرالامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا بیعت کرده
راه خداتعالے تلقین فرمودند بعد از ان خواجه شمس العارفین فرمود که غلامان
غلام حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه در مرتبه ولایت بنهایت کمال بودند
چنانچه حضرت محمد باران خلیفه آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانه شدند
صرف نیم پاؤ میوه زبیب زاد راه همراه خود بردند و یک رفیق نیز همراه شان

حکایت سید محمد گیسو دراز

بود روزی در راه شخصے آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
ورفیق ایشان همانجا ماند بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضرم باز
آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر برخود تحمل کنید
محمد باران صاحب فرمودند مارا رفتن در اجمیر ضروریست زیراکه فرمان پیر من همین
است پس از خضر علیه السلام رخصت شده نزد رفیق خود آمدند وبسوی اجمیر
شریف رفتند وبعد از چند مدت مراجعت نمودند بخانه خود رسیدند وهنوز از
توشه سفر پنج تولہ باقی بود سبحان الله کاملان حق همین شد که خضر علیه السلام خاطر
داری ایشان میکرد و به چندین سفر ما از قدری زیب بخوردند وباز بسلامت
بخانه رسیدند بعد ازان فرمودند مریدی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
محمد مراد نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصے بخدمت خواجه توسوی آمده گفت
محمد مراد را پانزده سال بوده که در غار گوشه نشین شده است خواجه صاحب فرمودند
عجبست که بسیار حیوان وحشی در کوهستان میمانند بدان ای عزیز اگرچه گوشه نشینی نزد
صفیا بزرگ تریست مگر نزد مرتبه خواجه توسوی هیچ قدر نبود اگرچه حضرت سلطان
باهو مرد کامل بودند مگر به نسبت مرتبه عالیه شیخ فریدالدین گنج شکر که زهد الانبیا
لقب ایشان مشهورست چه جا که مقابل ایشان دم زنند وهمسری کنند
بعد ازان سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند حضرت خواجه
توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید نهایت کامل بودند چنانچه هزار نفر تقریباً
وتخمیناً پانصد مهمان بحضور آنحضرت بودندی باوجود چنین خرچ هیچ سبب ظاهری
مقرر نساخته بودند وآنحضرت مانند مردی اجنبی مجرد نشسته بودند وهیچ تعلق بکسی
نداشتی بعد ازان ذکر حاتم اصم رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین بزبان
مبارک آمد که روزی حاتم اصم خواب قیلوله نمود وبیدار شده پرسید که حال چیست

کدام کدام شهید اند و کدام کدام جهاد کنند مردمان را ازین سخن تحیر آمد که بدت خفتن
ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد ازان همدرین محل فرمود که روزی با حضرت
خواجه تونسوی بر کشتی سوار شدیم وانبوهی مخلوق نهایت بود بحدیکه کشتی در خوف
غرق شدن آمد وتپش آفتاب نیز غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم که از جهت
کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش ست ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
کشتی بیرون شوند که تا کشتی بخیریت برسد سوی من نظر کرده سرنگون کردند معلوم
نشد که نظر شفقت ست یا غضب مرا ازین سخن شرم آمد که چه شوخی کرده ام بعد ازان
شخصی سایه چتر بر سر مبارک آن حضرت کرد سوی آن نظر کرده فرمود این را طرف
من کن پس کسی او را گفت برو باز بر سر آنحضرت سایه بکن اگر منع فرمایند بگوئی که سایه
بر خود کرده ام وجای دیگر نیست که بروم پس او همچنان کرد حضرت صاحب
خاموش شدند وقیلوله کردند همان زمان کشتی روان گشت چون کشتی بمیان
دریا رسید لرزیدن گرفت وهر یک را امید زندگانی منقطع شد وهمه با یکدیگر
وداع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند یاران
گفت بخیریت بکناره رسید همه مردمان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
همان وقت حال حاتم اصم یاد آمد که بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
ازان فرمود روزی از منشی غلام حسن ملتانی رحمة الله علیه باستماع آمد که ظاهر
وجود حضرت خواجه تونسوی بصفات جلال چنان جلوه زده بود که هیچ کس
را طاقت نبودی که مقابل روی مبارک او بنشیند وهمه محفل نشینان خورد و
کلان چون تصویرات بنشستندی وبجز اجازت آنحضرت زبان نکشادندی
وباطن آن بصفات جمال منور بود که اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساخته
راه خدا ارشاد فرمودی بعد ازان ذکر خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه

ذکر خواجه معین الدین چشتی رضی الله تعالی عنه

خواجه شمس العارفین فرمود که در ملک هند تاریکی کفر نهایت بود چون حضرت
خواجه بزرگ بادشاه رسول علیه السلام در دیار هند تشریف ارزانی فرمود تا یکی
کفر را بنور هدایت و اسلام روشن کردند حتی که همه جا رونق اسلام بظهور آمد
و فی مابین اجه پهورا و آنحضرت مخالفت واقع بود وبارها با ایشان مقابله کرد الا
هیچ نتوان کرد و گفت که طاقت مقابله ندارم چرا که قوت ایشان از فیضان
الهی ست اگر معامله بظاهر بودی آنچه توانستمی کردمی بعد ازان فرمود
صوفی را ظاهر با شریعت و باطن با طریقت باید داشت همدرین معنی ذکر خواجه
حافظ افتاد فرمود روزی خواجه صاحب در مسجدی نشسته بودند معلمی کتاب
دیوان حافظ تعلیم میکرد خواجه روی سوی او کرده فرمود توجه فرمایند که شاید مراد مصنف
دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور نمایند شاید غرض مصنف
دیگر باشد همچنین طور پنج بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجه صاحب سر
نهاد و گفت گمان میکنم که خواجه صاحب ایشانند بعد ازان فرمود آن بیت این بود
بیت از خیال لطف می مشاطه چالاک طبع + در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان
گلاب + همدرین محل فرمود مراد از می عرفان باریتعالی ست و مشاطه چالاک
طبع عبارت از عارف کامل ست و برگ گل احکام شریعت و از گلاب مراد معنی
حقیقت ست یعنی چنانکه گلاب در برگ گل مستتر ست عارف کامل نیز حقیقت را در
لباس شریعت پنهان میدارد یعنی ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت
مزین سازد تا مرد کامل و مکمل گردد بعد ازان فرمود حضرت خواجه تونسوی اکثر
اوقات سماع از سخن توحید که معنی و ظاهر باشد احتراز کردی فرمود دیگر این بر سینه شمس
ست و سخن سخن حافظ ست بعد ازان فرمود حضرت استاذنا مولوی محمد علی صاحب
مکهڈی گفتی چون مرد حسن حسین خود بی پرده نماید ذوق مشاهده حسن دنیمی ماند و

اگر حسن خود را پوشیده دارد هر کس جهته دیدار او مشتاق شود اگرچه سیاه فام باشد
همدرین محل فرمود الانسان حریص علی ما منع یعنی انسان خواهش
کنده است بران چیزے که ازان باز داشته شود بعد ازان سخن در ذکر
صوفیان افتاد خواجه شمس العارفین فرمود صوفیان متقدمین مال دنیا را بحکم حدیث
الدنیا جیفته و طالبها کلاب قبول نکردند و اگر چیزے آمد باز براه
خدا یتعالے دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست داری دانسته جمع میکنند

مرآت بیست و پنجم در ذکر تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم

روز جمعه صحبت حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود
ناڑیواله و غلام محمد درویش پوهوهاری و عالم شیر لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر تکبر و حسد آن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود عبادت متکبر مقبول
نیست پس تکبر موجب غضب خدا یتعالی و مضر ایمانست و باز دارنده از عرفان و
ذلیل کننده بندگان ست همدرین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راندند
که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دیدند که
شخصے در راه نشسته گریه و زاری میکرد حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست
گفت ابلیس فرمود این گریه زاری چرا میکنی گفت چند لکهه سال عبادت آن ایزد
متعال بجا آورده بودم الحال مرا از جناب خود ملعون و مردود گردانید اگر ایشان
بجناب پروردگار بخشش این گناهگار میطلبند عین سعادت چون موسی
علیه السلام بر کوه طور رفتند عرض کردند که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش میدارد
از حق سبحانه و تعالی ندا آمد که ای موسی او مردود ازلیست لیکن آنرا بگو که اگر بنزد
قبر حضرت آدم را سجده کند خواهم بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد وی
آمدند گفتند ای ابلیس خدا یتعالی میفرماید که اگر قبر حضرت آدم را سجده کنده

مرآت بیست و پنجم در ذکر تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم

حکایت ابلیس

بچشم گفت ای موسی چون آدم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجده کنم
پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکرد الحال خاک را سجده کرد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان بنسب خود مغرور شوند و از هول قیامت هیچ
غم نمیدارند و نمی دانند که بجز اعمال صالح رهائی نیست چنانچه در حدیث مسطورست
مَنْ بَطَّأَ عَمَلُهُ لَمْ یُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ پس سالک را باید که از فخر نسب خود قطع نظر
کرده بحق مشغول شود همدرین محل بنده عرض داشت که اکثر مردمان کذاب خود را
بنسب سادات منسوب کنند حکم چیست خواجه شمس العارفین فرمود حضرت رسول
علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدایتعالی آنکس را که با وجود قوم غیر خود را
بقوم سادات نسبت کند بر آنکس که با وجود سادات بقوم خانان منسوب سازد و این
حدیث بر زبان مبارک راندند لعنت الله علی الداخلین والخارجین الحدیث
بعد ازان لختی سخن در ذکر رفع هستی موهوم افتاد خواجه شمس العارفین روی سوی
بنده کرده فرمود سالک را باید که اکثر اوقات این ابیات مولانا روم را مطالعه
نماید که برای رفع هستی موهوم نهایت نافع اند و آن اینست **ابیات**

چون شنیدی شرح بحر نیستی — کوش دائم تا برین بحر ایستی
چونکه اصل کارگاه آن نیستی ست — که خلا و بی نشان ست و تهی ست
جمله استادان پی اظهار کار — نیستی جویند جای انکسار
لاجرم استاد استادان صمد — کارگاهش نیستی و لا بود
هر کجا این نیستی افزون ترست — کار حق و کارگاهش آن سرست
نیستی چون هست بالای طبق — بر همه بردند درویشان سبق
خاصه درویشان که شد بی جسم و مال — کار فقر جسم دارد نی سؤال
سائل آن باشد که مال خود گداخت — قانع آن باشد که جسم خویش باخت

همدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی عرض داشت که برای دفع هستی چیزی فرمایند
خواجه شمس العارفین فرمود تا آنکه سالک را سوی الله گذرانیده بحق مشغول نباشد از
قید هستی موهوم رهائی نمی یابد آنگاه این مصرع بزبان مبارک راندند مصرعه
کهیڑا مروں تجھے چھیڑ اچک وے تجھے رہنجا جھنگ سیالاں دی اسیر کرے بعد ازان
فرمود افسوس بسیار عمر گذشت تا هنوز زاد راه مهیّا نشد خوش آن مردان که
ازین دار دنیا توشه اعمال صالح همراه خود کرده رفتند بعد ازان فرمود حق
سبحانه صحبت شیخ کامل داده بود مگر ازین بنده حق اطاعت شیخ کما ینبغی بجا
نیامد و اکثر مردمان برین اعتماد کنند که خواجه توسوی ایشان از جمیع مراتب دارین
عنایت کردند چه عجب که چون سگ بر دروازه کریمی برود و یک لقمه بیشتر ندادند
همدرین محل چشم پر آب شدند و چند عزیزان نیز در وجد آمدند سبحان الله مردان حق
با وجود اطاعت کامل دفنا نام میگویند ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک
حق معرفتک بعد ازان لختی سخن در ذکر فنا هستی موهوم افتاد بنده عرض داشت
که مقصود عبادت چیست خواجه شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
و فناء الفنا و بقا بالله است بعد ازان فرمود فنا بتفاوت ست چنانچه فنا
رسول علیه السلام از جمیع پیغمبران فوقیت میدارد و همچنین درمیان فنا اولیا
کرام فرق ست همدرین محل ذکر فنا خواجه قطب الدین اوشی رحمة الله علیه بزبان
مبارک راندند که قوالان مجلس سماع آراسته کرده این بیت با آواز خوش گفتند
بیت کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جان دیگرست * چون
مصرع اول گفتندے جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردندی باز
بحالت اول زنده شدے حتّی که چند بار این حالت بآنحضرت وارد شد چون تقاضا
عمر تمام شد آن مصرع ثانی از لوح دل قوالان فراموش شد و خواجه قطب الدین جان بحق

تسلیم کرد بعد ازان فرمود همچنین هر ولی را موافق استعداد او فنا حاصل ست
بعد ازان زید و شخصے بخدمت خواجه توسوی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
شیخ سعدی خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست
معلوم شود که خوی طبیعی بجز مرگ زائل نشود و اکثر مردمان از اوصاف مذمومه
باوصاف حمیده متصف شوند باعث چیست فرمودند مرگ بر دو قسم ست اختیاری
و اضطراری اختیاری آنست که باختیار خود صحبت شیخ کامل حاصل کرده از
اوصاف رذیله بگذرد و مراد مرگ شیخ صاحب همین مرگ ست و مرگ اضطراری
مشهور ست بعد ازان فرمود هر ماه نوبتین حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر
جیلانی قدس سره حاضر شدے و گفتی این قدر سردی و بارش و بیماری وغیره در زمین
پیدا شود بنده عرض داشت که ماهها را هم شکل و صورت باشد خواجه شمس العارفین
فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا بکمال شوند همه اشیا برایشان بصورتے
معین ظهور میکنند چنانچه در روز قیامت اعمال نیک و بد بصورتے معین ظهور
کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور صور هر شی جمیع
صاحب ولایت را حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق ست بعضے آن هستند
که همه عادات مذمومه آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
و افعال بشری گذر نموده باوصاف فناء الفنا متصف شوند بعد ازان از مولوی
معظم الدین صاحب مولوی احوال بیماری درویشان و دوستان پرسیدند مولوی
صاحب عرض کرد که بباعث سردی عارضه بیماری غلبه میکند خواجه شمس العارفین
فرمود که درین ایام آفتاب چنان روی پوشیده است که گاهی از ابر بیرون نیاید
تا بیماری آدمیان دفع شود بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت من میراث پدر یک دلق کهنه یافتم آن هم بدزد گه نشسته گه ابر [illegible]

ف ذکر دفع خوی بد

انگاه فرمود که چشمهٔ آفتاب عام ست که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از
فیضیاب شود بعد ازان این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند الشمس جنة
المساکین بعد ازان بنده عرضداشت که امسال سرمای زمستان تا هنوز غالب ست
خواجه شمس العارفین فرمود که غلبهٔ سردی سرما تا سه چهله هست چهلهٔ اول از دهم ماه کتک
تا انتهای ماه مگهر تمام شود و چهلهٔ دوم از غرهٔ ماه پوه تا دهم ماه مهگه و چهلهٔ سوم از بستیم
ماه مهگه تا بستیم ماه پهاگن تمام گردد و سرما در چهلهٔ اوسط غالب ست این همه
ظهور حق ست که گاهی بسردی ظهور میکند و گاهی بگرمی روی نماید چنانچه خواجه
معین الدین سفر ماید بیت ایکه در هر مظهری نوعی ظهوری کرده ÷ در لباس جملهٔ اعیان عیانی کیستی

مرآت بیست و ششم در ذکر مکاید شیطان و مذمت صحبت زنان

روز شنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی معظم دین مرولوی و مولوی سلطان
محمود ناڑوی و سید محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند درین محل حافظ
سردار سکنهٔ کلاچی عرضداشت که آیا مردان اهل فنا را لغزش شیطان باشد
خواجه شمس العارفین فرمود قصهٔ آدم علیه السلام و بی بی حوا رضی الله تعالی عنها شنیدهٔ
که ابلیس با آنها چه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا را دانهٔ گندم بخورانید و از
شآمت او از بهشت بیرون شدند و بعد ازان میان حضرت هابیل و قابیل سخنان
نزاع انداخت تا که حضرت هابیل را قابیل شهید کرد بعد ازان درمیان حام و سام و
یافث پسران نوح علیه السلام مخالفت انداخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکنار
کوه جودی قرار گرفت و یافث در دیار چین ماچین برفت و از انجا بکوه البرز رسید و
سنگی بر سنگ بزد و شعلهٔ آتش بیرون آمد باغوای شیطان گفت این خدا ست
و همه متعلقان خود را در پرستش آتش امر کرد تا الحال طریقهٔ آتش پرستی
جاریست بعد ازان قصهٔ حضرت آدم علیه السلام و بی بی حوا بر زبان مبارک

راند کر چون آدم و حوا علیهم السلام بر زمین نزول فرموده اقامت کردند روزی
ابلیس علیه اللعنة نزد یک بی بی حوا صاحبه آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه کدام کس ست گفت ابلیس بچه خود را نزد
من بگذاشت آدم خشمناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کرد چون
ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحبه گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز بخدمت بی بی صاحبه
سپرد کرده برفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این را چرا نزد خود داشته
گفت درین امر رضای من نیست جبرا نزد من بگذاشت پس آدم علیه السلام آنرا
بکشت و ذره ذره ساخته بر کوه ها می بینداخت چون ابلیس آمد آواز کرد ای
خناس حاضر شو پس همان زمان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و برفت چون
آدم علیه السلام آمد آنرا بد خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت باز
ابلیس آمده آواز کرد که ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحبه سپرد
کرده برفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای حوا برای دفع این بچه بسیار وجوه
ساختیم اما هیچ کسی فائده نکرد مگر در دل من همین می آید که این را در دیگچه پخته
بخوریم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از
اندرون آنها آواز داد حاضرم ابلیس گفت درین جا باش مقصود من همین بود
همه درین محل فرمود یک فرشته ملهم نام و یک خناس بدل همه انسان راحق
اند فرشته به نیکیها دلالت کند و خناس به بدیها امر کند چنانچه در قرآن مسطور
ست قوله تعالی انما یأمرکم بالسوء والفحشاء بعد ازان فرمود ولی
بلعم باعور نیز ولایت حاصل کرده بود عاقبت بلغزش شیطان ازین جهان
بی ایمان برفت بعد ازان بعضی قصه برصیصا بر زبان مبارک راند که

برصیصا ولی کامل بود و هفت صد کاتب داشته بود و هر احوال که از لوح محفوظ
دریافتی پیش کاتبان اظهار میکرد آنرا می نوشتند دویست سال خدا را عبادت کرد
و دیوان در کار او تمام شده روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه او بریاضت
مشغول شد برصیصا از شدت ریاضت او متعجب مانده مرید او گشت شیطان
عزیمت رفتن کرد و چند کلمه جهت شفا امراض و عافیت اهل بلایای او آموخت
و بشهر آمده شخصی را آسیب کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل ورا گفت علاج
او جز بدعای برصیصا میسر نیست پس آنکس را به صومعه برصیصا آوردند و او چیزی
خوانده بر دمید شیطان آنرا گذاشت و شفا یافت القصه شیطان مردمان را
ببلا مبتلا ساخته جانب برصیصا میفرستادی بمجرد دمیدن او مریض را گذاشتی
تا آنکه روزی دختر ملک را متعرض شد و آنها نیز بزاهد موصوف سپردند او چند
کلمات خوانده بدمید و دعای کرد شیطان فی الحال ورا گذاشت پس دختر ملک
صحت یافت باز باغوای شیطان با وی زنا کرد و از خوف ملامت او را بکشت
و در حجره خود دفن کرد باز شیطان پدر و انس او را بران مطلع ساخت تا آنکه زاهد
را گرفته بر دار کردند و شیطان بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت
مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و همه عبادت او ضائع گردید و بورطه
شقاوت ابدی گرفتار شد بعد ازان این آیت بزبان مبارک راند قوله
تعالی اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قَالَ اِنِّیْ بَرِیْءٌ مِنْکَ بعد ازان
فرمود زنان دامهای شیطان اند هر که گمراه شد بدام زنان گرفتار گردید چنانچه
در حدیث آمده اَلنِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّیْطَانِ بعد ازان فرمود نظر انسان
تیریست زهردار از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور است اَلنَّظْرُ
سَهْمٌ مَسْمُوْمٌ مِنْ سِهَامِ الْاِبْلِیْسِ بعد ازان فرمود سالک را باید که از صحبت

زنان احتراز کند کر آن اصل تعلقات ست و هم بصحبت انها نازان نشود که بعد از چند
روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده اَلنِّکَاحُ سُرُوْرُ
شَهْرٍ وَغُمُوْمُ دَهْرٍ وَکَسْرُ ظَهْرٍ وَلُزُوْمُ مَهْرٍ ۱ بعده این محل فرمود
مجردان گمان میکنند که درمیان مردان زنان عجیب هست و چون متزوج
شوند گویند که زنهار که خانه زنبور ست پس سنت حسرت بالند بعد ازان روی
سوی دعاگو کرده فرمود مولوی نورالدین سکنه لمعانی سنجه ست بایان تخمینا ده سال
سکونت کرد آخر چون بدام زن گرفتار شد ازین باعث از یاد ورافتاد و هم باعث
دوری و مهجوری خدا تعالی ست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت فرمود بیت
غم فرزند و نان و جامه و قوت باز آرد ز سیر ملکوت بعد ازان
فرمود مولوی معظم دین مرزوی مرد عالی همت ست که حافظ قرآن و تحصیل علوم
تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیاد الهی مشغول ست و هم حب نان تا هنوز
در دل او نیامد بعد ازان همین معنی حکایت درویشی گوهر نام بر زبان مبارک
راند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجه تونسوی بیاند و صفائی غله لنگر بتاده
مقرر بود و با زنی صحبت داشت و قدری غله لنگر دزدیده در هر مرة آن زن را
دادی و گفتی که با من نکاح کن او گفتی با نکاح چه کار مطلب خود بکن او گفتی زنا نکنم تا
چند سال همین طریق غله سرقه با و دادی آخر الامر آن زن بی وفا با شخصی دیگر نکاح
کرد درویش مذکور بحضور حاکم عرضداشت که فلانی زن بحساب مبلغ یکصد و چهل روپیه
غله بوعده نکاح داده بود و هم الحال با شخصی دیگر نکاح کرد مبلغ من نمی دهد حاکم آن
زن را بحضور طلبیده مبلغات گرفته بخدمت حضرت خواجه تونسوی ارسال نمود
حضرت موصوف آنرا طلبیده فرمود این مبلغات که فلانی زن ادا داده بودی
بگیر چون راز او ظاهر شد بسیار شرمسار شد و عذر کرد و حضرت صاحب روی سوی

او کرده فرمود نه عاشق شدی و نه فاسق گردیدی تا چند سال همچنین الفاظ از خطاب
فرمودی و هر کس ازین سخن حیران ماندی که درین رمز چیست گفتم مراد از فاسق
آنست هر کس که بحسب خواهش نفس کار کند آن نزد اهل الله مذموم ست خواه نکاح
باشد یا زنا بعد ازان فرمود درین زمان صحبت با زنان منکوحه بمنزله زناست
زیرا که در طریقت نکاح آنست که حسب مقتضای سنت باشد و خواهش نفس را
درو دخل نباشد و هر فعلیکه حسب خواهش باشد نزد اهل الله حرام ست و مراد عاشق
آنست که در جمیع تعینات چه نیک و بد انسان و حیوان و طیور و وحوش مشاهده محبوب
خود کند بعد ازان فرمود سالک را باید اگر تواند مجرد ماند و اگر نتواند حسب سنت نکاح
کند و نیت کند که این نکاح برای ولد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
کردم که اصل در همه افعال و اقوال اخلاص ست چنانچه در حدیث مسطور است
الاعمال بالنیات هم درین محل درویشی مهدی نام عرض داشت که چون سنت
نکاح اختیار نکرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک دانستی و چون بالحال سنت
نکاح ادا کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چندین ریاضت آخر در قید
زن گرفتار شدی بعد ازان فرمود نکاح این زمان مانند زناست زیرا که اکثر
اهل او از مرتبه توکل و صبر و رضا و شکر و قناعت محروم میباشند و تارک صلوة و
صوم و دیگر امور شرعیه نیز می باشند و در از کار و اشغال سستی کنند و روزی عیال و
اطفال از مال حرام کنند بعد ازان فرمود زوجه حضرت محمد علیشاه صاحب
خلیفه خواجه تونسوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردند چون این خبر حضرت
صاحب بشنید فرمود آنهم خواهد مرد و چون بتقدیر الهی این هم فوت شد باز اراده
تزویج کرد آنحضرت فرمود این هم خواهد مرد و هم فرمود به بینیم که کدام کس غالب و
کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت ترک تزویج کرد

نکاح این زمان

بعد ازان فرمود نکاح برای اولاد صالح باشد تا بعد از مردن بخیر یاد کنند و سلسله
نیکی او باقی ماند اگرچه نکاح کثیر الفوائد است اما سالک را باید که بوقت جوانی خود توشهٔ
عاقبت تیار سازد که دران وزجز اعمال صالح دیگر کسے بکار نیاید آنگاه این بیت
بر زبان مبارک راندند **بیت** تو با خود ببر توشهٔ خویشتن * که شفقت نیاید ز فرزند و زن
بعد ازان فرمود اکثر اوقات خواجه توسوی از زبان دُرفشان فرمودی که فیما بین
مایان و زنان غالبی و مغلوبی ست گاهی آن غالب شده درویشان را ما برند و گاهے
ما غالب شده شوهران اوشان بگیریم **بعد ازان** فرمود میان خواجگان چشتیه
بیش از یک زن یا دو زیاده نکرده اند بعد ازان فرمود اولاد سه قسم است بهتر و برابر
و کهتر برابر آنست که در اقوال و افعال با والد برابر باشد و بهتر آنست که از والد برتر آید
و کهتر آنست که از والد کمتر باشد **بعد ازان** خواجه شمس العارفین فرمود نکاح سنت است
که خواهش نفسانی در و نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بلکه تعجب کنند که با وجود
مجرد بودن آخر با زن نکاح کرد زیرا که مردان خدا کسے را ماسوی الله رغبت نکنند
همارین **محل** روے سوی درویشی کرده فرمود با زنی نکاح کرده گفت کرده ام مگر خود
سال هست فرمود زهر را اندک و بسیار برابر است **بعد ازان** فرمود ای عزیز پیدایش
بی بی حوا از پهلوی آدم علیه السلام شده است پس ازین جهت ... شود و این
بیت بر زبان مبارک راند **بیت** زن از پهلوی چپ شد آفریده * کس از چپ
راستی هرگز ندیده " **آنگاه** فرمود زنان اصل همه گناه انست و باعث بیفرمانی
خدا و رسول اند و مردے که مجرد باشد با کسے حاجت نمی دارد و در همه حال با حق مشغول
باشد **بعد ازان** فرمود تزویج و تدریس و قضا هر سه مانع عرفان اند زیرا که تا دل
از ماسوی الله فارغ نباشد وصل نگردد چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت**
تعلق حجاب است بی حاصلی * چو پیوندها بگسلی واصلی **بعد ازان**

(ذکر مردان مکار)

سخن در ذکر مردان مکار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بسیار مردمان برای تسخیر تعویذ جهت
وعده می نویسند و اوقات خود را ضائع کنند و آن را پیشه ساخته خلق را میفریبند هم
درین محل شخصی عرض داشت که چون کسی بیمار شود مردان مکار میگویند که این را کسی
تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کنده بنمایند آیا راست
یا نی خواجه شمس العارفین فرمود تاثیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه
بعض مردمان مکار تعویذ ها از زمین کنده بنمایند محض کذب و دروغ است
زیرا که طریقه ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته در قبضه خود
دارند و بعد از قیل و قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند و چون
از انجا چیزی بیرون نمی آید باز گویند گوشه دیگر بکنید چون بکنند آن تعویذ که در قبضه
خود گرفته بود بفریب دران خاک مستتر کنند و گویند این ببینید که این تعویذ ها درینجا دفن
کرده بودند بعد ازان فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی
دزدیده شود سارق را معلوم میکنیم و از اهل خانه پرسند که بکدام کس شبه دزدی
رسیده چون از احوال آن اطلاع یابند نام آن شخص با شیر زهوک بر کف خود نویسند و
سیاهی بران حروف مالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از تهمت
دزدی مشهور کنند بعد ازان فرمود که بعض مردمان مکار سیماب بر فلوس مالند
و بوقت شب بخانه زنان فاحشه رفته بدهند و زنا کنند چون از طلوع
آفتاب آن زنان ببینند دست حسرت مالند درین اثنا دعاگو عرض داشت که همه امور سیئات
که از مردمان فجار پیدا میآیند ظهور کدام اسم است خواجه شمس العارفین فرمود جمیع افعال
ذمیمه ظهور اسم مضل است و این آیت شریف بر زبان مبارک راند قال الله تعالی
والله خیر الماکرین پس سالک باید که جمیع اشیا جهان را آئینه خود ساخته چهره
محبوب خود مشاهده کند چنانچه خواجه معین الدین میفرمایند **بیت**

اگر بی پردہ نتوانی کہ بینی پرتو ذاتش ؎ بذرات جہان بنگر کہ ہر ذرہ ست مرآتش

مرآت بیست و ہفتم در ذکر فرق میان فرقہ ملامتیان تا آن تو مان حال

روز شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور الدین سکنہ بوٹلی و مہر بخش سکنہ لتہ و
غلام محمد درویش و غلام احمد چہرکانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند بعدہٗ ارشاد فرمودند کہ
میان آہمن فقیری ثابت شاہ نام معروف و مشہور متصل کوٹ نکیوال سکونت
میداشت روزی در مقامش بیامدم و حالات او دریافت نمودم کہ ظاہرش از حلیۂ شرع
شریف معرا و موہای لب دراز میداشت لیکن بظاہر لباس صوفیانہ و کلام ہندی
میگفت خواجہ شمس العارفین فرمودند شخصی بود احمد یار نام روزی نزد من بیامد و گفت
کہ یک پوڑی ترقی سنگہان تصنیف کردہ ام جملہ بخواند لیکن از شعرش یک بیت
یاد دست **بیت** صدی جہڑی سی تہیر وین ناکجہا درآیا ب ہاہن مست فقیر
کہاوندے جہڑے پیون پینگ شراب **بعد ازان** فرمود کہ ملامتی یک فرقہ
ایست کہ از ہمہ نا مشروعات ترک میدارند کہ ظاہر آن مخالف شرع مینماید و باطن آنہا بنور
عرفان منور باشد ہم درین **محل** بر زبان مبارک راندند کہ چون در باطن ایشان آتش
عشق روشن باشد لہذا از ملامت و ندامت شرم نمی دارند و این آیت شریف بر
زبان مبارک راندند قولہ تعالی لا یخافون لومۃ لائم **بعد ازان**
ہم درین معنی حکایت خواجہ حافظ دیوان گفتند کہ ہر روز از بازار معہ کنیزکی و صراحی
شراب میگذشتند مردمان بر ایشان بدظن شدند کہ این فقیر غیر مشروع ست چون
صاحب جان بحق تسلیم کرد مفتیان دین عالمان شرع متین از خواندن جنازہ حافظ
صاحب حذر نمودند آخر الامر از اہل خانہ ایشان حالش استفسار نمودند گفتند کہ ہمہ شب
روز با وراد و اذکار میگذاشتی بعد ازان بعض عالمان در باب جنازہ خواندن آن
از کتاب دیوان حافظ فال دیدند جوابش ہمین بیامد **بیت** قدم دریغ مدار از جنازہ حافظ

اگرچه غرق گناه هست میرود به بهشت بمجرد دیدن این فال جنازه خواندند بعد
ازان حکایت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بر زبان راند که خاصه ایشان آن بود که
در حق کسے بدگمان نشدندی روزی برلب دریا رفت بزرگے نشسته بود و عورتے
حسین و صراحی شراب نزد خود میداشت آنحضرت بران بزرگ بدگمان شدند همدرین وقت
دو شخص در بحر عمیق غرق میگشتند آن بزرگ جانب خواجه حسن بصری اشاره نمود
که ازین هر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ یکی را بکرامت خود گرفته
بیرون آورد و دیگرے غرق شد و بر خواجه حسن بصری طعن کرد و گفت که برین بزرگے
خود نازان شده بر من بدگمان می شدی این زن مادر منست و در صراحی آب نوشیدنی
میدارم بعد ازان فرمود بعض قلندران که مخالف شرع شریف می باشند
دعا و بد دعا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشهور کنند باعث اینست که
چون خدای تعالی می بیند که از آنها ریاضت بظهور آمده فرشتگان را حکم میفرماید که این هم
نسکان در نشین ما هستند بعوض عبادت آنها استجابتی در اندازید یعنی ثمره زهد همین باشد
که دعا و بد دعا آنها قبول افتد بعد ازان روی سوی دعاگو کرده فرمود تا بت شاه
فقیر در راه تو می آید گفتم آری فرمودند طریقه او چگونه هست گفتم ظاهر لباس صوفیانه
میدارد چنانچه پیراهن بر دوش و دستار بر سر میدارد اما از امور شرعیه مثل نماز و روزه
وغیره معرا بود و موی لب هم دراز میدارد و افعال دیگر او هم مخالف شریعت مینمایند
باز عرض داشتم دران روزی که بمکان او آمدم شب همان جا گذاشتم اما نان شیرین
نزد من موجود بود نه بهمان کفایت کردم گفت اگر اشب طعام بودی ایشان را
دادمی خواجه شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی که از نان او احتراز نمودی زیرا که
طعام اوشان هم مشکوک می باشد همدرین محل فرمود سالک را باید که از
صحبت قلندران پرهیز کند تا از کشش و جذبه اوشان محفوظ ماند بعد ازان فرمود

قلندری در شهر دهلی بسواری گاڑی میرفت و برهنه تن و پاره جامه بر عضو مخصوص
بسته بود حضرت مولوی محمد حیات خلیفه خواجه تونسوی را دید و کشش کرد فی الحال بخدمت
او حاضر آمده گفت سند چه حاجت داری گفت هیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت
نام تو چیست گفت فدای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم که
این نام سالکان ست و آن قلندر بود فرمودند شاید در ابتدای حال سالک باشد بعد ازان
بنسبت قلندری منسوب گردید همبرین معنی فرمود بو علی قلندر در ابتدای حال
مولوی شرف الدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند به بو علی قلندر موسوم
شدند دعاگو عرضداشت که آنحضرت نسبت سلوک از که حاصل کردند فرمود اکثر
قلندران خود را به حبیب عجمی منسوب کنند اما این قول صحیح نیست که در کتب تواریخ
نوشته است که ایشان از حضرت امام موسی کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت
بیعت هم باوشان ست همدرین محل دعاگو عرضداشت که میان سالک مجذوب
و مجذوب سالک فرق چیست فرمود سالک مجذوب آنست که در ابتدا حال براه
سلوک رفته آخر مجذوب شود و مجذوب سالک آنست که در ابتدا بغلبه عشق مجذوب
شود و بعد ازان بسلوک مشغول شود باز دعاگو عرض داشت که روزی بمکان فقیر
ثابت شاه شب گذشتم و هیچکس را بنماز مشغول ندیدم در دل گفتم عجب فقیریست
که ذره بوی اسلام نمی آید پیشوای وشان گفت مدار فقر بر خلاف نفس ست و
خواندن نماز ظاهری و تراشیدن موی لب آموختن علم ظاهری فائده نمی
دهد خواجه شمس العارفین فرمود خلاف نفس که مخالف سنت رسول علیه السلام
باشد آن هم مردود ست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت میفرماید **بیت**
بزهد و ورع کوش و صدق و صفا ❋ و لیکن میفزای بر مصطفی بعد ازان
فرمود سالک را باید هر کاری که کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود رسد

فائده

بعد ازان فرمود اکثر مردمان جهال خوردن ترک کنند وخسپیدن بر یک پهلو میکنند چنانچه پهلو آنها بے حس شود وخود را بفرقه ملامتیه منسوب کنند نمی دانند که فرقه ملامتیه صفت اہل سنت است که امور ظاهر آنها مخالف شریعت می نمایند وفی الاصل براه راست باشند ودر حق آنها حق سبحانه وتعالی فرموده لا یخافون لومة لائم

ذکر قلندران سابق وآن زمان حال

بعد ازان فرمود در زمان سابق قلندران فی الحقیقت مطابق شریعت بودند والحال مخالف آن شوند وگویند شریعت امر دیگرست وطریقت حکم دیگر وحالانکه ازین هر دو امر هیچ خبر ندارند دعاگو عرض داشت که از رندی شنیدم که این وضو ونماز ظاهری بچکار آید تا آنکه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست ست خواجه شمس العارفین فرمود بیچارگان حصول نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه وست باز مانند ونمی دانند که خدا تعالی در باب صلوة ظاهر فرموده پس چون شخصے نماز ظاهری حسب الامر الله کند یقین ست که آهسته آهسته بصلوة حقیقی مشرف شود باز دعاگو عرض داشت که روزی بفقیر ثابت شاه ملاقی شدم تذکره خواجه تونسوی درمیان آمد گفتم آنحضرت در زمان خود شیخ کامل ومکمل بودند گفت خیر مردی بود که عالمان وفاضلان را در بیعت خود آوردی گفتم آیا هر کس که عالمان را تلقین نماید مرد کامل نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگرست خواجه شمس العارفین فرمود که عالمان دین شیر نر دانند وزنجیر محبت در گلو ایشان انداختن کار مردانست همدرین محل

ذکر حافظ جمال الله ملتانی

فرمود که وقتی حافظ جمال الله صاحب ملتانی بخدمت حضرت خواجه قبله عالم مهاروی نو رسید وحضرت موصوف نزد شهر خود برکناره نهر نشسته بودند حضرت قبله عالم فرمود چه حاجت داری از کدام جا آمدی گفت درویشی ملتانی ام بایشان محبت دارم فرمود خیر اگر او غالب آمد ترا برد واگر من بر آن غالب شدم شما را از و رها کنم بیرو در مسجد بنشین من هم در پی تو می آیم چون حضرت قبله عالم بمکان خود آمدند واحوال او

پرسیدند درویشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آنرا
طلبیده فرمود چرا آنوقت خود را ظاهر نکردی گفت ترسیدم که بعض فقرا علما را حقیر
میدانند لهذا بحضور ایشان خود را پوشیده داشتم فرمود آن کسان که علما را بنظر
حقارت بنگرند ما از ایشان نه ایم بلکه عالمان نائب رسول علیه السلام وصرافان فقرا ادیم
بعدازان فرمود شخصی رند درینجا آمد و ریش خود را تراشید شخصی گفت که
چرا ریش تراشید گفت آیا خدای شما ریش دارد من گفتم پیغمبر ما ریش میدارد
گفت این همه مظهر اوست باز گفتم ما قائل مظهر نیستیم مگر نه آنکه خود را درهر
مظهر منسوب کنیم وهمه افعال غیر مشروع را استعمال کنیم باز گفتم آیت فَاتَّبِعُونِي
را چه میگوئی پس لا جواب شد بعدازان فرمود قلندری در شهر پاک پتن بخدمت
حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر آمد و بهنگ در تغاری انداخته با چوب میسایید
حضرت گنج شکر فرمود ای نالائق بدین منهیات مشغول میشدی پس جانب
حضرت بنظر کراهیت دید و تغاری را برداشته گفت بکدام کس بزنم فرمود باین
دیوار بزن چون بزد همه دیوار مسمار گردید نعوذ بالله من هذه الاستدراج
بعدازان فرمود مردی جوگی بخدمت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر کرامتی داری
بمن نما آنحضرت بر گرز هوا پرواز کرده بجز د مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
بعدازان جوگی بهوا پرید خواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این امکان ندارم
پس شرمسار شده عاجز ماند بعدازان فرمود که این چنین تاثیر که از ایشان صادر
شود ثمره عبادت آنهاست که حق تعالی اجر عبادت کسی ضایع نمیکند بعد
ازان فرمود افعال واقوال قلندران ظاهر مشابه بافعال صوفیان می باشند اما
در باطن مخالف چنانچه صوفیان در رقت قلب سعی مینمایند وقلندران جهت قساوت
دل میکوشند صوفیان بسجاده از پوست آهو می سازند تا رقت حاصل شود

وقلندران از پوست شیر وگرگ می سازند تا قساوت دل پیدا شود صوفیان سبحه از
چوب زیتون کنند وآن حلقه آهنی یا پیچ در دست کنند صوفیان بغلبه عشق رقص
کنند وآن باغوای شیطان دهل میزنند ورقص کنند صوفیان از بیداری
شب چشمان سرخ کنند وآن از نوشیدن بهنگ سرخ کنند صوفیان روز وفات
مشایخ را عرس نام کنند وآن سیاه میگویند وآن عرس تاریخ قمری کنند واین بحساب
شمسی می نمایند وآن سلسله پیران خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
شروع کنند واین از مرشد خود چنانچه میگویند فلان بهنید فلان تا حضرت عالم میرسانند
وآن خانچه خود در لنگر یا نمی نامند واین بهنڈارا میگویند علی هذا القیاس همه افعال آنها
مخالف میباشند

امرت بیست وهشتم در ذکر فرقه رافضیه ومذمت آن

دولت پابوس حاصل شد نظام الدین گجراتی احوالات محمدیه وپیش حاضر بود باز سخن در مذهب
شیعه افتاد بنده عرضداشت که در شهر لاهور اکثر مردمان اهل کشمیر شیعه مذهب شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود سنیان بلخ در مذهب خود چنان ازاله کنند که در فرقه خارجیان
داخل شوند وهمچنین شیعه کشمیر در مذهب خود چنان پخته شوند که رفته رفته در گرداب
کفر وضلالت بیفتند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راند **بیت** در جهان
این دو کس هستند بی پیر + سنی بلخ شیعه کشمیر **همه بی محل** دعاگو عرضداشت که
بعض مردمان میگویند که مذهب شیعه نهایت پاک تر است زیرا که بنام امامین مال
جان را قربان کنند خواجه شمس العارفین فرمود عمل اهل ضلالت نزد خدا تعالی مقبول
نیست زیرا که اساس اعمال بر اسلام است بنده عرضداشت که مذهب رفض کدام زمان
پیدا شده است فرمود بعد وفات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم روزی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود ای علی بعد از من فرقه پیدا شود که در حق شما وصحابه دیگر افراط وتفریط کنند
باید که آنرا بجشی بعد ازان **ق** ساعت باز کردی از مریدان آنحضرت مست و مدهوش گشت

زنی فلان لحم خرگوش نمی خورد فرمود اگر بطریق تقوی نمی خورد بهتر ست والّا
از فقه روافض شمرده شود آنگاه همین معنی حکایت فرمود بزرگی بود که لحم
خرگوش نمی خوردی شخصی او را گفت چرا نمی خوردی گفت چیزی که در حق او احدی از
بزرگان دین متین حرام گفته باشد از وی پرهیز باید کرد و در باب حرمت خرگوش حضرت
امام جعفر صادق فتوی داده است بنابران این احتراز نمایم بنده عرضداشت که
بعضی قوم سادات در حق حضرت امیر معاویه اعتقاد درست نمی دارند و در زمره
عداوتیان حضرت علی کرم الله وجهه می شمارند خواجه شمس العارفین فرمود تا آنکه در حق
جمیع اصحابان اعتقاد درست ندارد ایمان او کامل نباشد خدا تعالی فرماید که اهل
جنت بر تختهای مزین تکیه زده مقابل نشسته باشند قوله تعالی وَنَزَعْنَا مَا فِي
صُدُوْرِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقٰبِلِيْنَ مفسران نوشته است که
حضرت علی کرم الله وجهه میفرمایند که طلحه و زبیر همراه من بر تختهای بهشت مقابل
نشسته باشند پس ازین جهت معلوم شود که فیما بین حضرات مذکوره هیچ وجه عداوت
نیست زیرا که اگر مخالف بودی باین مرتبه شریک خود نساختی بعد از آن فرمود
چون غزا فیما بین هر دو فرقه اهل اسلام شروع گشت طلحه و زبیر طرف مقابل
مقابل حضرت علی بودند شخصی از لشکریان او سر مبارک حضرت زبیر بریده پیش حضرت
علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صد افسوس که چه بد کردی من این را دشمن نمی دانستم
بعد از آن فرمود وقتی از امام محمد باقر پرسیدند که در حق حضرت ابا بکر صدیق و
حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما چه گوئید گفت من وشان را دوست می دارم و
خلیفه وقت میدانستم گفتند این قول بسبب تقیه میگوئید فرمود اگر بتقیه گفتمی سلطان
وقت را که مخالف دین ست نیک گفتمی بعد ازان سخن در ذکر احمد خان بلوچ
سکنه دوره مصر سکان افتاد فرمود ابتدای حال و مذهب رفض بی نظیر بود و از حالات

خواجه توسوی منکر بود روزی بخدمت آنحضرت آمد بمجرد صحبت آن حضرت اعتقاد
باطل از باطن او بیرون رفت و به یقین خالص و ارادت صادق بحضور حضرت
خواجه توسوی عرضداشت که مرا به بیعت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاموش
ماند باز روز دوم عرض کرد خواجه صاحب بر زبان مبارک راند قُلتُ باز روز سوم بعجز
کمال عرض حال بیان کرد چون دانستند که از عقیده فاسد باز آمده است به بیعت خود
مشرف گردانیدند و اورا و اذکار موافق حال او ارشاد فرمودند بعد ازان در مسجد
خواجه توسوی بخدمت مولوی صاحب مکهڈوی آمد و مولوی صاحب احوال وی پرسید گفت
پیش ازین در مذهب شیعه بودم و با مردی هم مذهب نیز بیعت کرده بودم الحال بتوجه
حضرت صاحب از مذهب باطل توبه کرده و با ایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمودند
مرد هوشیار باش اوراد و اشغال که از وی تعلیم یافته بگذار و باوراد مولانا مشغول
باش این سخن در دل وی گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت که چند سوره
قرآن مجید و اوراد دیگر از بزرگی ارشاد یافته ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
مولوی صاحب مکهڈوی میگویند که اوراد دیرینگی را بگذار و بفرمان شیخ خود ثابت قدم
باش خواجه صاحب فرمود حق میگویند که نزد مشایخان طریقت همین حکم است پس
حسب الارشاد اوراد سابقه گذاشته بوظائف آنحضرت استقامت نمود بعد
ازان خواجه شمس العارفین فرمود دران ایام من نیز در توسه شریف مقیم بودم از
خان مذکور احوال مذهب رفض پرسیدیم و گفتم عجب حیرانم که قوم افغان بمذهب
رفض داخل شوند گفت قول ایشان حق است مگر صورت اینست که جد بزرگوار
من از قوم افغان بوده بازنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعه مذهب بود بغلبه
محبت او هم مذهب او شد چون دو واسطه بابان بمذهب شیعه بگذشت لهذا این بنده
مذهب آباواجداد صراط مستقیم دانسته الحمد لله که بوسیله خواجه صاحب نور ایمان حاصل شد"

ف اقوال اهل روافض ۱۲

بعد ازان فرمود فرقه روافض و غیر مقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و
حدیث شمارند اما قول آنها باطل ست زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذهب اند
بعد ازان فرمود که اهل رفض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه خیال خلافت
در دل پوشیده داشتند اما بسبب عداوت دشمنان ظاهر نمی کردند پس موجب
گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معامله
جهاد که فیما بین حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض برای طلب خلافت بود
سبحان الله آن کور چشمان نمیدانند که اولیاء الله که خاکبوسان ایشانند دنیا را چون
مردار دانسته ازو پرهیز کنند و اوشان با وجود آنکه مقتدای دین و پیشوای اهل یقین بودند
چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد ازان
فرمود عجب حیرانیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مردها در لفظ اهانت میگویند
که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یاران دیگر بزور خود گرفت خواجه شمس العارفین فرمود
لعنت باد بر پدر دروغ گویان سید الله بخش تبسم کرده گفت که بر پدر دروغ گویان
چرا لعنت میگوئید فرمود پدر دروغ گویان هم دروغ گو باشند داعی گو عرض داشت که
این قاعده بمیان حضرت نوح علیه السلام و پسر او یافته نمی شود فرمود این نادر است
النادر کالمعدوم این قاعده کلیه است که اولاد بمذهب الدین خود باشد بعد ازان این
بیت بر زبان مبارک راند بیت زنا زده نیاید جز زناکار*

ف ذکر نواب شیعه مذهب ۱۲

بعد ازان فرمود در شهر لکهنو نواب شیعه مذهب بود روزی شخصی بحضور او عرض
داشت که در خواب دیدم که لشکری عظیم الشان می آید از شخصی حال اوشان دریافت
نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر
قلیل می آید گفتم آن لشکر کدام است گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخصی
با چنین نفر می آید گفتم این کدام کس است گفت این حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم ست وبعد ازان شخصی خسته حال دیدم بسی لاغر و پراگنده مو دست گرفته
می آید گفتم این کدام شخص ست گفت این حق سبحانه وتعالی ست چون نواب صاحب
کیفیت خواب او بشنید غضبناک شده گفت ای نادان پروردگار عالمیان از چنین
وخسیس دانستی گفت این نادانی وحقارت در اعتقاد ایشان ست نه در اعتقاد من که
درمیان رسول علیه السلام وخلفای اربعه وغیره صحابه افراط وتفریط میکنید پس نواب
صاحب مسارشد بعد ازان فرمود آنچه درمیان حضرت علی وامیر معاویه نزاع
وخصومت واقع بود از روی اجتهاد بود نه از روی عناد واگرچه از جانب امیر معاویه
خطا بود ولیکن در کتب اصول وفقه نوشته است که فعل مجتهد اگر خطا افتد تاهم
از یک ثواب خالی نباشد بعد ازان سخن در لعنت یزید افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود لعنت بر یزید نزد آئمه دین اختلاف ست امام شافعی رحمه الله میفرماید هر کسیکه
رسول علیه السلام را وآل ورا ایذا رساند وبی تعظیمی کند ملعون ست وامام اعظم رحمه
الله میفرماید اگرچه افعال واقوال یزید در شان حضرت امامین از حد بیرون رفته
مگر این همه از باب کبیره اند ومرتکب کبیره ملعون نمی گردد ودیگر آنکه اگر شخصی
کافر باشد آنرا هم لعنت جائز نیست چراکه احتمال ست که شاید خاتمه او با ایمان باشد ۱۲

مرآت بیست ونهم در ذکر علم جفر و مذمت منجمان و عاملان ناقص وحقیر

روز دوشنبه سعادت صحبت حاصل شد سید جلال رشوی وسید فضل شاه و
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
اعتماد نباید کرد بعد ازان همدین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المومنین
عمر بن خطاب بسمت شام مع کاروان روان شدند منجمی گفت که درمیان منازل
ایشان را مصائب واقع شوند چون چند منازل طی نمودند همان مصائب گرفتار
شدند چون بخانه آمدند منجمان بطعن گفت اگر منجمی نزد خود منظر نمودی چرا میدید

قصر کرشیدی امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
علیه وسلم منجم مقرر نمودی من نیز داشتمی بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک

راندند لو کان الحمق منجمٌ کان لنا منجمٌ بعد ازان
همبر بن معنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران عزیمت کرد منجمان
گفت از علم نجوم معلوم شود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاهزاده ام
صاحب اقبال شود پس در اندک مدت شاهزاده او بمرد و شاه هند ملک طوران فتح
کرده در دار السلطنت خود آمد بعد ازان فرمودند در فال بد تاویل نیک باید
کرد همبر بن معنی فرمود که نواب سعد الله خان رامپوری در خواب دید که با فرنگی
کشتی کردم و زیر او افتادم چون از خواب بیدار شد وزیران خود را فرمود که خوابی
دیدم و خود تعبیر او کردم و آن اینست چون زیر آن فرنگی افتادم گویا مالک زمین
شدم یقین است که فتح تمام من خواهد شد بعد ازان لشکر خود را آراسته کرده با فرنگی
جنگ نمود خدا تعالی حسب اعتقاد او بر آن فیروزی داد بعد ازان لختی سخن
در ذکر علم جفر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود کیفیت نقش صد در صد اینست که
بادشاهی بود ضحاک نام و وجه تسمیه ضحاک آن بود که دندان او مادر زاد بودند و در
اندک مدت بر احکام شاهی قادر شد و بر تخت شاهی جلوس نمود و دو مار دهشتناک
بر دوش او پیدا شدند و همیشه او را در رنج و الم میداشتند و غذای آنها
یک نفر روز مره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذای او کشتند و اکثر مردمان
از ملک او بیرون رفتند مردی کاوه نام قوم حداد در علم جفر نهایت کمال بود چند
نفر همراه خود کرده در غار نشست شاه فریدون را گفت اگر بر جنگ
ضحاک مهیا باشی مدد بدهم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون هر دو با هم
مقابله شدند کاوه این نقش ۴ نگاه برای محافظت بر زانو خود انداخت نوشته

۴ صد در صد به پوست غنم که بوقت بر انگیختن ستاره آتش

برنشان جنگے ایستاده کرد چندانکه ضحاک قوت داشت جنگ نمود مگر بران غالب
نشد وشاهزاده به برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان پشت به
به پشت بسلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنوشیروان رسیده
بدست یزدجرد آمد و هر یک آن را بزر مزین گردانید تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ایستاده جنگ شروع کردند و حضرت
علی کرم الله وجهه نیز دران جنگ آمده بودند و چون فیمابین مقابله شروع گشت
حضرت علی نقش صد در صد را یک خانه ایزاد نموده برنشان خود بسته مقابله کردند و
به برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان را غارت کردند همدرین محل
دعاگو عرض داشت که جمیع اسما سلسله چشتیه نظامیه از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم تا اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که الله است بحساب ابجد جمع نموده
به نقش مخمس پر نمودم خواجه شمس العارفین فرمود قاعده جعفر سیدانی گفتم نوشتن
نقش مربعه ومسلس تا صد در صد از والد بزرگوار تعلیم یافته ام این آن نقش را
مطالع کرده بعض اشخاص را بنوشتن آن را اجازت دادند و آن نقش مخمس اینست

برای جمیع حاجات نوشته استعمال کند مجربست

٢٤٧٠	٢٤٦٣	٢٤٥٦	٢٤٧٩	٢٤٧٢
٢٤٧١	٢٤٦٩	٢٤٦٢	٢٤٦٠	٢٤٧٨
٢٤٧٧	٢٤٧٥	٢٤٦٨	٢٤٦١	٢٤٥٩
٢٤٥٨	٢٤٧٦	٢٤٧٤	٢٤٦٧	٢٤٦٥
٢٤٦٤	٢٤٥٧	٢٤٨٠	٢٤٧٣	٢٤٦٦

بعد ازان همدرین محل دعاگو عرض داشت که اکثر مردمان برای حاجات خود تعویذ

طلب کنند چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
دو چیز شرط است اکل حلال و صدق مقال چون برین هر دو صفت عامل باشد
هر چه خواهی بنویس بعد ازان کتاب مرقعه و کشکول عنایت فرموده اجازت دادند
بعد ازان برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجه گنج شکر جانب
هندوستان میرفتند شب در خانه مردی دهقانی آمدند آن شخصی عرضداشت که اهلیه
من بدرد زه لاچار است چیزی ارشاد فرمایند خواجه گنج شکر این بیت نوشته داد
بیت مرا جا شد خرم را نیز جا شد * زن دهقان اید یا نزاید * بمجرد آمدن لفظ
زاید زن او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاه نام حوالی ملتان سکونت میداشت
اگر کسی حاجتمند آمدی این عبارت نوشته دادی کان پهلی پهلی و ان آئی
مقصود او بر آمدی **بعد ازان** فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرضداشت که برای
رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یا حی یا قیوم بخوان آن عالمی صحیح کرده یا حی
یا قیوم بخواند بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد که کار من بر نیامد
فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر همان طریق بخوانی کار تو خواهد شد چون
بار حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد **بعد ازان** فرمود تاثیر در زبان است
نه در کاغذ تعویذ فقط بسم الله کافیست بهر کاری که خواهی بنویس **بعد ازان**
لختی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجه
مهاروی بسیار اوراد ظاهری مثل حزب البحر و حرز یمانی میخواندند و حضرت ما
[illegible] درود و مستغاث و دلائل الخیرات و تلاوت قرآن شریف [illegible] هر یکی
میخواندند و اکثر اوقات بمراقبه می نشستند آنگاه فرمود اگر عاملی بخدمت آنحضرت
آمدی به درویشان استان گفتی که این شیطان را بیرون کنید تا از شامت او
محفوظ باشیم **بعد ازان** فرمود عاملی سوره یس شریف بخدمت حضرت مولانا آمده

گفت به برکت عمل سوره یس روزی دو رامیگیرم دران ایام شخصی رمال روزی دیده بود
بخدمت آن عامل عرضداشت پس آن عامل حسب قاعده خود استعمال کرد هیچ اثر آن ظاهر
نشد وقتی در قریه بکمهڑ شریف با آن عامل ملاقی شدم و گفتم ثمره عمل خود دیدی گفت از
ان روز به برکت خواجه توسوی هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد ازان
فرمود وقتی خواجه توسوی ذکر حضرت شاه محمد غوث گوالیری میکرد و او را بلفظ تحسین یاد
فرمودی ازین تحسین تعجب ماندم که مثل ازین عاملان بهتر در السنی امروز در بار بیشوای
عاملان آفرین میگویند این راز در دل میداشتم روزی کتاب جواهر خمسه تصنیف شاه محمد
غوث مطالعه میکردم که عملی جهت عدد نوشته دیدم و طریقه زکوة او بیان کرده که چنانچه
حجره و فلان وقت و فلان بخور باشد و علی هذا القیاس آنچنان شرائط بیان کرده
بود که مفقود و هر کس جمع کرده ان عامل باشد بر گاه که برای حصول این چنین امر حقیر این قدر
مشقت ضرورست پس برای حصول قرب رب الارباب چه قدر محنت و مشقت باید کرد
پس دانستم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب آمده باشد بعد ازان
حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راندکه روزی سلطان وقت با وزیر خود گفت
از شاه محمد غوث میترسم چنان تدبیر شود که از و ایمن باشیم گفت مصلحت آنست که
آنرا بگوییم تا ازین جا برود و اگر فقیرست برود و اگر عامل باشد نرود پس آنرا حکم دادند
که ازینجا برود بمجرد شنیدن حکم مع وابستگان کوچ نمودند چون مال و اسباب و متعلقان
او را دیدند گفت هنوز از و اندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده ضرر رساند دران
حال حکم داد که با او مقابله کنید چند افواج برای جنگ از پی او رفتند تا آنکه فیما بین مقابله
شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی خادم گفتی که فلان ابن
و فلان برادرزاده و فلان خواهرزاده و فلان درویش و خادم ایشان کشته شد هیچ
نگفتی حتی که غلبه افواج بادشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوش واله

حکایت شاه محمد غوث

دختر ایشان جواهر قیمتی متملک بود شخصی لشکری حمله کرده هر دو گوش برید و آن دختر
را پیش شاه صاحب انداخت بمجرد دیدن حال و بر چهرهٔ آنحضرت آثار غضب ظاهر شده
چیزی خوانده دعوت مریخ کردند و جانب لشکر شاهی روی آورده از زبان مبارک فرمود
اقتل یا مریخ همه لشکریان یک دفعه قتل شدند بعد ازان بعوض این گناه در عمارت
دوازده سال باستغفار مشغول شدند بعد ازان فرمود بنام آن حضرت راجه
گوالیری چندین جاگیر انعام کرده بود وقتی راجه مذکور غلافی بیش قیمت بر قبر وی
انداخت شخصی از مجاوران آن غلاف را بزنی فاحشه برای ازار ساختن او داد
چون این خبر راجه شنید خشمناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد ازان فرمود
بسبب کثرت مردمان تحت شغل حاصل نمیشود و اکثر آدمیان طالب عملیات
میباشند بعد درین محل مولوی معظم دین عرضداشت کرد بسیار مردم از امور شرع
اعراض نموده در گرداب دنیا غرق شوند و این بیت شیخ عطار بر زبان جاری راندند
بیت ای روی در کشیده ببازار آمده ** خلقی باین طلسم گرفتار آمده
و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد ازان خواجه شمس العارفین
بر زبان مبارک راندند که شیخ بهاء الدین ولد در شهر بلخ سکونت میداشت وقتی
روانه شده به نیشاپور رسیدند و پسر خود جلال الدین را بخدمت شیخ فریدالدین عطار
حاضر کردند و آنحضرت در حق او دعا کرده اسرارنامه تصنیف خود نیز دادند چون به بغداد
رسیدند شیخ بهاء الدین نقش بند را خبر رسید ایشان را در خانه خود بردند و پای
مبارک بهاء الدین ولد بذاته شستند بعد ازان فرمود مولانا روم نیز در وصف
شیخ عطار فرموده بیت عقل را عطار کاگه شد ازو ** طبله ها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان دعاگو عرضداشت که عالی قصیدهٔ غوثیه مرا ارشاد نمود چگونه کنم خواجه
شمس العارفین فرمود حضرت مولانا خواجه توسوی بخواندن عملیات منع فرمودی ا

بطریق شوق قصیده بخواند باک نیست **بعد ازان** فرمود سالک را باید که در عملیات
اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آن ست که از یاد خدا
تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین درین مندرج ست چنانچه بزرگی
فرموده **بیت** پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی ❊ که یکدم با خدا بودن به از
ملک سلیمانی ❊ **بعد ازان** فرمود روزی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواجه توسوی
آمده عرض داشت که اگر فرمائید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هرچه دانی بکن پس
آن عامل نقشی نوشته زیر انگشت پای خود نهاد فی الحال شخصی جامه لنگی بر دوش
نهاده حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نان وغیره باشد تیار کنم گفت بر دم مرا حاجت
نیست هنوز بخانه نرسیده باشد که باز همان نقش زیر انگشت نهاد فوراً حاضر شد و
گفت اگر حاجتی مناسب این بنده باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص سوی
خانه رفت باز سوم بار نقش مذکور زیر پای نهاد باز حاضر شد و روی ترش کرده لنگی خود
پیش آن بینداخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرضداشت که این
تاثیر عمل من ست فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بنما عامل بسیار خوشنود
شده کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد خواجه صاحب در دست گرفته اول و آخر او در یافته
نموده پاره پاره کرده درویشی را داد و فرمود که این را در دریا بینداز تا نشان او باقی نماند
باز بسوی عامل متوجه شده فرمود ای عبد الحکیم ازین عملیات توبه کن و در عبادت
حق سبحانه و تعالی مشغول باش این زندگی چند روزه را در پئے وهمات فاسده و
عملیات باطله ضائع مکن پس حسب الارشاد آنحضرت توبه کرد و به بیعت ایشان مشرف
شده بیاد حق مشغول گشت **بعد ازان** سخن در ذکر مذمت حقه افتاد شخصی
عرض داشت که نوشیدن حقه چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود بعض علما
در او حرام و کراهت نوشته و بعض مباح و اکثر صلحا متقدمین و متاخرین نیز ازین

احتراز کرده اند بعد ازان فرمود اندرون حقه کش سیاه میگردد واین بیت بر
زبان مبارک راند **بیت** حقه بینی الیه اندر سیاه * کوئی نه سنتی تان گرنه گواه
باز فرمود مصلی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا که بسبب عفونت لذت
عبادت او زائل شود و ملائکان نیز ازو بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در مسجد نیایند زیرا که
ما را جبرائیل علیه السلام گاهی گاهی معامله شود پس ای درویش بوی حقه از بوی
سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده تر است بعد ازان فرمود کشیدن حقه بعض اهل
علم به بدعت منسوب کنند و بعض به مکروه تحریمه اما در نگاه من اصل همه بدیهاست زیرا که
آنقدر که کسی حقه نوشد همان از یاد حق باز ماند و هم در دهن او بوی قرار گیرد و لذت
اوراد و اذکار منغص شود بنابران مردان اتقیا هم ازان نفرت کنند و دیگر آنکه پاره
های جامه بر گرد و هر دو نی بسته بر دهن حقه بنهند و به آب تر شوند چون حقه کشان
بآنها روز مره دست مالیده بدامن خود بزنند و بهمان جامه نماز بگذارند که در دست
گرد و همچنین جایی که حقه باشد اکثر مردمان جهال جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشروع
میگویند بعد ازان فرمود مولوی غلام رسول گروئی جایی که حقه دیدندی
بسیار بار آزا اسلام دانیدی و گفتی ای خبیث برای خدا از من دور شو روزی
باو شان ملاقی شدم و گفتم باعث چیست که ازو بسیار پرهیز کنید گفتند ام هم
گناهانست هر جایی که حقه باشد احتمال ست که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
شوند احتمال بنج و هنیون هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب کباب هم
باشد علی هذا القیاس در گرداب گناهان گرفتار کنند و دل حقه کش سیاه گردد
و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان ازو برطرف شود چنانچه بزرگی فرموده
بیت هر گناه زنگیست بر مرآت دل * دل شود زین زنگها خوار و خجل

بعد ازان فرمود مردی عالم در شهر چنیوٹ سکونت میداشت وآن هم حقه میکشید و با کثر اهل علم در باب حقه بحث میکردی و غالب آمدی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل آمده بمکان شیخ محمد غوث اقامت نمود آن مردی صاحب کرامت بود وحقه کشتی رانکروه میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقه تازه کرده بیا حسب الحکم تیار کرده پیش قاضی نهاد وچون دم درکشید آواز نیامد گفت این ابازدرست کن باز بخوبی اندرون نی صفا کرده بیاورد تا هم آواز او بیرون نیامد گفت برای بحث حلالیت حقه آمده بودم اما چکنم که ایشان بکرامت آواز او بند کرد اگر از راه علم سخن گفتی بحث کردمی چون خانچه طعام پیش قاضی صاحب نهادند برای دست شوئیدن آب طلبیدند آنحضرت فرمود همین آب حقه کافیست قاضی صاحب ازین امر شرمسار شدند و توبه کردند و گفتند که خداوندا باز گرد حقه نخواهم رفت بعد ازان فرمود که در شهر چھنگ نواحی آن همه مردمان چه سیال و چه سید شیعه مذهب هستند و قاضی آنها سیال اهل سنت جماعت بود و عجب کارخانه الٰهی ست که قاضی بمذهب دیگر و رعیت بمذهب دیگر بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندند ابیات[2]

ہادی سائیں مرشد کولوں طالب کہندے منگ / دہوآں بہوڑہی ڈنڈا دوری ہکہ مریدے بہنگ

چوپڑ چوک[1] تماکو ہکڑا مجلس نال ملنگ / ڈگی کنجری لولی کشتی زن فاحش دی ٹنگ

صاف تراشی تی سر وہڑی اگدا داغ نسنگ / بنڈ ترانگی ہہنہ کلا بہک لوہی دی ونگ

ترہ نشانی چتکی سر کے الکھتیں لعلے رنگ / نابیون ناہنگتن ناہیں جان میوں تا ہنگ

باقی ابیات بسبب طوالت کتاب گذاشته شد

مرآت سی ام در ذکر مذمت صحبت اغیار و ملازمت و شامت اعمال موجب آن

شب یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان محمود نارووی و سید احمد تھیلوی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب و احمد دین درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند

[1] یعنی نشستگاه ملنگان ۱۲
[2] یعنی تقضا حاجت ۱۲

سخن درباب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرضداشت که مردی شهادت میدهند مرا
گفت اگر در حلقه ما بنشینی عرفان خدا تعالی بر تو مکشوف گردد الحال هرچه فرمایند
بجا آرم خواجه شمس العارفین فرمودند که این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانانرا
اگر در نوشیدن بنج و پوست و غیر مشروعات مشغول ببینید از آنها نیز احتراز باید
کرد بعد ازان شخصی عرضداشت مردی که بمحفل اهل دنیا بنشیند بزمرهٔ ذاکرین نشمرده شود دیگر فوائد نیز میابد خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خواجه تونسوی
میفرمودند شخصی که بمحفل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل میباشد و در روز
قیامت نیز همراه او حشر کنند چنانچه در حدیث آمده یحشر المرء علی دین خلیله
بعد ازان سخن در نسبت مخالف مذهب فتاده سمات با نو حاضر بود عرضداشت
که سید حیدر شاه جلالپوری نسبت پسر خود بفلان طرف میخواهند حالانکه آن مردی
لائق نسبت نیست خواجه شمس العارفین فرمود اگر مناسبت نیست چرا نسبت کنند باید که ازو
پرهیز کنند که پیوندی با مخالفان دین پایان میدارد بعد ازان این مقوله بزبان
مبارک راندند مقوله جیہاں نال تیہہ ماسی ❊ کہندا ہی تے جاسی ❊ بعد ازان
فرمود ملازمت مردان غیر اسلام نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اهل اسلام
نیز پرهیز باید کرد زیرا که این هم نقصان دارد که اختیار خود در قبضهٔ دیگر باشد
پس این باعث مد طاعت حق تعالی ثابت قدم نتواند شد بعد ازان
برین معنی حکایت فرمود حاکم ڈیرہ اسمعیلخان عادل و اهل انصاف بود عاملی غلام قادر
نام را بر ملک خود حاکم کرد و فرمود که جمیع احکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب شریعت باید گرفت چون که عاملی تندخو و سخت مزاج بود بر رعیت
آئین ظلم نهاد چون امیر مذکور ازین مر واقف شد ازو معزول کرده شخصی دیگر نیکخو و صاحب
دین مقرر نمود چون آن شخص نیک فرجام را وقت مرگ نزدیک رسید گفت نام من

ف

حکایت حاکم ڈیرہ اسمعیلخان

دفتر ملازمت او قطع کنید آنگاه فرمود باوجود حاکم عادل و اهل اسلام از ملازمت او
توبه کرد و نام خود از دفتر آن موقوف کرانید بعد ازان فرمود اکثر مردمان پیشه
نوکری برای حظ نفس نمی گذارند و گویند اگر نوکری نکنیم از کجا خوریم و بر حق تعالی
که رزاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نمی دارند بعد ازان فرمود مردی
سررشته دار بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بملازمت
سابق بحال شد روزی بما ملاقی شد گفتم عجب کاریست که بزیارت حرمین شریفین
فائز شده باز نوکری کفار میکنی گفت اگر نکنم چه خورم گفتم مردان دیگر از کجا میخورند
بعد ازان حکایت نواب مظفر خان ملتانی بزبان مبارک راند که چون فیمابین سرکار

حکایت نواب مظفر خان

کهرک سنگه و نواب صاحب معرکه در ملتان فتاد و اکثر مردان جانبین کشته شدند صرف
چهل تن غازی همراه نواب صاحب باقی ماندند بعض امیران بحضور نواب صاحب عرض
نمود که سردار کهرک سنگه بر دروازه های شهر ستاده است اگر ایشان استقبال
کنند تا امان دارم باشیم نواب صاحب ریش خود در دهن گرفته فرمود افسوس بر ناقص
فهم ایشان که با این ریش بر روضه مبارک سرور عالم صلی الله علیه وسلم جاروب کشی کرده
ام اگر پیش کافر بغرجام سرنگون کنم بروز قیامت بحضور حضرت صلی الله علیه وسلم چه جواب
گویم بعد ازان فرمود آن حافظ قرآن و حاجی الحرمین شریفین بود و در دل اراده
شهادت نیز میداشت آن هم حاصل شد بعد ازان قاضی فیض احمد چیاچهی
عرضداشت که این رفیق من اکثر حب ملازمت میدارد بارها منع کردم اما باز نمی آید خواجه
شمس العارفین فرمود مرد مسلمان را باید که از ملازمت پرهیز نماید و اگر حاجت باشد ملازمت
اهل اسلام کند بعد ازان بنده عرضداشت که نصیحتی فرمایند تا بکار آید فرمود سالک را باید که صحبت
صالحین حاصل نماید و از صحبت بد پرهیز نماید چرا که صحبت نیک ترا نیک کند و صحبت بد ترا بد سازد
چنانچه مولانا روم فرموده بیت صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند

صحبتِ عاشق ترا عاشق کند ٭ صحبت فاسق ترا فاسق کند ہمچنین در حدیث آمده
ست الصُّحبَتُ تُوَثِّرُ اگر صحبت صالحین میسر نشود در مطالع کتب سلوک و توحید
مثل احیاء العلوم و کیمیا سعادت و مثنوی معنوی مشغول باشد ورنہ تنہائے
اختیار کند و از صحبت جاہل نہایت احتراز کند کہ زہر قاتل ست چنانچہ مولانا روم فرموده
بیت دوستی جاہل شیرین سخن ٭ کم شنو کان ہست چون سم کہن بعد ازان
یعنی سخن در ذکر شامت گناه افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود وبال عیب گناہگاران بر
نیکوکاران ہم واقع شود ہمبرین معنی حکایت فرمودند کہ بادشاہی بود و زوجہ او بر ای
حج بیت اللہ اجازت خواست بادشاه بخدمت شیخ نجم الدین کبری عرضداشت کہ اہلیہ من
اراده حج میدارد اگر درویشی معتبر خود را ہمراه آن روانہ کنند بہتر ست پس شیخ مریدی
صادق الاعتقاد را ہمراه آن روانہ کرد چون شاہزادی بسوی ذ نگاه کرد و محبت او
در دل شاہزادی اثر کرد و بی اختیار گردید چون این خبر بادشاہی رسید درویش را
قتل کرد بعد ازان شاه موصوف یک شمشیر و طشت از زنا نیز پر نموده پیش شیخ نجم الدین
نہاد و گفت کہ از کرم خود خون آن درویش معاف فرمایند و اگر نہ این طشت زنا نیز بعوض
خون او قبول کنند و باین شمشیر سر نیاز دہند بعوض قصاص آن گرفتہ آنحضرت فرمود کہ
بعوض خون آن درویش چند کس از مردان کامل شہید خواہند شد بعد ازان بادشاه
ہلاکو از ترکستان مع لشکر بسیار رسید و چند مردان از دستان خدا و چند بادشاه
از دست او بقتل رسیدند بعد ازان ہلاکو در شہر نیشاپور رسید و شیخ فرید الدین عطار
را گفت اگر امن خواہی از شہر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست کہ دلبستگان
خود را بگذارم و جان خود را بسلامت ببرم پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در ان
شہر شہید شدند بعد ازان بسوی ہندوستان روان گشت و مردی کامل در جای
سکونت میداشت چون آمدن بادشاه باستماع یافت زمین را گفت اگر مرا جای در ہی

از قتل آن وارستن باشم زمین بشگافت و آن مرد در آن نشست چون لشکریان در نجا
رسیدند در دل آن مرد خیال آمد که آیا ببینم که از اهل باطن کدام کس متولی این لشکر است
چون آن بزرگ روی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علیه السلام علم بر دوش کرده پیش
لشکر می آیند عرض داشت که سالار لشکر ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گریخته
از زمین پناه جویند چون این سخن بشنید از زمین بیرون آمد و لشکریان او را شهید کردند بعده
ازان فرمود سلطان محمد ولد هلاکو شاه هلاکو است پیش از گرفتن شهر استنبول مذهب رفض
پیدا شده چون این شهر در سنه تسع مائة فتح یافت عبادت خانهای آنها را مسجد جامع ساخته
احکام اسلام جاری کردند و باقی قصه شاه هلاکو در کتب تواریخ مسطور است بعد ازان
سخن در تنگی بارید ن باران افتاد مولوی معظم دین صاحب عرضداشت که دعا فرمایند
تا خدا تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز بجناب حق تعالی دعا میکنیم
لیکن بسبب شومی گناهان جمیع مخلوق به تنگی گرفتار اند آنگاه این بیت بر
زبان مبارک راندند بعد ازان مولوی معظم دین صاحب فرمود محمد بخش که یکی از
اقربای ماست خبر داد که مواشی بیماری الفقاع خورده بهمین بیت بر زبان مبارک
راندند بیت توانگر خود آن لقمه چون میخورد چو بیند که درویش خون میخورد
بعد ازان فرمود تنگی و فراخی جهان موجب اعمال بندگانست که چون وقت
فراخی طعام را حقیر و بی قدر دانند بسبب آن قحط و وبا نازل شود و چون بیاد حق تعالی
مشغول شده تضرع و زاری کنند خدا تعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند
بعد ازان همین معنی فرمود خاصه بعض باشندگان اینست که چون فراخ دست
شوند و بسیار لفظ حقارت در باب غله می گویند چنانچه شخصی بافنده از کسی بابت
اجرت غله گندم آورد چون آن غله را بدید یک دانه جو در دست گرفته گفت دزد گرفتم
شوهر او گفت این را سزا باید کرد تا ریسمان بسته او بخشند و مشهور کردند که دزد را سزا داد

ایم چون این خبر بحاکم کهرک سنگه سید آزا الطبیده گفت با وجود حکومت من دزد را
سنجه قانون سزا داده آخر الامر لاجواب شدند و چند مبلغ از انها بابت جرمانه گرفته رها کرد

مرتبهٔ دیگر در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

روز شنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوتی و مولوی نور الله مینوی
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصی هندو سعد بخدمت خواجه شمس العارفین
سوال کرد حضرت صاحب چیزی عطا نمود بعد ازان بزبان مبارک راندند که شخصی زنبور نام
بخدمت خواجه تونسوی عرضداشت که مبلغ صد روپیه برای سرانجامی چاه عنایت فرمایند
خواجه صاحب مبلغ صد روپیه را عطا کرد همدرین وقت قاضی آنحضرت عرضداشت که برای
غلامان و صوفیان مفلس و متقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشان ازین مبلغات
عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر نزد من عزیز بودی بعزیزان دادمی
بعد ازان بر همین حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار هزار دینار در
دریا انداخت شخصی گفت اگر این دنانیر کسی محتاج را دادی بهتر بودی آنحضرت فرمود
سنجه آن نه ام من که زحمت خود دیگران را بدهم بعد ازان سخن در حقارت اهل دنیا
افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه تونسوی فرمودی که دنیا مبغوض خدا تعالی
و انبیا علیهم السلام و اولیا کرام است فرمود که مولانا رومی در حق ایشان گفته است ابیات
اهل دنیا چون سگ دیوانه اند + در شوریشان که بس بیگانه اند + اهل دنیا چه کهین چه مهین
لعنة الله علیهم اجمعین + چیست دنیا سر بسر نیرنگ شدن + در پی آن گلخن چون خر شدن
و هم خواجه تونسوی فرمودی اگر خدا تعالی ما را قوت علم بیشتر دادی در حق اهل دنیا
زیاده تر ازین گفتمی همدرین محل دعاگو عرضداشت که اهل دنیا کدام کسان اند فرمود آن
کسان اند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و همه اوقات خود را در پی جمع کردن آن
صرف کنند چنانچه مولانا روم میفرماید بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن

نی قماش و نقره و غیر آن نبخشیدن خدا تعالی میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله بعد ازان فرمود وقتی
حضرت گنج شکر خواجه نظام الدین را فرمود هیچ شبی برای تو در باب ترقی دنیا بجناب
الارباب مناجات کرده ام خواجه نظام الدین ازین امر متفکر شده عرض داشت که ازین دنیا
مردان خدا پناه خواسته اند و من از شر او بچه طور رهائی یابم فرمود دنیا با تو
هیچ نخواهد کرد اما آزار بند خود را معلوم وا نمی گفت خبر فرمان ایشان بر خود آن هشتی هم
نخواهم کشاد بعد ازان فرمود دنیا فی نفسه لا مذبون نیست بلکه بحکم حدیث مزرعه
آخرت است اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند مار
گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرج کند سعادت دارین یابد بعد ازان فرمود
بعد از دعا گنج شکر ترقی اموال چنان شد که از حساب بیرون رفت و آن مال و فتوحات
در حسنیح صلحا و فضلا صرف شدی و مقیمان حضور آنحضرت تخمینا چهار هزار علما و صلحا
و پانصد قوال و دیگر مقیمان آستان نیز افزون تر بودند بعد ازان فرمود حضرت امیر خسرو
و علاء الدین را بعد از مرشد جانب درویشان آستان ارسال نمودی و گفتی درویشی که
لائق اجازت باشد نوشته بیارید و حسب الفرمان جمع میکردند و هر درویشی که در قیاس شیخ در
لائق دانستندی نام او نوشته پیش آنحضرت حاضر کردندی و حضرت بعض را مسلم داشتی
و بعض را گذاشته درویشی دیگر بجای او قبول فرمودی تا انجام عمر بر همین منوال بگذشت
بعد ازان سخن در ذکر فرید الدین عطار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود شیخ فرید الدین
عطار در ابتدای عمر دکان عطاری میکردند روزی مردی خرقه پوش آمد و گفت برای
خرقه عطر در کار است شیخ فرید الدین بخندید و گفت عطر برای لباس با برکت صاحب باشد
نه برای خرقه آن خرقه پوش گفت با وجود چندین علائق و حرص دنیا مردن تو چگونه باشد
[illegible] گفت مردن من [illegible] آن بزرگ گفت که مردن من بدین سیاق است

حکایت شیخ فرید الدین عطار

ماجرای سلطان ابراهیم

وبسیار گفتگو فیما بین جسارت آمیز کردند آخر آن بزرگ خرقه بر خود کشید و پیش آن
آنحضرت علیه السلام چون شیخ عطار خرقه بر داشته دید که جان بحق تسلیم کرد فی الحال در
دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جو انداخته بحق متوجه شدند بعد ازان این
بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** عقل هر عطار کاگه شد ازو طبلها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند روزی حضرت
ابراهیم بر تخت نشسته بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالای سقف
رفت شخصی را دید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شتری گم شده است جستجو
میکنم گفت تعجب است که بر بام شاهی شتر می طلبی گفت این هم محال است که با وجود تعلق
سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی **بعد ازان** روزی شخصی از رجال الغیب بحضور شاه
ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراسته بود بی تحاشا با وجود پاسبانان و رقیبان آستان گذر
نمود و پیش تخت سلطانی بایستاد و گفت ای سلطان مرا بر تخت خود جای بده تا بنشینم شاه
گفت درین سرای سلطانی و آنجا همه اسباب مهیا اند گفت تخت کدام کس است شاه گفت
ملکی پدر مورثی من است باز گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شاه گفت در ملک اب
من نا بهمین طور تا چند کرسی پشت شمرده گفت این هم مثل سرای است چنانکه مهمانان در
سرای شب گذاشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس نوبت خود گذاشته
بدیگری میسپرد کند چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت** هر که آمد عمارت نو ساخت ÷
رفت و منزل بدیگری پرداخت ÷ پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
تاثیر کرده فی الحال تخت شاهی گذاشته بر کناره دریا گوشه در زیدند **بعد ازان** خواجه
شمس العارفین فرمودند که بسوی بیت الله شریف روانه شدند و در هر قدم دوگانه
نفل میگذاردند تا آنکه بمدت چهار ده سال به بیت الله رسیدند و چون از مناسک حج
فارغ شدند در کوفه بخدمت امام اعظم رحمة الله آمدند امام صاحب پرسید که از علوم ظاهری

چیزی میدانی گفت هیچ ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
فرمود حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس کل عبادة
امام صاحب فرمود همین حدیث کافیست وچند مدت بخدمت امام صاحب سکونت کرده
علم ضروریات خواندند بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب
بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم باطنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائی کامل بودند و
دو در علم ظاهری امام محمد و امام ابو یوسف رح بعد ازان فرمود وقتی خلیفه منصور
حضرت امام صاحب را طلبیده گفت منصب قضا را اختیار کن امام صاحب گفت
ای میر من مرد عجمی ام نه عربی وسادات عرب بقضا من راضی نخواهند شد
خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را
نشایم و در بن که گفتم که نشایم اگر راست گویم خود نشایم واگر دروغ میگویم دروغ گو قاضی
مسلمانان نشاید و تو خلیفه خدای روا مدار که دروغ گو را خلیفه خود کنی این بگفت و
نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب ابو یوسف علیه الرحمة قضا را اختیار کرد وقتی
که فیما بین صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد و بخدمت حضرت داؤد طائی
رفتندی و اختلاف خود را بیان کردندی اگر قول ابو یوسف راست بودی فرمودی که
این مسئله صحیح ست واگر قول امام محمد صحیح شدی فرمودندی که قول محمد صحیح ست یعنی
بسبب کراهیت قضا نام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد ازان فرمود طریقه
حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته هیزم کشی میکردی و در بازار مکه معظمه فروختندی
و نصف قیمت آن در تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی
روزی درویشان را طعام تنگ شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون طعام
تیار شد ان همه ایشان را دادند و خود [illegible] بعد ازان فرمود خواجه حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه تارک دنیا بحد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک بوریا و جامه دیگر

نبود چون وقت نماز شدی جانب مسجد میرفتندی و اهل خانهٔ ایشان در غله دان نشستندی
و ایشان آن چادر بر بدن پیچیده میرفتند و بعد از جماعت انتظار دعا هم نکردند چون
آنحضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانهٔ ایشان بهمان چادر نماز ادا نمودی و
حضرت صاحب در آن غله دان نشستندی روزی سلطان شمس الدین غوری حال آن
حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی متاع دنیا و جامهٔ پوشیدنی و طعام خوردنی نمی
دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال باین کردند سلطان عرضداشت اگر مرضی مبارک
ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
از دکان بقال موافق حاجت خود گرفتن خواجه صاحب بخانه آمده از اهلیهٔ خود مصلحت
پرسیدند زوجهٔ ایشان گفت در خانه به بینیم اگر چیزی موجود نباشد آنچه مرضی
مبارک ایشان باشد بکنند چون جستجو کردند قدری ریسمان یافت و گفت این را فروخته
میخوریم بعد از آن هرچه باشد باشد باز زوجهٔ ایشان گفت اگر روزینه سلطان
خواهید کرد نام ایشان از دفتر متوکلین محو کنند پس این سخن در دل آنحضرت پسندید
آمد و انعام سلطان قبول نفرمود بدانکه العزیز کاملان حق چنین بوده‌اند که با وجود امکان ترک کردند
بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رحمة الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بود مرا غسل آن
کس دهد که سنت عصر فوت نکرده باشد چون این خبر بسلطان رسید گفت الحمد لله که خدای
تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت عصر فوت نکردم بعد
از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون شیخ شهاب الدین
تولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی
آورد حضرت غوث الاعظم بر ران خود بنشاند و بروی نظر شفقت کرده فرمود انت
آخر المشهورین فی العراق حسب الفرمان آن حضرت بدرجهٔ کمال رسیدند و در

ذکر شیخ شهاب الدین

فتوحات بر شیخ شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار مهر زر از صبح تا شام
جمع شدی و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب هیچ درهم باقی نماندی بعد
ازان فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند و چون
آخر عمر ازان مایوس باشند باز اولاد خود را بآن شغل امر کنند یعنی هر صورت مقصود
انها ما سوی الله باشد و مردان خدا از هر دو جهان روگردانیده بیاد حق تعالی مشغول
باشند و محبت زن و فرزند از دل خود دور کنند بودن و نابودن اولاد یکسان و اگر فرزند
اگر باشد آنرا نیز براه مستقیم امر کنند بعد ازان فرمود طالبان حق را باید که در ترک
دنیا بسیار کوشش کنند زیراکه اصل همه بدیهاست رباعی ای طالب دنیا تو بسی
مغروری [illegible] عقبی تو یکی مزدوری [illegible] هر دو عالم [illegible] تو
طالب [illegible] بلکه عین النوری بعد ازان سخن در ذکر شیخ بهاء الدین عثمانی افتاد خواجه

ذکر بهاء الدین عثمانی

شمس العارفین بر زبان مبارک راند که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
بهاء الدین عریضه نوشت که سبب چیست که بعض اهل سلوک با وجود مال دنیا صاحب
تصرف میشوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند مدت خواجه حمید الدین گفت
جواب سوال من بوسیله الهام اظهار گردید که ای حمید الدین [illegible] تقوی چیزی دیگرست و
عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد همه جا نور ظهور او ببیند
اگرچه مال دنیا نزد آنحضرت بیشتر بود اما محبت او در دل ایشان هیچ نبود بعد ازان
فرمود خواجه بهاء الدین را هفت پسر و یک دختر بود چون وقت نزع آنحضرت نزدیک
رسید پسران خود را وصیت فرمود که تقسیم ترکه موجب شریعت دو حصه برای ولد و یک
حصه برای بنت مقرر است مگر شما را وصیت کنم که حصه همشیره خود را برابر حصه خود خواهید
داد پس بعد از وفات آنحضرت مال از نقود و غیره هشت حصه برابر تقسیم کردند هشتاد هشتاد
هزار مهر هر یک را حاصل شد خواجه صدر الدین که پسر کلان بودند همه مال در راه خدا

ایثار کردند و دیگر صاحب اوگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر بادشاه
وقت رسید جمیع آن مال ازان صاحبان غصب کرده زیر تصرف خود آورد
بعد ازان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بزبان مبارک راند که بعد
غصبیدن مال بمرضی آن حضرت گردید که ایشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون مار هست و منتر آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بعد ازان هم
درین محل سید الله بخش غزل شیخ بهاء الدین برخواند غزل

عقبی شکار گاه سگان سگان ما	دنیا چراگاه کمینه خران ما
جمله بشر کواکب افلاک انجمن	جبرئیل با ملائک از بندگان ما
عرش و کرسی زیر زمین قدم نهان	اسلام و کفر سوزم این مشتهان ما
ما خود خودی شدیم خودی در جدا	بیزار بد خدا که بی ما خدای
بشنو تو ای بهای سخنهای ای فرید	والله مکان وحدت دشیان ما

بعد ازان فرمودند شاه رکن عالم پسر مخدوم صدر الدین در مراتب فقر نهایت
کمال بودند چون از دار دنیا رحلت فرمود بسوی پای مبارک خواجه بهاء الدین
دفن کردند روزی خواجه بهاء الدین مریدی را بخواب فرمود که شاه رکن عالم را از طرف
پای من بیرون کنید بامر امکان دیگر دفن کنید زیرا که ترک ادب است روز دیگر شاه
رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز مکنند خود بخود از ینجا
نقل خواهم کرد شاه رکن عالم ازان جا نقل کرده در روضه شاه تغلق که برای خود تیار کرده
بود قرار نمودند جهت تصدیق این امر دست خود را میان او زیر زمین بیرون کرده
که بعض مردمان آن را معاینه کردند تا هنوز زیارت گاه آدمیان ست بعد ازان
سخن در مذمت کیمیا افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی از زبان مبارک
خواجه توسوی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست برانکه [illegible] دنیا

بعد از صد سال باصل خود عود کند یعنی ازان چیزی مانند مس وغیره که ساخته شود
بهمان عود کند پس چنین مکر و فریب محض حرام ست اگر کیمیا خواهی خدای را یاد کن که
همه کیمیا در قبضه تصرف اوست **بعد ازان** این بیت بزبان مبارک راندند بیت
پرستنده گر زره بندگی * کند چون تو بی را سر افگندگی ** درین عالم آبا و گرد و گنج
دران عالم آزاد گرد ز رنج * **بعد ازان** فرمود صوفی را باید که ظاهر و باطن خود را
موافق فرموده خدا و رسول دارد **و بعد ازان** فرمود اکثر مردمان درین زمان بمکر
و فریب کمر بسته اند که ظاهر آنها بصورت مومنان مینماید و در باطن کافر باشند بعد
ازان فرمود وقتی بسمت تونسه شریف میرفتم در موضع کیور والی شخصی را دیدم که
کتابت میکرد پرسیدم که چرا کتابت میکنی گفت پیش ازین بروضه حضرت سلطان
باهو برای حاجت خود نشسته بودم چون ازان مکان روانه شدم هر چیزی که نزد خود داشتم
بود دزد دزدیده پس خواستم که چیزی از اجرت بهم آورده پارچات و پاپوش تیار کنم گفتم
گاهی بزیارت حضرت سلطان باهو مشرف شده گفت آری روزی بزیارت آنحضرت
مشرف شدم فرمودند ای درویش بوقت صبح شخصی هنود پیش تو آید پس آنرا تعلیم علم
تا قوت روزی تو مقرر شود چون صبح بدید شخصی مسلمان نظر آمد درین امر حیران شدم
و تعجب کردم گفتم عجب زیرا که نظر اولیا الله بر باطن مردم میگذرد نه در ظاهر آن شخص فی الحقیقت از
قوم هنود باشد

مجلس دوم در ذکر تزکیه و تصفیه خواطر اربعه و حقیقت روح انسانی و جن ان

روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد نیازمند درویش و کریم بخش نومسلم و یاران دیگر نیز
حاضر بودند سخن در ذکر تزکیه نفس افتاد خواجه شمس العارفین فرمود تزکیه نفس اینست که از اوصاف
مذمومه مانند حب جاه و حب مال و بخل و حسد و حرص طعام و ریا و کبر و عجب و غصه
و حرص کلام دل را پاک کند و تصفیه دل آنست که از اوصاف حمیده مانند صبر و توبه و شکر و زهد و خوف
و رجا و حب الله و خلق و اخلاص و رضا بالقضا دل را منور سازد **بعد ازان** این بیت بر

زبان مبارک اند بیت دل ماکیتا پاک ملے بن پاکی پاک نه ملدا + تری من تهوتیان کجهه نهوی
کر پاک ذره یک دلدا + هرگز تهه نه اشنا سولی رخ چٹیان سکهنی سلدا + سیان
تال گهر بهر پو فاضل یکیسا کهگلدا + بعد ازان فرمود سالک را باید که در تزکیه نفس
سعی بلیغ نماید و خود را از هر کس کمتر داند و حب ما سوی الله از دل بیرون ساخته در اعمال
و عبادت حق سبحانه و تعالی مشغول باشد تا از لوث هستی موهوم مصفا گردد و جمال
حقیقی و انوار سبحانی در روی جلوه نماید همدرین محل حافظ امیر عرض داشت که سید
جلال قریشی التماس میدارد که این بنده را یکی از سگان خود دانسته گاهی یاد فرموده
باشند چونکه افعال و اقوال او نزد حضرت صاحب موافق نبودند در جوابش فرمود سالک را
باید که خود را بسگ تشبیه نده بلکه دران سعی کند که انسانیت حاصل شود بعد ازان
سخن در ذکر خیالات فاسده افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خواهش نفس بر سه قسمست
اگر آرزو لذیذ خوردن و نرم پوشیدن و حسین دیدن و جماع کردن بها آید این همه
آرزوهای نفس ست و چون آرزو کبر و خود پرستی و حسد و بغض و مثل آن پیدا شود
این همه آرزو شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و ترقی اعمال حسنه
باشد این آرزوهای شود این خطره ملکیست پس سالک را باید که از خواهش نفسانی و
شیطانی پرهیز نموده باوصاف حمیده موصوف شود بعد ازان حاضرین مجلس عرض
داشت که الحمدلله نهی طالع ماست که بخدمت ایشان مشرف شده باوصاف حمیده
و اذکار الهیه مشغول شدیم خواجه شمس العارفین فرمود این همه اوصاف که بر خود مبینید محض
عطای بخشش خواجه توسویت ورنه در من هیچ نیست سبحان الله که با وجود چنین کمالات
کسر نفسی میکردند و فرمودند هر که راه یافت از کسر نفسی یافت چنانچه شیخ عطار میفرماید
بعد ازان مولوی فخرالدین لاهوری عرض داشت که بباعث خیالات فاسده در نماز
و اذکار حضور و لذت نمی آید خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که درود و قبول دائم

نبندیشد اگرچه کار سلوک بجذبه موقوفست اما باید بهر وجهی که باشد ترک وظیفه نکند
زیرا که عاشق را در راه معشوق جان نثار کردنست **بعد ازان** این ابیات بزبان
مبارک راندند **ابیات** اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش * کار کن موقوف
آن جذبه مباش :. زانکه ترک کار چون نازی بود * نازکی درخور جانبازی بود *
یا قبول رد مبندیش ای غلام * امر را و نهی را مبین والسلام **بعد ازان** حاجی
غلام سرور ملتانی عرضداشت که اکثر اوقات خیالات فاسده بوقت وظیفه خواندن
می آیند چگونه کنم خواجه شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیامدندی هر یکی صاحب
ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت** اگر ژاله هر قطره دُر شدی
چو خرمهره بازارها پر شدی **بعد ازان** فرمود سالک را باید که بعد از خواندن
وظائف خصوصاً مسبعات عشر بجناب مجیب الدعوات دست بر داشته بگوید که ای
خداوند کریم بکرم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ثم آمین **بعد ازان**
شاه خدا بخش سنجری عرض داشت چنانچه از علائق ظاهری خلاص کرده اید همچنان
باطن من نیز از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگهدارید خواجه شمس العارفین
فرمود کمر همت باید بست و برای دفع خطرات اسم یا فعال صفتا دبار باید خواند و استغفار
هم درین باب اثر عظیم دارد و هم تصور کند که خدا تعالی بینا و داناست هر فعل که ازمن
صادر شود حق تعالی او را بیند و داند بین باین مطالع خود را از افعال ناشایسته و خطرات
فاسده شرمسار گرداند و دائم الحضور باشد علی هذا القیاس بهر فعل خواه نیک باشد خواه
بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد **بعد ازان** مولوی معظم دین یاره ها
پنج شش نان پیش حضرت صاحب نهاد خواجه شمس العارفین فرمود این چیست گفت چه
کنم هر چند محافظت ملازمان کشت کاری بکنم اما از دزدیدن باز نمی آیند این پاره های
نان شخصی فلان دزدیده اند فرمود این پاره ها آنرا بدهید و پند کنید تا ازین امر باز آید

انگاه فرمود عجب حیرانی ست که با وجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی
باز نمانند **بعد ازان** بهمینی فرمود اکثر مردمان بشامت نفس در ضلالت و
گمراهی می افتادند چنانچه ولی بلعم باعور و شیخ صنعان و برصیصا همدرین محل
غلام محمد سیال عرضداشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود بد عاء مریدی
خاتمه آنحضرت با یمان گردید **بعد ازان** فرمود در مجلس وعظ بلعم باعور هفتاد و چهار
موجود بودی و ده ده کاتب بر هر یک دوات از زبان وی حقائق و معارف اکھے
می نوشتندی با وجود این عرفان بشامت نفس گمراه شد **انگاه** فرمود این سه
مردمان بباحث الطاعت زنان بزمره گمرهان منسوب شدند حق سبحانه و تعالی از
شر ایشان محفوظ گرداند **بعد ازان** سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود بر زانوی چپ مکان خطره شیطانی ست و بر زانوی راست مقر خطره نفسانی
است و بر کتف راست جای خطره ملکیت و بر فضای دل خطره رحمانی ست سالک را
باید که هر سه اول را نفی کند و بر خطره رحمانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
غضب و فریب در دل آید این خطره شیطانی ست این را بلا نفی کند و چون خواهش
و حرص و شهوت خوردن و پوشیدن و مانند آن آید داند که این خطره نفسانی ست
این را هم نفی کند و چون طالب حسنات و خیرات باشد داند که این خطره ملکیست این
را هم نفی کند و خطره رحمانی که زیر پستان چپ محل وست این را اثبات کند تا خدای
تعالی ازین شرها محفوظ گرداند **بعد ازان** فرمود رسیدن بحضور محبوب حقیقی بسیار
مشکل ست تا آنکه از حرص و بخل خلاصی نیابی بمحبوب نرسی چنانچه بزرگی فرموده بیت
گل توحید نروید بزمینی که در و خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین ست همدرین محل
بنده عرض داشت که میان روح و نفس فرق چیست فرمود حقیقت نفس و روح یکیست
اما باعتبار اوصاف حمیده آنرا روح گویند و باعتبار امور ناشایسته آنرا نفس گویند و

فی الحقیقت این همه یکیست چنانچه بزرگی فرموده **مصراع** نفس و روح و عقل و دل
جمله یکیست ✽ بر همینی بزرگی فرموده **بیت** روح و دل اور جسم تینو ایک چیز ✽
فعل کی نسبت سے هوا ہمین تمیز **بعد ازان** فرمود عقل ظاهری حجابست پیش ذات
حق تعالی چون عقل ظاهری زائل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد **بعد ازان** فرمود نفس و روح فی
الحقیقت یک ذات اند اما گاهی آنرا نفس اماره و نفس لوامه و نفس مطمئنه میگویند و گاهی
روح و دل مینامند و این اختلاف اسما باعتبار اختلاف اوصاف اوست هر صفتی که بر آن
غالب باشد بآن موصوف گردد **آنگاه** فرمود دل این شکل صنوبری را نه گویند بلکه
آن چیزی دیگرست که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگی فرموده است بیت آدمی
آنست که دیدنی در روست ✽ محو گمان کرده یقین در وست ✽ گر بود این پیکر
گل آدمی ✽ نه بود در و دیوار ندارد کمی **بعد ازان** طبیب علی قریشی عرضداشت
که کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
بلکه آن از عالم امرست چنانچه خدا تعالی فرموده قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی و چون از جوهر
فانی بحکم کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نقل کند آنرا مرده میگویند و حالانکه از دار بدار
دیگر نقل میکند چنانچه در حدیث آمده اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللهِ لَا یَمُوْتُوْنَ بَلْ یَنْتَقِلُوْنَ
مِنْ دَارٍ اِلٰی دَارٍ **بعد ازان** فرمود بعض اهل الله بجناب حق سبحانه دعا خواسته اند
که خداوندا بوقت نقل روح من بیهوشی بکنی تا از شر شیطان ایمن باشم زیرا که مواخذه
افعال و اقوال مشروط بعقل است و هر چه در حالت بیهوشی صادر شود بران آخذ
نیست **بعد ازان** سخن در ذکر عقائد هنود افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان
مبارک راند عقائد هنود آنست که چون کسی میمیرد بقالب دیگر ظهور کند و این مسئله
را دلیل خود میدانند **بیت** [illegible] هشتصد و هفتاد قالب دیده ام ✽ همچو سبزه بارها روئیده ام

ذکر مرگ مردان عام و خاص

بعد ازان فرمود از ابیات مولانا روم معلوم میشود که مرگ مردان ظاهری یکبارست و صوفیان چند هزار بار بعد ازان باین ابیات اشارت فرمود ابیات

آن گروهی کز فقیری پی برند
صوفیان از صد جهت فانی شدند

صد جهت زان مردگان فانی ترند
مرده از یک روست فانی درگزند

مرگ یک قتل ست وین سیصد هزار
هر یکی را خون بهائی بی شمار

گرچه کشت این قوم را حق بارها
ریخت بهر خون بها آن بارها

هم چو جرجیس اند هر یک در سرا
کشته گشته زنده گشته شصت بار

کشته از ذوق سنان دادگر
می بسوزد که بزن زخم دگر

والله از شوق وجود جان پرست
کشته بر قتل دوم عاشق ترست

بعد ازان فرمود مولوی جامی نیز در مینا بامیفرماید بیت از خار خار عشق تو در سینه دارم خارها * یکبار میرد هر کسی بیچاره جامی بارها بعد ازان فرمود اکثر مردمان بر موت جامی رحمة الله علیه اعتراض میکردند و طعن میزدند و شیخ عبد الغفور که شاگرد ایشان بود بمسجد بطریق درویشی سکونت میداشت روزی بوقت سحر بروی حالتی پدید آمد که اعضای ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون علی الصباح نمازیان بمسجد در آمدند احوال شیخ عبد الغفور دیده متعجب شدند پس همان زمان اعضای آن جمع شده بصورت اصلی عود نمودند پس اعتراض مردمان بر موت جامی دفع شد بعد ازان سخن در حیاتی و مماتی اہل الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود نقل اولیاء الله همچون نقل شخصی باشد که از دار بدار دیگر نقل کند لهذا هر کس که با ایشان عداوت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هر کس که معتقد آنها باشد سعادت دارین بیابد پس همچون زندگان فیض ایشان باقی ست همدرین محل ملیب غلام علی قریشی عرض داشت که چون روح اولیاء الله نقل کند وجه در طاقت و قدرت باقی ماند فرمود

ذکر حیات و ممات اہل الله

چون که نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس لهذا همه کار ایشان مانند زندگان باشند

مرآت سی و سوم در ذکر زیارت قبور و امداد خواستن از اهل آن

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلطان محمود ناظر و میر مولوی غلام محمد گجراتی توسوی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندکه اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی بر قبور اهل الله برود جائز است که بسیار مردمان از قبور اولیاء الله فیض میابند چنانچه اکثر مردمان خاص و عام بجوار قبر فیض اثر خواجه معین الدین و حضرت غوث الاعظم بنشسته فیض یاب شوند بعد ازان فرمود رفتن بر قبور بروز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت است چون فاتحه خواند پشت جانب قبله کرده بنشیند و بگوید السلام علیکم یا اهل القبور تا آخره بعد آن فاتحه بطریق مسنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواهد جانب پای آن بنشیند و بگوید یا ای خداوند کریم بطفیل این بزرگ کار من آسان بگردان بعد ازان فرمود شهیدان میان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تر اند اگر شخصی بحضور ایشان مدد میطلبد بزودی قبول افتد بعد ازان فرمود چون صاحبزاده گل محمد پسر حضرت خواجه توسوی فوت شدند بهاول خان برای تیاری روضه صاحبزاده صاحب پانصد نفر مزدور و چهل نفر معمار بخدمت خواجه توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت کردند که مایان را بهاولخان جهت تعمیر روضه صاحبزاده فرستاده است فرمودند حاجت روضه نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضه مسمار شوند و هیچ نام و نشان آن بها باقی نماند بجز اعمال او پس آن معماران جانب بهاولخان عریضه نوشت که ساختن روضه حضرت صاحبزاده قبول نمی فرمایند هر چه حکم باشد بکنیم بهاولخان نوشت اگر ساختن روضه منظور نیست بنای مسجد شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد ازان فرمود سالک را باید که در اعمال صالح سعی کند قبر بهر وجهی که باشد باشد آنگاه این مصرع

برزبان مبارک راند مصرعه ستیان نال گھر بہر یو فاضل زیب کیا گھکل دا بعد
ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت باعث چیست که بعد از انتقال مردان
خدا فیوض آنها بدرجه کمال میباشد خواجه شمس العارفین فرمود چون اولیا الله از دار دنیا
نقل کنند از اوصاف بشری مجرد و منزه باشند و بحق سبحانه واصل شوند لهذا حرکات
و سکنات اوشان بدرجه کمال بظهور می آیند آنگاه فرمود اثر فیض اولیا تا مدت دراز
باقی ماند و میمن بعض مجاهدان عاملان تا حین حیات اوشان باشد که تسخیر مردان حصول
مرادات آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد بعد ازان فرمود زندی گل نام در
موضع اوچه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان به تسخیر
حاضر کرده بود و چون فوت شد اثر تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تاریخ وفات
او بلفظ رفض کوچ نمود مشهور است بعد ازان سخن در فیض رسانی
اهل قبور افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین اجمیر
تو سوی برای زیارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف ارزانی فرمود شخصی
را دید که رسن در گلو انداخته میگوید ای خواجه خواجگان یکصد و بیست و یک عدد بکر
دوازده ساله میخواهم ورنه میمیرم بعد از چند روز شخصی درویش صورت آمده مبلغ
یکصد و بیست درم داد و رفت باز زنی هنود بیامد و گفت ای مرد با من نکاح کن گفت
عمر تو چند سال است گفت سیزده سال گفت ترا نمی خواهم که سوال من دوازده سال
است باز بعد از چند روز زنی دیگر حاضر آمد و گفت با من نکاح کن گفت عمر تو چند است
گفت سیزده سال گفت مارا با تو چکار سوال من دوازده ساله است الغرض حضرت
سجاده نشین صاحب مراجعت نمود و همراه اوشان روانه شد آنحضرت فرمود عجب
عشق میدارد که بار بار دوانده شده گفت نروم اما کاری در پیش است آنرا تمام
کرده باز خواهم آمد و بهان سن خواهم دیخت آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا

فیض رسانی کمال می‌باشند هر کس که بحضور ایشان برود خالی نماند بعد ازان
فرمود مرگ بر دو قسم است اختیاری و اضطراری اختیاری آنست که باختیار خود از
بشریت بگذرد و این بجز صحبت شیخ کامل نمی‌شود و مرگ اضطراری مشهور است"
بعد ازان جمع آدمیان خورد و کلان باشندگان موضع سیال شریف بحضور خواجه
شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب تنگی معاش نهایت لاچار شدیم دعا
خیر فرمایند تا ازین مفلسی رهائی یابیم خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند افسو
ست که مردمان اطراف در ینجا آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن
اوراد مشغول شوند اما میان شمایان تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب حق تعالی
متوجه باشید و در ادای صلوٰة پنجگانه و روزه و غیر عبادات ثابت قدم باشید اگرچه
خدا تعالی بسبب گناهان روزی کسی بند نمی‌کند اما بسبب شامت اعمال ذلت و قلت
بران نازل کند شمارا باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوٰة پنجگانه قائم باشید و از
حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق چست و چالاک
باشید یقین است که ببرکت حسنات از جمیع بلیات رهائی یابید بعد ازان
بسوی محمد نعیم مکهڈوی متوجه شده احوال باشندگان مکهڈ شریف یک بیک پرسید
گفت از هم صحبت شمایان هیچ کس زنده نماند دم سرد برآورده این مصرع بزبان
مبارک راند مصرع پهر پهر پور لنگائے لوکاں ملک الموت مهانی بعد ازان
فرمود سه عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کرنا حضرت اسرافیل علیه
السلام سکونت کرده اند و ازان هزار در هزار بسوی رحم هاے زنان سفر
کنند دوم اهل رحم که ازانجا بعالم شهادت نقل کنند سوم اهل [illegible] که بسوی عالم برزخ میروند

مرآت سی و چهارم در ذکر بیعت و فضیلت آن و خواستن فیض از بزرگان سلسلهٔ دیگر

بعد جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سید فضل شاه و مولوی احمد یار و

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرضداشت که
بیعت بر چند قسم ست خواجه شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع ست بیعت
جهاد و بیعت توبه بیعت جهاد آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم عزم جهاد مکه کرد مسلمانان زیر درخت مغیلان بیعت کردند و آنها عهد بستند که با
قوم قریش حرب کنیم و تا وقت مرگ باشیم و هم این بیعت کنندگان را خدا تعالی
تعریف ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت توبه آن ست که
جمیع اصحاب بیعت کردند و بر استقامت امر و نهی آنها عهد گرفتند چنانچه در حدیث
آمده که روزی رسول علیه السلام جلوس فرموده بودند چند از صحابان کبار بگرد آن
سید مختار نشسته بودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انهارا فرمود بَايِعُونِي عَلَى
أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ شَيْئًا تا آخر و همچنین در قرآن مجید می آید قوله تعالی يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْئًا الی آخره
هم درین محل بنده عرضداشت که مفسد بیعت چیست خواجه شمس العارفین رض
فرمود حکم تمثیل نکاح ست یعنی چنانچه نکاح بارتکاب کبائر فاسد نشود مگر بکفر و طلاق
بیعت هم بارتکاب کبائر فاسد نگردد الا بکفر و فسخ اعتقاد مرید بعد از ان سخن در
فضیلت بیعت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که بیعت کردن با پیران طریقت
و مشایخان حقیقت باعث حصول حسنات و وسیله نجات ست چنانچه خدا تعالی
در حق آنها فرموده قوله تعالی وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا هم درین محل حکایت خواجه معین الدین بر زبان مبارک راندکه
در فوائد الفواد می نویسد که حضرت معین الدین را عادت بود که بر هر جنازه همسایه
رسیدی و اکثر اوقات تا قبرستان نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی بران قبر

ف ذکر بیعت توبه

ف ذکر مفسد بیعت

ف حکایت خواجه معین الدین رض

بمراقبه بنشستی روزی شخصی از مریدان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد خواجه
معین الدین رح بعد ادای جنازه تا قبر او رفتند بعادت معهود بران مراقبه بنشستند
و حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
از جای خود دهشت خورده برخاست و گونهٔ مبارک ایشان متغیر شد و بعد از ساعتی
چهرهٔ مبارکش بحال خود آمد و گفت که بیعت عجب چیزیست حضرت قطب الدین عرض
داشت که عجیب حال مشاهده کردم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغیر گرفته بعد از
زمانی بحال خود آمد موجب این معلوم نگردید آنحضرت فرمودای قطب الدین چون
مردمان این میت را دفن کرده بازگردیدند دو فرشته برای عذاب این میت آمدند
خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصا در دست
گرفته آمدند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مریدان ماست عذاب مکنید گفتند
این مرید خلاف راه ایشان بوده فرمود اگرچه خلاف راه ما بود لیکن دست خود در دامن
این فقیر زده بهست حکم آمد ای فرشتگان این را بگذارید بطفیل پیر او گناهان آن بخشیدیم
پس ای عزیز بیعت طریقت چنین بکار آید اغلب کار شناخت ربوبیت از و حاصل
شود و بعد ازان صاحبزاده محمد دین صاحب عرضداشت شخصی که از پیر خود موفق
نباشد ازان بیعت کردن جائزست یا نی فرمود جائز نیست اما اگر مردی زاهد و عاشق
باشد اگر فیض او جاری گردد تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر باده
فروشی میکردی و آخر الامر ازان پیشه توبه کرده بحق مشغول شدند تا آنکه شش نفر
اولیا نامدار متوجه ایشان شدند در همین جا گفته اند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت ترا
چکار دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد همدرین محل شخصی ضعیف العمر عرض
داشت که بسبب مفلسی نهایت لاچار شدم مراد ربیعت خود در آرید تا ازینحالت رهائی
یابم خواجه شمس العارفین فرمود بیعت عهد بستن است بخدا تعالی در امر و نهی نه برای حصول

دنیا **بعد ازان** سخن در ذکر بیعت منصور رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که حضرت منصور اول بحضرت جنید بغدادی رحمة الله بیعت کرده بود بعد ازان
به بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی هجویری گنج بخش رحمة الله علیه در کتاب کشف المحجوب
مینویسند که شیخ منصور عاق پیر خود است دعا گو عرضداشت کرد شیخ منصور مردی عارف
بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت را لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
بی کنار انتها ندارند پس این قدر پلیدی گناه در دریای عمیق هیچ قدر ندارد چنانچه شیخ
سعدی میفرمود مصرعه دریای فراوان نشود تیره بسنگی **بعد ازان** فرمود مردی
بی اعتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر بکند باز باغوای نفس و شیطان منکر او گردد
پس چنین شخصی را ترک بهتر ست اگر چه ازین طریق بی بهره ماند اما از شناعت انکار بزرگان
محفوظ باشد چنانچه بزرگی فرموده **بیت** گذاری صدق اخلاص و یقین در رهِ مردان
مرو جای نشین **بعد ازان** سخن در ذکر بیعت شدن خواجه تونسوی افتاد سید بخش
عرضداشت کرد اکثر مدت طریقه خواجه مهاروی رحمة الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
قریه حاجی پور آمد و رفت میداشتی خواجه شمس العارفین فرمود درین امر حکمتی بود که در وقتی
حضرت خواجه نور محمد مهاروی بخواب آرام کرده بودند چه بینند که از جانب کوهستان
شاه باز پروازکنان در دام من گرفتار آمد و الهام شد که باعث آن عزت و حرمت تو
زیاده تر گردد پس آنحضرت بامید حصول آن شاه باز بسوی کوهستان آمد و رفت میداشتی
و در جستجوی آن شهباز سعی می نمودی تا آنکه روزی در قریه اوچه سید جلال حضرت خواجه مهاروی
آمده بودند و حضرت خواجه تونسوی بخدمت قاضی محمد عاقل طالب علمی میکردند همراه استاد
صاحب بحضور حضرت خواجه مهاروی مشرف شدند چون آنحضرت بسوی خواجه تونسوی
نظر کرد دانست که آن شهباز که در خواب دیدم همین ست پس آن را دست گرفته در روضه
حضرت جلال بخاری نشسته بیعت کردند باز بسوی حاجی پور رفتند **بعد ازان**

بیعت شدن خواجه تونسوی

حکایت مالک

برین معنی حکایت فرمود که روزی مالک خواب دید که آفتاب از چاه کنعان طلوع نمود
بصندوق سن داخل شد و ابر مروارید از جانب مغرب بیرون آمده باریدن گرفت چون بیدار
شد از معبّر تعبیر پرسید گفت تعبیر خواب تو بسا خوبست اما بدون اجرت نگویم مالک شش
دینار پیش آن نهاده عرض مطلب خود خواست و گفت غلامی بی‌مثل و بیش قیمت بدست تو
آید و بطفیل او بسیار مال یابی و تعبیر ابر مروارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
را از تو بعوض مروارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشه سوداگری
اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنعان کاروانان می‌آمدند و حضرت یوسف
علیه السلام را بدست مالک سوداگر فروختند پس بعد ازان پیشه سوداگری بگذاشت و مال

ذکر مولانا فخر الدین

بسیار بعوض آن یافت بعد ازان فرمود روزی مردی دهقان بخدمت مولانا
فخر الدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌دارم و شراب
می‌نوشم و زنا میکنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم مولانا فرمود باین همه قبول کردم
مگر یککار مرا تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد ازان آز بیعت
کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه میرفت اهل شرابخانه گفتند خوش آمدید شراب
سرخ و مصفا برای شما تیارست خان صاحب گفت اگر شراب نوشم وضو فاسد شود بعد ازان
نزد لولیان برفت ایشان نیز تعظیم کردند و گفتند بیائید برین چارپایی بنشینید جای نصاحب
ونهست اگر درینجا بنشینم آب منی خواهد آمد وضو فاسد شود پس ازانجا نزد مسجد آمد و جماعت
می‌شد در دلش آمد اگر بجماعت نماز بگذارم سعادت نماز بی‌تکلف حاصل شود پس همان وقت
نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذموم باز ماند و سعادت دارین بباعث بیعت آن

ذکر بشارت ...

حضرت حاصل کرد بعد ازان فرمود خواجه قطب الدین اوشی پیغمبر ملتفت که مرا بارها تعف
خبر داده است که جمیع مریدان حضرت گنج شکر تا قیامت داخل بهشت شوند درا تنار
دعاگو عرضداشت که در سیر الاولیا نوشته دیدم که روزی شخصی بخدمت خواجه گنج شکر

آمد و گفت که روزی شیخ بهاء الدین منادی کرد هر آنکس که روی من به بیند بهشتی
خواهد شد چون این سخن خواجه فرید الدین بشنید فوراً در حالت شدند و گفتند هر آنکس که
باین روش بیعت کرد با اولاد و مریدان من دست ارادت داد او بهشتی باشد

فائده در بیعت اهل قبور

بعد ازان بنده عرض داشت که با اهل قبور بیعت جائزست یانی خواجه شمس العارفین
فرمود با اهل قبور بیعت جائز نیست اگر با اهل قبور بیعت جائز بودی با قبر فیض از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بهترست که سردار همه مخلوق اند **بعد ازان** فرمود اگر
برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اهل الله برود جائزست زیراکه بسیار حاجات
از طفیل آن حاصل شوند **بعد ازان** غلام احمد جهرکانی عرض داشت که بیعت کردن

فائده در رفتن بخدمت بزرگان سلسله دیگر

با چند بزرگان جائزست یانی خواجه شمس العارفین فرمود جا بجا بیعت کردن نزد اهل فقر
نحس و ناجائزست مگر وظیفه گرفتن و فیض حاصل کردن مستحسن و بهترست **بعد ازان** دعا
گو عرضداشت که رفتن بخدمت بزرگی سلسله دیگر چگونه است فرمود طالب صادق را باید که
تصور شیخ خود کرده برود و نسبت او را نسبت پیر خود داند و آنچه ازو حاصل شود داند
که به برکت و عظمت پیر منست و اگر چیزی حاصل نشود در حق او هم بدگمان نشود
بهر آنکه اکثر مردمان بحضور بزرگان می آیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بحضور حضرت رسالت پناه صلی الله

فائده در ترتیب بیعت کردن

علیه وسلم مشرف شده صدق آورد و بمرتبه اعلی رسید و ابوجهل با وجود مشاهده معجزات
کذب آورد و از سعادت ایمان محروم مانده بجهنم رسید **بعد ازان** سید گلاب شاه
اورنگابادی عرضداشت که ترتیب بیعت با مرید چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود مرید
را پیش خود بنشاند حال او دریافت کند و دست خود بر دست راست او نهاده سورهٔ
فاتحه و پنج آیت اول از سورهٔ بقره و آیت شهد الله تا حکیم و آیت مبایعت تا عظیما و درود
شریف یکبار خواند بر دست او دم کند تا بروی و سینه خود بمالد و بعد ازان وظیفه موافق حال

او ارشاد کنند و در بیعت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو با این عاجز و به شیخ این عاجز و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که وجود خود را بر شریعت مصطفوی و روح خود را بمحبت الهی مستقیم داری

مجلس بیست و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و طاعت و آداب و تصور آن

روز دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید احمد پوتهوهاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آن است که مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند خواجه شمس العارفین فرمود پیر آنست که مرید خود را غنا قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته بمحبت الهی مشغول گرداند نه آنکه بمال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب می آید که دنیا را آنحضرت صلی الله علیه وسلم جیفه فرموده و دوستان خدا نیز ازین احتراز نموده پس پیر برای اهل دنیا مخالف رای اهل الله است **بعد ازان** فرمود پیر در لغت آنرا گویند که موی او سفید باشد و در اصطلاح صوفیه پیر آن است که قلب او از اوصاف مذمومه پاک شده با اوصاف حمیده منور باشند بعد ازان سخن در ذکر اطاعت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که در متابعت پیر خود بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و نشستن چه در خوردن و آشامیدن **بعد ازان** شش نفر از مجاوران روضه خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی آمدند و سرگروه ایشان پنج یا شش خربوزه پیش آنحضرت نهادند و دستاری نیز بر سر حضرت صاحب پیچیده بر کرسی نشست غلام محمد درویش گفت عالمان و سیدان جهت رعایت آداب حضرت صاحب بر زمین می نشستند و ایشان بالاتر نشسته اند ازین سخن خشمناک شده میگفت که این همه خواجگان از خانه های ایشان فیض یافته اند ما را چه ترک ادب **بعد ازان** فرمود سیدان هر چند متواضع شوند اما بزرگی ایشان زائل نمی شود و همین طور علما تا علم خود را ظاهر نکنند قرار نگیرند **بعد ازان** فرمود مرید را باید که متابعت شیخ خود در همه

متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانند چنانچه در حدیث آمده الشیخ فی قومه کالنبی فی امته **بعد ازان** سخن در تاکید گرفتن پیر افتاد فرمود بغیر پیر بمنزل مقصود نمی رسد که در مثنوی معنوی آورده شخصی که بی پیر براه سلوک رود مانند آن شخصی ست که آهن سرد را بکوبد و هیچ حاصل نشود تا انگاز داؤد علیه السلام نیاموزد چنانچه در مثنوی آورده **بیت**
پیر را بگذین که بی پیر این سفر ٭ هست بس پر آفت و خوف و خطر ٭ و دیگر جا **آمده**
پیر باشد نردبان آسمان ٭ تیر پران از که گردد وز کمان **بعد ازان** ذکر ترقی حسنات مشایخ و استاد افتاد فرمود ثواب اوراد و اشغال که مریدان می یابند همان قدر در نامه اعمال شیخ او می نویسند و همان قدر که هر دو را حاصل ست بنام شیخ بالا رقام نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام درجه بدرجه زیاده میگردد مثلاً مرید را اگر یک نیکی نویسند بنام شیخ او دو نیکی نوشته شود و پیر سوم را چهار نیکی و شیخ چهارم را هشت و پنجم را شانزده و پیر ششم را سی و دو نیکی نوشته شود و علی هذا القیاس حسنات مشایخ بیشتر شوند **بعد ازان** سخن در ذکر صلاح صفات باطن و پوشیدن کلاه افتاد درین محل میان احمد خوشابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدمت آنحضرت حاضر شد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که در اوصاف باطن سعی نماید ظاهر چه باشد باشد زیرا که درویشی بر لباس ظاهر موقوف نیست آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت**
حاجت بکلاه چهار برگی داشتن نیست ٭ درویش صفت باش کلاه تتری دار
بعد ازان ذکر کلاه چهار برگی افتاد فرمود بعض مردمان می گویند که حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه وقت وصال کلاه خود بمریدان خویش داده وصیت فرمود که چون شخصی باین علامات درین جا بیاید این کلاه من او را باید داد پس بعد از چند مدت خواجه فرید الدین گنج شکر قدس سره در بغداد رسیدند و درویشان آن علامات در ایشان معاینه کردند مگر کلاه حواله شان نکردند چون آنحضرت از شهر بیرون رفتند کلاه موصوف

ذکر ترقی حسنات مشایخ

ذکر پوشیدن کلاه

شمس العارفین فرمود بهتر ست لیکن مرید را باید که متابعت اقوال و افعال و اشغال حضرت [illegible]

خود بخود بهوا پریده بر سر ایشان آمد **بعد ازان** فرمود که این ذکر موجب کتاب فوائد الفواد
درست نیست زیرا که دران می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
در مطالع کتابے مشغول بودند و دران وقت کلاه چهار ترکی بر سر آنحضرت داشته بود
پس ازین واقع معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین الدین
را عطا کرده باشد **بعد ازان** فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بداونی رضی الله تعالی عنه
برکناره حوض نماز میخواند شخصے آمد و گفت که شاید این نمازے از مریدان بهاوالدین باشد بعد از
نماز فرمودند من از فریدینی ام تو بکدام علامت مرا از بهاوالدینی می شناسی گفت مریدان
بهاوالدین همین طور دستار می بندند پس همان ساعت خواجه محبوب الٰهی دستار خود را
فرو کرده بطریق خواجه فریدالدین گنج شکر بر گرد اگرد سر گردانیده بندند که آنرا پیل گوشه
میگویند درین اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
دیدم که بروز جمعه حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
بلا سنجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد خواجه صاحب آنرا دیده واپس کرد و گفت که این
کلاه مخالف کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من سنجاف داشت(؟) بود
انگاه فرمودند عجب متابعت ست که بقدر موی از اتباع شیخ تجاوز نمے کردند **بعد
ازان** سید خدا بخش و نیاز درویش بوسیله مولوی معظم دین صاحب عرض داشت
که حال ما بسیار خراب ست تا آنکه رضامندی ایشان نشود ما را هیچ حال نسبت خواجه
شمس العارفین فرمود راضی خواهم شد مولوی صاحب باز عرض داشت که چون بصیغه
مستقبل رضامندی را اقرار دادازین معلوم شد که در رضامندی ایشان دیر ست
فرمودند اگر ایشان بر گفته من عمل کنند ما هم راضی باشیم **بعد ازان** صاحبزاده
معظم دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود شریف باین
طریق میخواند اللهم صل علی محمد و علی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمود حضرت

مولانا و استاذنا مولوی محمد علی مکهڈوی رحمة الله علیه نیز بجا لفظ و علی آله و علی شیخنا
میخوانند روزی عرض داشتم که علی شیخنا گفتن چه حاجتست زیراکه در حدیث کل
تقی و نقی فهو آلی همه متقیان داخل اند حضرت استاذنا فرمود اگرچه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
از تعمیم بهترست **بعدازان** درین اثنا بنده عرض داشت که فنا فی الشیخ چیست خواجه
شمس العارفین فرمود در صورت پیر خود چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
خود را نداند بلکه صورت پیر و مرید یکی گردد **بعدازان** مناسب این حکایت فرمود که
چون شیخ بهاء الدین بخدمت شیخ شهاب الدین مشرف شدند در ریاضت و عبادت
از همه مریدان آن شیخ سبقت بردند که روزی شیخ شهاب الدین و بهاء الدین یکجا
نشسته بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود که شهاب الدین کدام ست و بهاء الدین
کدام ست سبحان الله که درجه اتحاد پیر و مرید چنان بکمال رسید که صورت هر دو یکی گردید
بعدازان فرمود روزی شیخ شهاب الدین چند مرید از جهت بریدن کاه دانه ساخت
هر یک کاه سبز برید اما شیخ بهاء الدین گیاه خشک برید پیش شیخ حاضر کرد شیخ فرمود باعث
چیست که تو خشک بریدی و دیگران سبز گفت که از کاه سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نه بریدم
دیگران پرسیدند که شما هم شنیدید گفتند نه **بعدازان** همدرین محل سیر عرض
داشت که چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیر خود ظاهر کند یا نی فرمود مرید صادق را
اظهار کردن حاجت نیست خود بخود مدد پیر بهر حال مرید را شامل باشد چنانچه در مثنوی
معنوی مینویسد **بیت** دست پیر از غائبان کوتاه نیست ٭ دست او جز قبضهٔ الله نیست
بعدازان سخن در ذکر محبت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که محبت
پیر خود بر غیر مقدم دارد آنگاه بر همین معنی حکایت فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی بقصد
وجهی تن از درویشان صاحب شغل سکونت میداشتند و یکی از مریدان خاص مولوی
قادر بخش از آن حضرت حضرت یافته برای حصول علم جانب هندوستان برفت در

شخصے آمد مردی توانگر حال و پرسیده بخانه خود برد و دختر خوب شکل زیور زر پوشیده
بگفت مرصع قرآن مجید میخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
روپیه جاگیر میدارم آن هم ملک ایشان ست مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم میروم
بعد از تحصیل علوم هرچه مرضی ایشان باشد بجا آرم و چون بعد از تحصیل علوم مراجعت
نموده بخدمت حضرت تونسوی آمد بمجرد صحبت آنحضرت محبت آن زن در دلش نماند
و باقی عمر بعشق پیر بگذرانید **بعد ازان** روزی کسے حاجی غلام سرور ملتانی آورده فرمود
چه سعادت که بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدی اما باید که در اذکار و اشغال
سعی بلیغ نمائی تا حب حرمین شریفین و اهل آنها قوت گیرد که ثمره همه عبادت حب الله
و حب رسول الله است **انگاه** فرمود محبت و اطاعت پیر عین محبت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ست و هم مرید را باید که در ذات پیر هستی خود را محو کرده ظهور ذات
حق و رسول علیه السلام را بیند چنانچه بزرگے فرموده **رباعی** چونکه ذات پیر را کردی قبول
هم خدا در ذاتش آمد هم رسول * گر جدا بینی ز حق تو خواجه را * گم کنی هم متن و هم دیباچه را
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود پیر پرستی نزد ارباب ظواهر بت پرستی ست و
نزد مردان حقیقت عین حق پرستی ست غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پرستے
چیست فرمود آن مرتبه فنا فی الشیخ ست و فنا آنست که جمیع اخلاق و اوصاف مرید
باوصاف شیخ خود مبدل شوند بلکه کمال فنا آن ست که صورت و سیرت او عین صورت و سیرت
پیر گردد **بعد ازان** سخن در ذکر تصور شیخ افتاد خواجه شمس العارفین فرمود طالب صادق
را باید که تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی ازان جلوه نماید چنانچه بی بی زلیخا در عشق
یوسف علیه السلام بیقرار شد و در خواب سوم الهام شد **مصراع** عزیز مصرم و مصرم مقام ست
ازین بی صاحبه را تسکین خاطر حاصل شد لهذا عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
کرد آخرالامر حسب گمان آن صاحبه محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود و اصل گردید

همین مثال برای سالکان راه خدا کافیست **بعد ازان** صاحبزاده محمد دین صاحب
عرض داشت که شخصی جانب تونسه شریف قصد سفر میکرد اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
بنویسند خواجه شمس العارفین فرمود محض برای رضامندی صاحبزاده الله بخش سجاده نشین
نوشتن امر ضروریست ورنه حاجت نیست واین بیت برزبان مبارک راند **بیت**
ما بوی پیرهن را در جان ذخیره داریم + شاید ز مصر نایدامروز کاروانی + یعنی تصور
صورت خواجه تونسوی در دل من قرار گرفته ست بجز محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
چنانچه بزرگی فرموده **بیت** دلم خانهٔ مهر یارست و بس + ازان می نگنجد درو کین کس
پس ای درویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیر خود باش تا ذات حق ترا جلوه
نماید چنانچه بزرگی فرموده **بیت** گر بجوئی ذات حق را صورت مرشد ببین + عاشق
شو ذات حق را اندر ان روشن ببین + **بعد ازان** مولوی محمد احسن صاحب سکنه
سیکی ڈهوک و مولوی عالم دین از تونسه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت خواجه شمس
العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر ازانها پرسید گفتند این قدر
مسافت ضعف تو جه ایشان بمدت شش روز رسیدیم خواجه شمس العارفین فرمود آفرین
که باوجود ضعف پیری چندین منازل سخت قطع نمودید همدرین **محل** مولوی غلام محمد
سنه گد کهتی این بیت خواند **بیت** دست پیر از غایبان کوتاه نیست + دست او
جز قبضهٔ الله نیست + بعد ازان حضرت صاحب این بیت برزبان مبارک راند **بیت**
چون مدد پیر مرا گشت یار + نیست مراحاجت آمرزگار + **انگاه** فرمود شخصی بخدمت
حضرت خواجه تونسوی عرض داشت در بین بیت اعتراض نمود که بجای لفظ آمرزگار
آموزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود خواجه موصوف در جوابش فرموده ای عزیز
چون انسان کامل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس میان آمرزگار و
آموزگار هیچ فرق نماند در همه حال ظهور خدا تعالی بیند چنانچه خواجه معین الدین فرموده است

صفات و ذات چو ان هم جدا نمی بینم * بهر چه می نگرم جز خدا نمی بینم **بعد ازان**
دعاگو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود خواجه شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
پیش خود دارد یا در دل تصور کند و یا بر خرقه مانند برقعه پوشد الغرض بهر طوریکه میسر شود صورت
شیخ را نگهدارد و در حالت خوردن خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور پیر خالی نباشد
بعد ازان دعاگو عرض داشت که چون تصور نفی ما سوای الله کرده پس اثبات ذات
حق تعالی کند یا ذات شیخ خواجه شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفی کند و شیخ را مظهر ذات
دانسته اثبات کند بهمدرین **محل** فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نهایت نافع است
بعد ازان مولوی محمد عظیم ساکنه کنگال عرضداشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
حکم چیست فرمود جائز ست که پیش امام تصور نموده سجده کند **بعد ازان** بنده عرض
داشت که تصور شیخ بوقت وظیفه ضرورست یا در همه اوقات خواجه شمس العارفین
فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و وسواس شیطانی رهائی یابد بعد
ازان فرمود تصور نعمتی ست عظمی و سپر ایست از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر کامل
حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود **بعد ازان** فرمودند مردی بر زنی عاشق بود آن
زن نیز بسوی او التفات کرد تا آنکه آهسته آهسته با و گفتگو شد و بعد از چند مدت با و ملاقی شد چه
بیند که شیخ او میان ایشان استاده است چون صورت پیر را دید فوراً از زنا اگذاشته برگشت
درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاضل تر اند یکی ذکر حق و دوم تصور پیر خواجه
شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق ست چون برین دو امر کسی استقامت کند زود
بمقصود رسد **بعد ازان** صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت در ان سالی که من همراه
شما در تونسه شریف رفتم چون ایشان به آستان خواجه تونسوی رسیدند شخصی نیز رفتار
بیقرار بر شما نظر بسته میآمد چون ایشان از آستان گذر کرد از کسی پرسید که ایشان کدام
کس اند گفتند حضرت صاحب سیال شریف والا اند گفت من صورت حضرت خواجه تونسوی

دانسته پی ایشان دیده ام و جمیع اعضا ایشان بمشابه آنحضرت دیدم همدرین محل
فرمود آنذات بمثل بود مورچه با سلیمان چه نسبت دارد **بیت** هر گدای مرد سلطان
کے شود مو پشهٔ آخر سلیمان کے شود همدرین محل مردی امیر کبیر مرید خواجه توسوی
بخدمت خواجه شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار بگریست خواجه
شمس العارفین فرمود ای برادر گریه مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بمشابه صورت خواجه
توسوی می بینم لهذا بی اختیار گریه میکنم پس ای عزیز از بسیار مردمان تصدیق نموده
که میان صورت خواجه سیالوے و خواجه توسوی فرق نمانده بود **بعد ازان** فرمود زنے
از قریه سیال بخدمت خواجه توسوی رفت و آنحضرت بر مصلی غلطیده بودند چون نظر کرد
وچه می بیند که گویا توده زر بر مصلی افتاده است صاحبزاده موصوف عرضداشت که
بزرگان بعض اوقات بصورت دیگر ظاهر می شوند خواجه شمس العارفین فرمود بلی وقتی
خواجه توسوی در قریه اجودهن بر عرس حضرت گنج شکر رفته بودند بمحل وسیع مجلس سماع
آراسته کردند و حضرت خواجه توسوی بسوی روضه متبرکه متوجه شده نشستند و مولوے
علی محمد پیش امام و من جانب جنوب نشسته بودیم و باعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
نظر نمی آمد چون محفل سماع روشن گشت صاحبزاده نور محمد مهاروی را جذبه شد و خدا بخش
لانگری بلغات بر داشته بخدمت آنحضرت حاضر بود و حضرت صاحب ازو چند مبلغ
گرفته دست بالا کرده بقوالان میدادند چون بسوی دست مبارک آنحضرت نظر کردم گونه
مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچه انوار تجلیات ازو شعله می زدند چون این پیش محمد علی
امام اظهار کردم گفت این چه می بینی بیشتر ازین تجلیات نورانی از ایشان روشن بوده
بعد ازان فرمود مردی بت پرست در ولایت خراسان رفت و شخصے از قوم افغان
با و مقابله کرد و تیغ کشیده بسینهٔ او بزد و چنان آواز برآمد که گویا بر سنگ سخت زده است
چون سینهٔ او بشکافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاه فرمود تصور بت در دل خود چنان

بست که صورت معبود در سینهٔ او پیدا گشت **آنگاه** فرمود خیال را چنان تاثیر ست
که معبود خود در سینهٔ او پدید آمد **بعد ازان** فرمود اگر مرید صادق تصور شیخ چنان میکند
که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطالع ذات در صورت پیر کند بمقصود حقیقی
خواهد رسید آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند **بیت** زلیخا از زلیخائی رمیده
ازان صورت بمعنی آرمیده * **بعد ازان** سخن در آداب پیر افتاد دعاگو عرضداشت
که آداب شیخ بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
نوشته اند اما معلم آداب عشق ست هر چند که عشق بیشتر باشد آداب محبوب خود بخود معلوم
شوند هم درین محل عرضداشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
ترک ادب ست آنگاه فرمود مردی مرید خواجه تونسوی بفاصله شش کروه از تونسه شریف
سکونت میداشت و همیشه صلوة جمعه در تونسه مقدسه میگذارد و شب شنبه همانجا گذاشته
بار تا موضع خود پس پا پی میرفت باز **عرضداشتم** که آداب پیر حاضر و غایب چگونه اند
فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و مماتی یکسان اند چنانچه مولوی جامی فرمود
غزل یار رفت از چشم لیکن روز و شب در خاطر ست * گر بصورت غایب ست اما بمعنی ظاهر ست
عشق اند ظاهر و باطن نه بیند غیر دوست * پیش اهل باطن این معنی که گفتم ظاهر ست
در حضور دوست هر جانب نظر کردن خطاست * یکزمان حاضر نشین ای که جانان حاضر ست
بعد ازان بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات سلوک
و شوق بسیار ترقی در نفس خود می یابم و چون از حضور فیض گنجور مهجور شوم آنحالت نسبت
حضور کمتر گردد باعث چیست فرمودند تعجب نیست که حضور و غیبت یکسان نباشد بلکه
ما را نیز همچنین بودی که چون از حضرت مولانا خواجه تونسوی رخصت شده بخانه خود آمدی
نسبت حال سابق لذت و ظالف کم می شد **آنگاه** فرمود چون شوق تنزل واقع شود
در صحبت نیکان با بنشست مطالع کتب سلوک و توحید باید کرد تا به برکت ایشان ترقی نیز گردد

بعد ازان سخن در قدم بوسی افتاد سید محمد شاه نام بخدمت خواجه شمس العارفین رہ
آمده قدم بوسی کرد مولوی محمد جان بسوی آن دید فرمود چنین قدم بوسی در شریعت
جائز نیست زیرا که مشابه بسجده شود و سجده مر آن ذات حقیقی را شایانست همدرین محل
بنده عرض داشت که درین مسئله چه حکم است خواجه شمس العارفین فرمود چون حق سبحانه و تعالی
جمیع ملائکان را حکم داد که آدم علیه السلام را سجده کنید آنکسان که سجده کردند مقبول شدند
و کسی که انکار کرد مردود شد زیرا که آن سجده مر آن حق را بود لیکن همچنین اولیای کرام و صوفیه
عظام قائم مقام انبیا علیه السلام اند چنانچه در حدیث آمده است الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته اگر شخصی پیر خود را مظهر ذات حق دانسته قدم بوسی کند جائز است بزرگی فرموده
چونکه ذات پیر را کردی قبول ٭ هم خدا در ذاتش آمد هم رسول ٭ گر جدا بینی ز حق تو خواجه را
گم کنی هم متن و هم دیباچه را بعد ازان فرمود مردی بخدمت خواجه نظام الدین آمده
سر بزمین نهاده قدم بوسی کرد عالمی گفت این امر مخالف شریعت است آن شخص خاموش
ماند باز آن عالم تکرار کرد خواجه نظام الدین فرمود که پیش ازین امم سابقه این را جائز داشته
اند بلکه ثواب است چنانچه در تفسیر رؤفی آورده که بزبان سعادت نشان آنحضرت صلی الله
علیه و سلم از مردمان بقتیل دست و پای مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوقوع آمده
و حضرت رسول علیه السلام ایشان را ازین امر ممانعت نفرمود چنانچه در صحیح ترمذی مذکور است

حدثنا ابو کریب حدثنا عبد الله بن ادریس و ابو اسامة عن شعبة عن عمرو بن
مرة عن عبد الله بن سلمة عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبه
اذهب بنا الی هذا النبی فقال له صاحبه لا تقل نبی انه لو سمعك لكان له
اربع اعین فاتیا رسول الله صلی الله علیه و سلم فسألاه عن تسع آیات بینات فقال
لهم لا تشرکوا بالله شیئا الحدیث پس بعد بیان تسع آیات آن هر دو شخص دست و
پای مبارک آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم را بوسیدند که راوی گفت قال

فقبله یدیه ورجلیه وقال اشهد انک نبی الحق ودر تنبیه الغافلین مسطور است که قال اعرابی

اذن لی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل راسک ورجلیک فاذن له فقبل

راسه ورجلیه الحدیث ودر صحیح بخاری وشفا قاضی مذکور است وراى ابن عمر ابن

اسامة بن زید فقیل له هو محمد بن اسامة فسطاطاء ابن عمر راسه ونقر بیدیه

الارض وقال لو راه رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحبه الحدیث بدان ای

عزیز درینباب احادیث دیگر نیز آمده اند بسبب طوالت کلام ننوشته بعد ازان فرمود

سالک را باید که در امور شریعت سعی بلیغ نماید زیرا که شریعت نزد بان طریقت وحقیقت است

هرکس که بمقصود رسید ازین راه رسید بعد ازان مولوی سراج الدین ساکنه کهرتپه عرضداشت

کرد چند مدت ملازمت شخصی فلان اختیار کردم چون تعظیم او برمن گران امد پیشه ملازمی آن

بگذاشتم خواجه شمس العارفین فرمود میان تعظیم فقیر وامیر فرق است اهل دنیا محض برای

حصول دنیا میکنند این عین تعظیم ملت ایمان را ضائع کند وصوفیان محض برای خشنودی

آنها کنند این عین ثواب است بعد ازان فرمود پیر را باید که موافق استعداد مرید درا د

واشغال فرماید ومرید را باید که از صحبت غیر حذر کند وبا صلحا وعلما صحبت دارد ودر اطاعت

شیخ ثابت قدم باشد تا بمنزل مقصود رسد بعد ازان سخن در ذکر عامل وصوفی افتاد

خواجه شمس العارفین فرمود میان عامل وصوفی فرق است اگر عامل را از کسی آزاری یا رنجی

برسد در عوض آن عمل خود را جهت هلاکت او بخوانند وصوفی بضد ایشان عمل کنند یعنی هر

رنجی وبلای که برسد از خدا تعالی می بینند وعوض آن نمی طلبند بلکه در عوض احسان کنند چنانچه شیخ

سعدی فرموده مصرع نکوئی با بدان کردن چنان است بعد ازان فرمود علمای

ظاهر سلاح علم را تیز کنند و بر نشانه مقصود که وصال دوست است نزنند وهمه عمر خود را در آموختن علم

بگذرانند ودر عمل آن نمی کوشند وصوفیان در عمل مشغول شوند و تیر یاد حق گرفته بر هدف رسیده اند

ودر وصل حق شده بعد ازان غلام حسین قریشی عرض داشت که معنی الصوفی لا مذهب له

چیست فرمود صوفی بباعث کمال محبت در متابعت محبوب مستغرق میماند و از رعایت
مذاهب فارغ باشد و دیگر آنکه صوفی مقید مذاهب نباشد و همه مذاهب مثلا هر دو داند و
دیگر آنکه مذهب صوفی لا است یعنی لا موجود فی الکونین الا هو و دیگر آنکه چون صوفیه
کرام بمرتبه فنا و فنا الفنا برسند از قید مذاهب بگذرند بعده مصنف این بیت بزبان
مبارک راندند **بیت** مذهبان دی دروازے اوچے عاشق داره موری ❀ عشق هور
مذهب شور مچایا کھین وڑے جانو ریتن **بعد ازان** فرمود چون شخصی علتی چیزے
اختیار کند علت گردد اگرچه سنت باشد و همچنین مردی کامل هر چیزے که عمل کند
خواه کفر باشد ملت گردد و این بیت بزبان مبارک راندند **بیت** هر چه گیرد علتی علت
شود ❀ کفر گیرد کامل ملت شود ❀ مصنف **محل** قریشی مذکور عرض داشت که فضل کامل
الکفر چه نسبت کرده فرمود کفر اتفاقی نیست بلکه کفر نسبتی است که نزد بعضی کفر باشد
و نزد بعضی عین ایمان **بعد ازان** سخن در فضیلت فقر افتاد خواجه شمس العارفین
حکایت سلطان محمود غزنوی بزبان مبارک راندند که چون محمود غزنوی قصد سفر
هندوستان کرد طفلے خورد سال همراه خود برد و پرورش و بخوبی کرد چون ببلوغت رسید
بر تخت شاهی بنشاند روزی بر تخت نشسته گریه میکرد سلطان باعث گریه پرسید گفت
در خورد سالی چون مادر من با من رنج شدے گفتی که خدایتعالی ترا بحواله سلطان محمود بکند
و والد از روی شفقت مادر را گفتی که چنین بدعا در حق پسر نباید کرد و اکنون بحال خود
می بینم آن سخن مادر مشفقه یاد آرم و بگویم اگر مادر من و بر دو بودے دانستی که خدایتعالی خلاف
را چها دولت شاهی عنایت فرمود **بعد ازان** فرمود که مراد از مادر طبیعت است که
هر وقت انسان را از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفتها است و عقل مثل
پدر است این هم از ان فقر باز داشته با مور دنیا فانی مشغول مے سازد و محمود مراد
مرتبه فقر است که چون مرید صادق در سلوک فقر قدم زند بتخت سلطانی که وصل حق است بر

در فضیلت فقر

مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله

شب پنجشنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی نور الله هزاروی و سید فضل شاه هتاروی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مشکوة شریف باب سماع بکشادند مرا نزد خود طلبیده گفتند که بلین چون شرح شیخ عبد الحق را بر آوردند در انجا نوشته بود که امام غزالی رحمة الله علیه سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است بعد ازان سه کس مطرب آمدند و خواستند که سرود با ساز کنیم خواجه شمس العارفین فرمود این ساز بربط خود را بپوشانید اگر سخنے گفتید بی ساز بگوئید پس آنها همچنان کردند بعد ازان فرمود در مدارج النبوت نوشته دیدم که هفت کس از صحابه کرام مانند جعفر طیار و امیر معاویه و مقداد و طاؤس وغیره آواز بربط شنیده اند مولوی نور الله پینوی عرضداشت که بعض مردمان آیت لهو الحدیث در حق سماع دلیل آرند آیه سماع نیست بلکه سبب نزولش آنست که یهودی مدینه منوره بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و اسفندیار یاد کرده باز بمدینه آمدند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وعظ قرآن مجید بیان فرمودی آن یهودان علیحده حلقه زده قصائص رستم و اسفندیار میکردند پس در حق آن یهودان خدا تعالی آیت لهو الحدیث نزول فرمود بعد ازان مولوی نور الله صاحب التماس کرد که حرمت سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچه در مشکوة شریف سطور است جاریتان فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخر و هم در سنن ابن ماجه آمده بروایت معوذ بنت ربیع دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندی جاریتان تغنیان الحدیث خواجه شمس العارفین فرمود امام غزالی در احیاء العلوم نوشته است که روزی حبشیان در مسجد سرود میکردند و حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها ذقن خود بر دوش رسول الله صلی الله علیه وسلم نهاده می شنیدند بعد ازان دعاگوے

شنیدن سماع خواجه تو سوی

عرض داشت که حضرت خواجه تو سوی سماع با ساز می شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدند داجودهن بعرس حضرت گنج شکر در
روضه مبارک آنحضرت بمحراب مسجد نظامی جلوس فرمودندی چون وقت ختم نزدیک شدی
قدر ساعت یا کم بنشستی و باز فی الحال به برج نظامی آمدی اگر کسی قوال با ساز زده نشسته
سماع میکرد آنرا بیرون کردی و گفتنی که درینجا عالمان بیایند و ترا بزنند بعد ازان

شنیدن سماع خواجه نصیر الدین

مولوی معظم دین عرض داشت که چون منازل و مقامات خواجه نصیر الدین می شنویم عجب حیران
میباشیم خواجه شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع متوجه نشدی و حالانکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنودند سید الله بخش
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نیست زیراکه اتباع امر شیخ ضرورست و ایشان بشنیدن سماع مامور نبودند و این کمال
حوصله آنحضرت ست که با وجود امکان از شنیدن سماع باز ماندند بعد ازان فرمود
شخصی بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین بمجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چونکه آنحضرت بحال ایشان واقف بودند هیچ نگفتند باز سید الله بخش عرض

شنیدن سماع خواجه نظام الدین و در فضیلت سماع

داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین با ساز بود یا بی ساز فرمود ساز و مزامیر در مجلس او شان
هرگز نبودند بلکه دستک دن را نیز منع فرمودی بعد ازان سخن در فضیلت سماع
افتاد خواجه شمس العارفین فرمود ای درویش الهی که زاهد بمدت کثیر طی کند صوفی بحالت
سماع بیک آن قطع کند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت جای که
زاهدان بهزار اربعین رسند * مست شراب عشق بیک آه میرسند و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع ترست و کثرت سماع باعث قساوت دل ست و پریشانی حال

پس سالک را باید که گاهی گاهی بشنود تا ذوق در دل تازه گردد **بعد ازان** فرمود شنونده
سماع را فکر درست باید تا شنیدن وی حلال باشد چنانچه سالکی و عالمی با یکدیگر گفتند که سازها
بوقت زدن چه گویند عالم گفت طبله گوید قدیم را بهڑوا و آواز دیگر در بهٹ بهٹ و کینسیان
میگویند لعنت لعنت و ربط میگوید نی تون کینون آهنی این نی تون کینون آهنی اتنی
ولولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که اهنون اهنون و **سالک گفت** بگمان من
اینست طبله گوید تو هین تون هین و آواز دیگر بر حق بر حق و کینسیان میگویند یا رب
یا رب و ربط میگوید تو هین تون این تو هین تون این و لولیان بدست اشاره کنند
اسو چه اسو چه **بعد ازان** سخن در جذبه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود جذبه بر دو قسمست
یکی آنکه باهوش می باشد و اختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دویم آنکه اختیار
ماند و نه هوش از همه امور بی خبر باشد پس وضو بصورت اولی نے شکند و در صورت ثانی
بشکند **بعد ازان** بنده عرض داشت که در خاندان نوشاهی مردمان جهال و ملا گهور منسلک
شده حالت وجذبه میکنند و بعد آن بحال سابق و عقیده فاسد بمانند آنرا حکم چیست
خواجه شمس العارفین فرمود اصل حالت وجذبه در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که باین مرتبه
نرسیده باشند حالت ایشان مجاز نیست **بعد ازان** فرمود در پاک پٹن شریف بسیار
هنودان در محفل صوفیان آمده حالت وجذبه میکردند پس بعد از حالت بمذهب کفر
می ماندند چنین حالت نزد صوفیه کرام هیچ فائده ندارد **بعد ازان** فرمود سماع موصل
الی الحق است مر اهل طریقت را و نقصان است اهل شریعت را **بعد ازان** سخن
در ذکر استغراق افتاد مهر محمد بخش عرض کرد که میان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم
چانڈیا ساکنان بلده لیه باراده زیارت حضرت خواجه تونسوی میرفتند در راه حسین
کنجال از رفیق پرسید که شما را حضرت صاحب می شناسند و نام تو میدانند غلام حسین گفت
ما را یقین نیست که حضرت صاحب از ولدیت و قومیت و اسمیت و سکونت من واقف باشند

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند الغرض چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند اول حسین گنجال اندرون رفته قدم بوس شد پرسیدند که تو کیستی گفت که من حسین هم فرمودند کدام حسین گفت حسین گنجال ام فرمودند حسین گنجر باز عرض کرد که حسین گنجال ام فرمود خیر بنشین بعد ازان غلام حسین قدم بوس شد فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی بخانه شما خیر است بعد ازان فرمود که روزی بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بخدمت رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید کدام است گفت عائشه ام فرمودند کدام عائشه گفت دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند کدام ابوبکر گفت یار شما پس رسول علیه السلام خاموش شدند بعد ازان فرمود که این وقت استغراق بر همه اولیا می آید بعد ازان سخن در ذکر استغراق شیخ عبد الحق ردولوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی زیر سایه درختی نشسته بودند مرغی باواز خوش بران درخت تسبیح میخواند و لذت آواز او در دل ایشان غلبه کرد و همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد ازان فرمود وقتی در تونسه شریف مجلس سماع آراسته بود صاحبزاده عبد الغفور پسر غلام نبی مهاروی را حالتی پیدا شد و بجای در خود بر روضه مبارک خواجه تونسوی جاروب کشی میکرد و بحالت استغراق مستغرق بود و بسبب غلبه جذبه جانب محفل نشینان هرگز التفات نفرمودی ودران حال نزد آنحضرت رفته این شعر هندی گفتم هندی عشق تیرے بن مهیں سرایان کوئی مهنڈی جاتا ناهی سوی من دیده باز باستغراق مشغول شدند بعد ازان فرمود که از مولوی احمد دین خلیفه خواجه تونسوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمة الله علیه در راه میرفتند دیدند که دو شخص چیزی بر دوش نهاده می آیند محکم الدین صاحب برفیق خود گفت که قاتلان نفس هم آیند چون نزدیک آمدند وآن دو کس قوالان بودند و بر دوش شان بهانگا بود بهمانجا نشسته سرود شروع کردند بمجرد شنیدن آواز مبارک آن حضرت بیخود شد و قوالان این حال معاینه کرده بگریختند رفیق آن حضرت حیران نشست که اکنون چکنم پس حاضر آنحضرت

بر ان جمن انداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت بدستور
سابق درست شد و روانه شدند انگاه فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر
اوقات بنیت نماز استادی تا بحدی که وقت نماز فوت می شدی نیت نماز هنوز
تمام نشدی و بعض اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرود کردی همان وقت نیت
ایشان کامل شدی انگاه فرمود که در حق ایشان سرود نهایت مفید بود و در حق بعض
بندها این زهر قاتل ست بعد ازان مردی عرض کرد که شخصی در ملک چیچه خود را
بشیخت مشهور ساخت و اکثر مردمان دهات نواحی آن بیعت کنند و در حق چشتیان
طعن کند خواجه شمس العارفین فرمود چه طعن کند گفت گوید که خواجگان چشت سرود می شنوند
و این حرام ست خواجه صاحب فرمود این عجب مسلمانیست که عناد و تعصب در حق مسلمانان
حلال دانند و سرود حرام که اکثر مردمان بوسیله سماع بحق واصل شدند

مرآت بست و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان او و ذکر تبرکات سرور کائنات و اولیا نامدار

شب پنجشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر
محبت خداتعالی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود اصل همه عبادت محبت الهی ست
هر چند محبت زیاده تر باشد همان قدر در عبادت او نیز ترقی گردد همدرین محل بنده عرض
داشت که ترقی محبت الهی بچه طور حاصل شود فرمود بواعث حصول محبت الهی بسیار اند
اما برای ترقی محبت وسیله ذکر بهتر ست چندانکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد
چنانچه در حدیث آمده من احب شیئاً اکثر ذکره باز گفتم ذکر جهر باشد یا خفی
فرمود بهر طوریکه باشد کافی ست زیرا که مراد ذکر یاد دوست ست بهر وجهی که باشد بهتر ست
بعد ازان سخن در محبت خواجه قطب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود یک پسر
خورد سال میداشتند اتفاقاً فاقه در ایشان شد از فاقه آمد بسیار ایشان تنگ شده پیش کسی سرفه

ظاهر کردم روان ما حضر پیش آورده عذر خواستند که از ما یان غفلت شده که احوال ایشان
نه پرسیدیم چون خواجه صاحب باین امر واقف شدند از زبان مبارک گفتند که ای خداوندان
هر انکس که سر فاقه سن ظاهر کرد آنرا امیران بهن مجبر داین قول پسر آن حضرت همراه طفلان
بازی میکرد مهره گردن او بشکست و جان شیرین بحق تسلیم کرد سبحان الله دوستی حق
در دل آنحضرت چنان غالب تر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از ان این
معنی حکایت بر زبان مبارک راند که چون حضرت ابراهیم رحمة الله علیه از بلخ جانب مکه
برفت پسری خود نزد مادر او بگذاشتند چون بزرگ شد گفت پدر من کجاست مادرش
گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بمکه روم و پدر خود را زیارت کنم و در
خدمتش باشم پس از مادر رخصت یافته در بلخ منادی کرد هر کس که آرزوی حج میدارد بیاید زاد
و راحله او بر ذمه خود کنم مجبر این خبر چهار هزار مرد بیامدند همه را زاد و راحله داده بمکه آورد
بامید آنکه بزیارت پدر خود مشرف شوم چون بمکه رسید در مسجد حرم جماعتی مرقعه پوشان
را دید پرسید که ابراهیم ادهم را شناسید گفتند شیخ ماست بطلب هیزم بصحرای رفته است
تا بیارد و بفروشد و نان خورد پسر بصحرای رفت پیری را دید پشته هیزم بر سر نهاده
می آید گریه بر پسر افتاد اما خود را نگهداشت و آهسته در پی او می رفت تا ببازار بفروخت
و نان پیش اصحاب خود آورد و بنماز مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت که خود را از
دیدن طفلان امرد نگهدارید خاصه امروز که زنان و کودکان درینجا بسیار آمده اند همه
قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز در و نظر کرد یاران از دیدن
او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرمودید که هیچ امرد و زن نظر
مکنید و شما بغلامی صاحب جمال نگریست چه حکمت بود گفت پسری شیر خواره در بلخ بگذاشتم
چنین دانم که شاید او آن پسر هست روزی دیگر از یاران ابراهیم در قافله بلخیان رفت
و آن پسر در خیمه بر کرسی قرآن میخواند و میگریست گفت نشستن پدرانه دیدم در دلش گفته بیا تا

شما را پیش او ببرم چون نزدیک رسیدند ابراهیم نشسته بودند از دور نگاه کرده فریاد برآورد
و گفت پدر من اینست جمله یاران بگریستند و پسر بیهوش بیفتاد چون بهوش آمد بر پدر سلام
کرد ابراهیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس ابراهیم خواست که برود پسرش
نمیگذاشت ابراهیم روی بآسمان کرد و گفت الهی از محبت پسر مرا محفوظ دار پس پسر در کنار
او جان بحق تسلیم کرد یاران گفتند یا ابراهیم این چه بود گفت چون او را در کنار گرفتم محبت
او در دلم بجنبید ندا آمد که ای ابراهیم تَدَّعِي مَحَبَّتَنَا وَتُحِبُّ مَعَنَا غَيْرَنَا دعوی
دوستی ما کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این شنیدم دعا
کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان او برگیر
و یا جان من هر دو را دعا قبول افتاد اگر از این حال کسی را تعجب آید بگوییم از ابراهیم پیغمبر که
پسر خود را قربان کرد تعجب نیست **بعد از ان** فرمود عالمی بمقام حضرت خواجه توسوی
سکونت کرده بود روزی در خواب بزیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مشرف
شد و بخدمت حضرت خواجه توسوی عرض کرد که امشب حضرت رسالت مآب صلی الله
علیه وسلم را بخواب دیدم خواجه صاحب فرمود خیر چه تعجب آن عالم خاطر غمگین گردید چون
دیگر مردمان از حضور آنحضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم را فرمود که این زیارت
خیال تو است باید که عینیت رسول علیه الصلوة والسلام حاصل کنی زیرا که ابوجهل بارها
بزیارت حضرت رسول علیه السلام مشرف شد و ایمان نیاورد **بعد از ان** فرمود
دوستی دوستان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجاتست **آنگاه** فرمود در نفحات الانس
نوشته دیدم که شخصی را در قبر سوال کنند که خدای تو کیست و پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
نیکوکار باشد گوید خدای من الله است و رسول من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم و دین من اسلام است و همچنین اگر شخصی فاجر باشد در جوابش گوید کسی را نمی شناسم
پس آنرا احوال دوزخ بنمایند و باز گویند که دیگر کسی را می دانی گوید فلان بزرگ را میدانم

بخدمت فلان بزرگ رفته بودم و فلان بزرگی را دوست میدارم خدا تعالی حکم فرماید
که ای فرشتگان مرا این را بگذارید بطفیل دوست خود همه گناهان او بیامرزیدم بعد
ازان فرمود شخصی را پرسند که خدا و رسول و دین تو چیست گوید فلان یعنی نام او کسی از
دوستان خدا باشد پس حق سبحانه تعالی فرماید بحرمت نام دوست خود همه گناهان
بخشیدم پس ازین امر معلوم شد که حب دوستان خدا تعالی خبر ایمان است سبب
بخشش بعد ازان فرمود درویش را باید که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
غافل نباشد و بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول کمر همت به بندد تا سعادت دارین یابد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان زینهار بی زهد و ریاضت خود را باپارسائی مشهور
کنند در پیش مردمان دعوی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمیدانند که دولت دارین
در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم است چنانچه خدا تعالی امر فرمود قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله همدرین محل میر محمد بخش سلمه الله کتاب
مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز بخدمت فیض درجت بگذرانید و گفت کتابی که برای
نویسانیدن در توشه شریف داده بودید باجرت چهار ده روپیه هشت آنه تیار شده است
چونکه بموجب اوراق آن اجرت بیشتر بود گفتم اجرت این کتاب بحساب اوراق بسیار است
خواجه شمس العارفین فرمود بزرگی کتاب بقیمت گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت دادی
گفت هیچ قیمت نیست که قصه خریدن بی بی زلیخا یوسف علیه السلام را یاد نمیداری گفت
بیت جها دچند دادم جان خریدم • بنام ایزد عجب ارزان خریدم بعد ازان
سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که سه چیز در زمره صوفیه کرام تهر ام
محبت و مذهب پیر خود و عبادت اما کدام چیز فضیلت میدارد فرمود نزد صوفیه دو
چیز فاضل تر اند یکی سلوک و دیگر جذبه محبت خدا تعالی و اوراد و اذکار و اشغال برای
ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقرب حق پیوستند بعد ازان جذبه دا

صینی خیلوی عرضداشت دعا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از ہستی
موہوم رہائی کنند خواجہ شمس العارفین فرمود این عطای آلہیست ہر کرا خواہد بدہد باز عرض
داشت کہ شما از ہجای محبوب سبحانی سیدانم مرا جام وصال و بنوشانید این بیت در جوش
خوانند بیت کملے لوک متھون ماہی وی سمجھدی چھوک مینتان آپ ماہیے نون
ڈھونڈنیان بعد ازان سید عرشاہ عرضداشت کہ سلسلہ قادریہ از سلاسل دیگر
فوقیت دارد بسبب آنکہ حضرت غوث الاعظم بمقام محبوبیت رسیدہ اند خواجہ شمس العارفین
فرمود اگرچہ ورزش ہمہ سلاسل علیحدہ است اما مقصود واحد است و آن عرفان حق ست
آنگاہ فرمود جمیع مشایخ حسب استعداد خود مقام محبوبیت یافتہ اند و این بیت بزبان مبارک
راندند بیت تو مگو کاندر جہان یک بایزید بود و بس ٭ ہر کہ واصل شد بجانان بایزید دیگر ست
بعد ازان فرمود مدار مقام محبوبیت بر توحید ست و مدار توحید بر فنا و مدار فنا
بجز بہ و پیر حاصل نیست پس این امر در ہمہ سلاسل موجود ست چہ قادری چہ چشتی
بعد ازان فرمود غوث الاعظم رضی اللہ عنہ چہار روز در مقام محبوبیت ماندند و
حضرت خواجہ نظام الدین بداؤنی دہ بشدہ روز بعد ازان فرمود ای درویشان
شب بسیار رفتہ است اکنون بحجرہ ہای خود آرام کنید بندہ عرض داشت کہ چنین شب
وصل شما باز کے بدست آید غنیمت ست کہ بصحبت ایشان بگذرد آنگاہ این مصراع
بزبان مبارک مصرع شب قدر اتی شب بات بہلی پروصلدی ات انوکھڑی ہی بعد
ازان بندہ عرضداشت کہ دیوان حضرت خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ چگونہ
است فرمود عجب کتابیست عالی مضمون کہ بفہم ہر کس نیاید باز فرمود نیز کمالات
خواجہ قطب صاحب از حضرت گنج شکر ظاہر اند کہ چون کمال مرید این قدر باشد پس
حال پیر از و عالی تر خواہد بود بعد ازان پیر غلام محمد سیال عرضداشت کہ مقام
حضرت گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ قرص جوین بستہ داشتہ است بعض مردمان گمان برند کہ

(ذکر کاسهٔ چوبین)

آنحضرت بوقت گرسنگی آن را لیسید آیا این است یا نه خواجه شمس العارفین فرمود نیز کاسه چوبین برای تعلیم نفس خود داشته بود و چیزیکه خوردنی در آن انداخته خوردی و هر روز لب آن کاسه به سنگ فرسودی تا آنکه اینقدر باقی ماند آن را نان تصور کرده برای زیارت مردان داشته اند بعد ازان فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در بادیه گذرانیده میکردند و غذای خود از برگ های اراک وغیره ساختندی خواجه نظام الدین علیه الرحمت میفرمودند وقتیکه موسم گل و برگ درختان نو بیرون آمدی و از و غذا ساختی ما را عید بودی بعد ازان چند و ذات را عرضداشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اَلْفَقْرُ فَخْرِیْ وَالْفَقْرُ مِنِّیْ مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیه کرام فاقه است و این گرسنگی روشنی دل است بعد ازان دعاگو عرضداشت که چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند

(ذکر تبرکات)

صوری و معنوی صوری مثل جامه و پیراهن و کلاه و نعلین وغیره و معنوی مانند وظائف و ذکر و فکر که مریدان ارشاد کنند پس مرید را باید که بر تبرکات معنوی مداومت نماید زیرا که داشتن تبرکات ظاهری مرتبه مجاز است پس مجاز بمقابله حقیقت کی باشد بعد ازان سخن در ذکر تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم افتاد خواجه شمس العارفین فرمود جبه مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم و تحفه سلام و علامات مستحق آن بخدمت حضرت خواجه معین الدین اجمیری پشت به پشت رسیده بودند که چون این شخصی بزبان تو ظاهر شود تبرکات مذکور را بدهی و دعا خیر در حق اهل سلسله بخواهی الغرض تا آخر عمر خواجه معین الدین شخصی موصوف بظهور نیامد و وقت وصال خواجه قطب الدین را وصیت کردند که تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم بردی که با این اوصاف موصوف باشد بدهی و دعا خیر بطلبی تا آنکه بزبان خواجه قطب صاحب هم پیدا نشد و ایشان نیز تبرکات مذکور خواجه فرید الدین گنج شکر را وصیت کرد و ایشان حضرت

خواجه نظام الدین را سپرد نمود چون خواجه نصیر الدین سعادت قدم بوسی ایشان حاصل
کرد و شرف بیعت یافت خواجه نظام الدین دانست که مستحق آن تبرکات این ست
در پی آن شدند که حسب موقعه امانت حواله ایشان نموده دعا طلبی کنم روز عید مردمان
خاص و عام برای شستن جامه و غسل بر کناره حوض شمسی رفته بودند اتفاقاً حضرت خواجه
نظام الدین بران حوض رفتند دیدند که خواجه نصیر الدین بر کناره حوض پای در آب آویخته
بمراقبه نشسته بودند خواجه نظام الدین از کناره دیگر غوطه زده نزد خواجه نصیر الدین رسیده
بوسه بر پای او دادند چون خواجه نصیر الدین پای خود را بیرون کرد زار زار بگریست
و گفت متعجب ام که ایشان بر پای من بوسه داده اند فرمود تعجب نیست بلکه حسب ارشاد پیران
کبار بر قدم تو بوسه دادم بعد ازان تحفه سلام و جبه رسول علیه السلام با یشان دادند
خواجه نصیر الدین وضو ساخته جبه مبارک پوشیده و دوگانه شکرانه بگذاشت و دست
دعا بجناب مجیب الدعوات برداشته مناجات کرد که ای بار خدایا جمیع اهل سلسله را
از جهل و فقر مکسب محفوظ دار و خاتمه هر یک با ایمان گردان آمین یا رب العالمین
بعد ازان فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاهر ست که خلفای چشتیه نظامیه
بهر دو دعا بهره یافته اند و یقین ست که خاتمه ایشان بر ایمان باشد انشاء الله تعالی

مرآة سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن

روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور الله
چنیوٹی و سید الٰهی بخش لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود اتفاقاً در پاک پٹن بخدمت حضرت محمد علی شاه صاحب خیرآبادی
مشرف شدم پرسیدند که وطن شما کدام ست گفتم در علاقه ملک جهنگ نزد قصبه ساهیوال
موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر چیزی از احوال هیر رانجها معلوم باشد بگو
گفتم که در سن صغیر ملک دهن کهیب برای خواندن علم رفته بودم ازین جهت اتفاق

اقامت در وطن کم افتاد مگر از شخصی ضعیف العمر احوال هیر رنجها پرسیدم آن شخصی گفت
که مردی سفید ریش انبه پدر خود نقل میکرد که من و مادر من بباعث افلاس نزد چوچک
سیال پدر هیر سکونت کردیم و مددکار گذاری چوچک گذران میکردیم روزی والده
هیر نان خشک و دوغ ترش مرا داد و گفت که رنجها نام خدمتگار مال مویشی ما در چراگاه
بفلان مکان باشد ویرا بدهی چون آنجا رسیدم دیدم که سرنگون کرده بر نی خود پیشانی نهاد
اشک خون میگرید و زیر چشمان او نقش پا گاومیش پرخون شده چون نان و دوغ پیش او
کردم گفت دوغ بنوش و نان پیر در خت فلان بنه چون واپس آمدم این حال پیش
والده هیر بیان نمودم خشمناک شده و وکلا ز چرخه هیر کشیده در پیشانی او بزد و چیزی
بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته چنیست که ذره خون در بدن او نمانده و
آن فربه پرخون که شمه سیر نو شد از ین باعث خون میگرید بعد ازان فرمود حضرت
محمد علی شاه روی سوی من آورده قصه حضرت شیخ عبدالقدوس بیان فرمود که نزد
مسجد شیخ موصوف تالاب بود که اکثر هنودان آنجا غسل میکردند اتفاقاً خادمی حضرت
شیخ عبدالقدوس آنجا رفت و بر دختر ساهوکار عاشق شد ازین جهت آنجا آمد رفت
می داشت روزی آن درویش بر تالاب رفت و کافری را معلوم بود که این درویش بر
دختر ساهوکار عاشق است گفت معشوقه تو درین تالاب غرق شد پس بمجرد شنیدن
احوال معشوقه در تالاب غوطه زده بمرد بعد ازان آن دختر ساهوکار بیامد کافر گفت
که عاشق تو در تالاب غرق شده است گفت کدام جا گفت فلان جا فی الحال بهمان جا خود را
بینداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهوکار شنید چند غواصان بر آن تالاب
برد چون آن هر دو را بیرون کرد پشت هر دو چسپیده بودند هر چند در جدا کردن آن
کوشش کردند هرگز جدا نشدند و اهل اسلام گفتند که ما این هر دو را دفن کنیم و هنود
گفتند که می سوزیم و با شمشیر جدا کرده علحده علحده انجام او بکنیم چون این ماجرا

شیخ عبدالقدوس شنیدند و آن درویش رفته فرمود ای درویش در عشق مجاز بکمال شده
مگر مجاز جامی تجاوز دست بجبر و فرمان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شدند پس آن درویش را
در حجره دفن کردند بعد از چند مدت شیخ عبدالقدوس جهت نماز تهجد بمسجد آمد خادمی حاضر
نبود که ابریق پر نموده پیش شیخ بیارد درین فکر ایستاده بودند که همان درویش از قبر
خود بیرون آمده کوزهٔ آب در دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آمدی
گفت اگر تشریف ارزانی فرمایند مقام خود شما را بنمایم خواجه همراه آن در حجره رفته دیدند که
تخت مرصع در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهوکار بر تخت نشسته بتلاوت قرآن
مشغول ست شیخ صاحب فرمود این منصب عالی بچه یافتی گفت ببرکت ایشان بعد از آن
سید امیر شاه جهاجهی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاده گفت که این دیوان از خاص
کتب خانه خواجه معین الدین صاحب حاصل کردم خواجه شمس العارفین مطالع فرموده این
بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** جائیکه زاهدان بهزار اربعین رسند مستی شراب
عشق بیک آه میرسند **بعد از آن** این غزل بر زبان مبارک راندند **غزل** مرا در
دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد بخلوت خانهٔ سلطان کسی دیگر نمی گنجد تا آخر
و دیگر این غزل نیز خواندند **غزل** من بلبل عشقم کنون سوی گلستان میروم بوی
از آن گل یافتم اندر پی آن میروم تا آخر **بعد از آن** فرمود حضرت خواجه توسوی
میفرمودی ای سالک طریقه عشق بیاموز و محبت حق تعالی حاصل کن که اصل همه نیکیها
است **بعد از آن** فرمود خواجه توسوی باعث کمال استغراق در عشق درویشان
خود را سبق عشق می آموختند گاهی بخشتن اربعین متوجه نشدی و بروزه نفلی نیز راغب
نبودی و این بهره امر مریدان هم نفرمودندی **بعد از آن** فرمود غرض از روزه و اربعین داشتن
خلاف نفس است پس خواجه صاحب گوناگون خلاف نفس بر خود اختیار کرده بود و در اربعین
و غیره بریا ضا ت ریا و عجب هم واقع شود بخلاف عشق **بعد از آن** دعا گو عرضداشت

که معنی بیت متاب از عشق روی گرچه مجازیست * که آن بهر حقیقت کارسازیست
چیست خواجه شمس العارفین فرمود مراد از عشق مجازی احکام شرعیه و متابعت پیر طریقت
ست چون مرید صادق درین هر دو امر ثابت قدم باشد یقین ست که بمرتبه عشق حقیقی خواهد
رسید بعد ازان که چند زنان کهیڑهی بدون اجازت شوهران خود باشتیاق کمال بجانب
تونسه مقدسه بسواری کشتی روانه شدند چنانچه زنان از کشش عشق پیش از کشتی مردان
در تونسه شریف رسیدند بخدمت خواجه تونسوی عرض داشتند که زیر دامن ایشان از زجر
و تنبیه شوهران خود پناه جوییم و در سایه عطوفت شما سکونت نماییم آنگاه فرمود با وجود
چنین تکلیفات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز وسیله عشق حاصل نمیشود
هم درین محل چند مردان و زنان مع وابستگان ساکنان موضع پل بهکماری باراده
زیارت حرمین شریفین درین فقیرخانه آمدند و کیفیت زیارت حرمین اظهار ساختند و توجه
خوردنی اوشان شانزده چوبینه آرد دادیم و دانستیم که برداشت این تکلیفات از عشق ست
بهر طرف که خواهد ببرد هم درین محل مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که امروز
جمیع خاکبوسان آستان بغلبه عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
سلیانه بغلبه محبت ایستاده حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری مینمودندی خواجه
شمس العارفین فرمود عشق بمنزله جنون ست و جنون بر چند اقسام ست لهذا حالت
صوفیان بچند وجوه بظهور می آید بعد ازان این قول برزبان مبارک آوردند که
العشق جنونٌ والجنون فنونٌ بعد ازان این شعر برزبان مبارک راندند شعر
کسیکا درد دل پیارے تمهارا ناز کیا سمجھے * جو گذرے صید کے اوپر وهی شهباز کیا سمجھے
بعد ازان فرمود راوزی خواجه تونسوی برکناره دریا سنده رسیدند و کشتی موجود
نبود فرمودند ای دوستان هشیار باشید و عشق خود را از عشق زنان کمتر مشمارید
قصه سهنی مهینوال یاد کرده فرمودند که عشق ما از عشق سهنی کمتر نیست پس آنحضرت کمر بسته

یوسف بن حسین

دریا قدم میزدند اگرچه آب دریا غرقاب بود اما هریکی را تا زانو و ناف رسید و همه درویشان
پس آنحضرت نیز بخیریت بگذشتند بعد ازان حکایت یوسف بن حسین بزبان مبارک
راندند که یوسف بن حسین جانب حرمین شریفین رفت منزل بمنزل راه دراز قطع نموده
به بیت الله شریف رسیدند روزی در بازار رفتند ناگه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
بمجرد دیدن روی ماه وش آنحضرت از دل و جان بیقرار شده عاشق گشت شبی مراقبه
نشسته بودند ناگه آن دختر مذکور از غلبه محبت خود را در کنار ایشان فگند چون آن
حضرت ازین واقع اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی ویرانه رفتند و گریه
کنان بجناب حق تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم من برای چه آمدم و بچه بلا گرفتار
شدم بحالت گریه ایشان را خواب آمد چه بیند که خیمه زده است و بزرگی خوب روی بر
تخت نشسته است و بگرد آن لشکریان خیمه ها زده اند پرسیدند که صاحب این خیمه و
این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام ست که درین جای تشریف آورده اند اینهمه خیمه و
لشکر او شان ست گفت اگر اجازت باشد بزیارت ایشان مشرف شوم گفتند برو چون
اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسید گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
چه بود گفتند خدا تعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود اگر
ترا محفوظ نداشتیم در ورطهٔ گمراهی گرفتار میشد ببین که دوست من یوسف بن حسین هم درین
معامله گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فورا از از خود دور انداخت پس ازین باعث
برای زیارت تو آمدم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
ذوالنون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذوالنون گفت از کجا می آئی
گفت از شهر ری همین قدر پرسید سال تمام شد گاهی بار التفات نفرمود بعد از سال
پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن حسین باز بعد از سال پرسید مطلب تو چیست
گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند طرمه پوشیده سر بدو داد و گفت بر لب دریا بزرگی سکونت

میدارد آنرا این امامت من بده چون ظرف گرفته رفت از اندرون او آواز شنید
متعجب شد که چه چیزست چون سرپوش آن برداشت موش از و گنبد زده بیرون رفت حیران
بماند که اکنون چکنم چه جواب دهم آخر متفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
بیان کرد آنحضرت فرمود غم مخور آن ازمایش تو بود پس رخصت شده باز بخدمت
حضرت ذو النون آمد و حقیقت بیان کرد ذو النون فرمود چون طاقت نگهداشتن یک
حیوان حقیر نمے توانی اسم اعظم کے نگہداری بعد ازان فرمود مشایخان متقدمین
چنین بوده اند که بعد از سه سال پرسید که مطلب تو چیست بعد ازان فرمود در روزے
مردمان بخدمت حضرت ذو النون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدا تعالی
باران رحمت عنایت فرماید پس آن حضرت علی الصبح بسمت مدین سفر کردند بعد
ازان خدا تعالی باران رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشامت اعمال مردمان امساک باران
میشود دیدم که از همه بدکردار تر منم لهذا سفر کردم انگاه این بیت خواندند بیت
شنیدم که بر مرغ و مور و ددان ٭ شود تنگ روزی ز فعل بدان بعد ازان فرمود
حضرت خواجه تونسوی مهار شریف بر عرس حضرت قبله عالم مهاروی میرفتند و
چون بر کناره دریا که درانجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبلغ بیست روپیه
کرایه کشتی بدهید تا سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صد روپیه میخواستید هم میدادم
پس آنحضرت را مع درویشان بر کشتی سوار کرده روانه کردند چون درمیان دریا رسید
بلا رزید و آب دران بیفتاد و همه کس از جان خود دست شسته و نواب صاحب عرض
داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن هراسان و پریشان اند دعا فرمایند
تا کشتی بخیریت بر کناره برسد فرمود در خورد سالی نهایت مفلس بودم چنانچه
جهت ملبوس بدون خرقه پشمین چیزی دیگر نداشتم الحال از فضل ایزد متعال

همه اسباب مهیاست چون آن ذات کریم بقدر مهربانیها فرموده است الحال اگر این خطره
برنا اند از عنایت او دور نیست والا نه ما عاشق او ایم هرچه خواهد بکند بعد ازان فرمود
آب از کشتی بیرون کنید و خود نیز بدست مبارک آب بیرون انداختی تا انکه کشتی بکناره
بخیریت رسید بعد ازان فرمود محمد اکرم نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاهده نهاده
بودند چنانچه پنج گانه نماز بجای وضو غسل کرده بگذاشتی و ازین باعث در موسم سرما
و پای آنحضرت شل میشدند روزی غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سردی و ضعیفی
زمین بیفتادند زنی خندیده گفت عجب عشق ایست که با وجود پیری و سردی از
غسل باز نمی آیند فرمودند ای زن نادان از حال من خبرت میداری ندانی که چون شما
خاوند شما بیفگند خوش باشید و اگر خاوند حقیقی ما را بیفگند چه تعجب ست بعد ازان
فرمود محبت کمال دافع خطرات و قاضی الحاجات ست یعنی چون محبت محبوب
بر عاشق غالب شود هر حاجت و مصیبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه آنرا باعث یاد
داشت دوست خود داند بعد ازان فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه
منازل سلوک طی شوند و بهیچ چیز تعلق نماند بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون رود
انگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت احمد تو عاشقی ترا بمشیخت چه کار دیوانه
باش سلسله شد شد نشد نشد بعد ازان مولوی معظم دین التماس کرد که چون سالکان
طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع مذهب چون توانند کرد فرمود عشق آتش ایست
همه اشیا سوا المحبوب بسوزد دو راه جانب محبوب خود بگشاید بعد ازان این بیت
بر زبان مبارک راند بیت مذهبا ندی دروازی اوچی عاشق دا راه موری هو موری
بهن دروازه کردی عشق پیوند زوری انگاه فرمود راه تقلید به مذهب راه رسته
بلند ست اما عاشقان تجلیات معشوق را مشرب خود سازند و بغلبه عشق راه تنگ و
مقید شریعت را کشاده ساخته بگذرند چنانچه بزرگی فرموده بیت صنف عاشقان

ف در بیان مجاهده اکابر

ف در بیان عشق حقیقی

ف در بیان ...

ست مدعای فقیه پندم ؛ که بشهر بت پرستان نتوان نماز کردن بعد ازان
این بیت بر زبان مبارک راند بیت پہلے پٹ دیئی لنگھے جھنگ دیئی ہبہرے
آں لگے پٹ ست دی ئی + حیدر اِیہ بجا جی نہیں کوئی پہوڑی وال ہو ہٹ دیئے
بعد ازان فرمود لنگی مراد شریعت و جھنگ وجود مطلق و ہیر عاشق و اگ مراد عشق و
بجاجی عبارت از دکان ناقص و پہوڑی وال حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ
وسلم ست چون عاشق در منزل عشق قدم زند و آتش عشق حقیقی افروزد لنگی شریعت
بوزد و عشق کہ مراد مرتبہ لاتعین ست باقی ماند بعد ازان فرمود عشق و مشک
ہرچند آنرا پنہان کند آخر خود ظاہر گردد و حسن ہم ازین قبیل ست ہرچند در حجاب ہا
باشد ظاہر گردد بعد ازان مولوی معظم دین عرضداشت کہ چون وجود واحد ست
پس احکام شرعیہ بچہ طور نگہداشت کند چہ بنای شریعت ہمہ بر اثبات دوی ست خواجہ
شمس العارفین فرمود اگرچہ حق ہمین ست کہ جز ذات واجب الوجود چیزی دیگر نیست
اما مردان فاضل و عارفان کامل سر عشق در پردہ شریعت پوشیدہ دارند بعد
ازان این بیت بر زبان مبارک راند بیت از خیال لطف می مشاطہ چالاک
طبع + در ضمیر برگ گل خوش میکند پنہان گلاب بعد ازان فرمود لطف صفا
شرابست و می عرفان باریتعالے ست و مشاطہ عارف و چالاک طبع صفت اوست و
برگ گل احکام شریعت ست و از گلاب مراد عشق حقیقی ست یعنی چنانکہ گلاب در برگ
گل مستتر ست برین منوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنہان میدارد یعنی
ظاہر خود را بشریعت آراستہ کند و باطن را بحقیقت مزین سازد تا مرد کامل و مکمل گردد
بعد ازان سخن در جوشش عشق مخدوم علے احمد صابر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود
اکثر عمر آنحضرت در بادیہ گذرانیدہ ست و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کردہ بودند
اما خادمی قدری برگ ترہ وغیرہ قدر گز آبی مانند لخته بر سنگ کلوخ نہادہ زیر آن ہیزم جمع نمودے

بعضی حاشیہ: ...

ونیز در گوش مبارک آنحضرت بآواز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
تیار ست چون چشم آنحضرت بران هیزم افتادی فی الحال در هیزم آتش افروختی پس
چون قدری پخته میشد بوقت افطار پیش ایشان نهادی خواجه صاحب اول نفرمودی
تا که بسیار الحاح نمودی میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و دیگر اولیاء
کرام و حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
سنت آنها بجا آورده شود پس حسب خواهش درویشان قدر دو سه انگشت ازان بخوردی
وباقی بدرویشان دادی **بعد ازان** همدرین معنی فرمود روزی برای نماز جمعه خواندن
در مسجد می آمدند و در صف اول نشستند و نه صد پالکی نشین دران مسجد می آمدند چون آن
امرا آمدند خواجه صاحب بتدریج پاپس میکردند تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند اما
در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان در مسجد شدند مسجد را فرمود تو هم خدا را سجده بکن
همچو فرمودن آنحضرت مسجد بمنبر زمین افتاد و همه اهل مسجد هلاک شدند **بعد ازان** فرمود
قبر شریف آنحضرت در پیران کلیر ست و آنجا بوزنگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
وغیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بیندازند چون بعد از چند مدت مجاوران
می آیند نقد ازان غدیر برآورده می برند **بعد ازان** فرمود سبحان الله جلال مخدوم
صاحب بنیت و جمال حضرت گنج شکر همت که از پنج صد سال تا الحال خلق الله پای مالی مزار
شریف آن حضرت کنند و کسی ایذائی نمی رساند **بعد ازان** دعاگو عرضداشت که وجه لقب
بودن خواجه نظام الدین بلقب زری زربخش چیست فرمود روزی شخصی طشت از زر نذر
پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد شخصی نزد آنحضرت نشسته بود گفت الهدیة مشترک
خواجه صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشتر پس آن نذر گرفته رفت
پس ازین جهت آنرا زری زربخش میگویند و هر شخصی که بر در آن می آمد خالی نرفتی
بعد ازان لحظۀ ذکر نگار آنحضرت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چهار هزار عالم

ذکر خواجه نظام الدین

و پنج صد قوال در لنگر ایشان مقیم بودند و افسران قوالان خواجه امیر خسرو بود و دیگر
مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره وغیره
بقدر بار ده شتر روزمره خرچ میشدی بعد ازان فرمود روزی اهل کاران بادشاه
دهلی عرضداشت که درویشان خواجه نظام الدین در بازار می آیند و همه اجناس خرید
نموده می برند و برای شهریان هیچ چیز باقی نماند که خرید نمایند بادشاه حکم داد که فردا روز
در بازارها منادی کنید که درویشان را چیزی نمی دهند چون این خبر باستماع خواجه نظام الدین
رسید درویشان خود را فرمود که بفلان طرف شهریست نظام آباد نام در انجا رفته هر
چیز موافق مرضی خود بیارید خادمان عرض کردند که این طرف کدام شهر نیست بلکه
ویرانه ست خواجه صاحب فرمود شما بروید حسب فرمان درویشان رفتند و شهر عظیم
یافتند که همه اجناس در ان موجود بودند پس درویشان تا چند مدت ازان شتر بار کرده
می آوردند تا آنکه این خبر به بادشاه رسید و شرمسار شد و گفت که این لنگر خدای ست از
کسی بند نمی شود بعد ازان مولوی غلام محمد توسوی گجراتی عرض داشت که خواجه
نظام الدین برای حج رفتند یا نه خواجه شمس العارفین فرمود از راه خشکی رفتند چون بر قبر مولوی
نظام الدین رسیدند فاتحه خواندند امیر خسرو صاحب نیز همراه آنحضرت بودند حضرت امیر
خسرو سوی تربت مولوی صاحب دیده این بیت بر زبان مبارک راندند بیت دبدبهٔ
خسرویم شد بلند + زلزله در گور نظامی فگند - همان زمان شمشیر برهنه از قبر آن حضرت
بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجه نظام الدین پیر خود پناه خواست
و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز بر آمد بیت وصف خود تا بکی
ای خودپسند + دبدبهٔ ذره نگردد بلند بعد ازان فرمود حضرت مولوی نظام الدین
گنجوی بآمدن آنها اشارت کرده بود بیت دو هندو بر آیند زهندوستان + یکی
دزد باشد دگر پاسبان یعنی دزد اشارت با میر خسرو و پاسبان مراد حضرت خواجه

نظام الدین ست بعد ازان غلام حسین قوال این غزل برخواند غزل کافر عشقم مسلمانی مرا در کار نیست + هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست + از سر بالین من برخیز ای نادان طبیب + درد مند عشق را دارو بجز دیدار نیست + شاد باش ای که فردا بر سر بازار عشق + وعده قتل ست گرچه مژده دیدار نیست + ابر را با دیده گریان من نسبت مکن + نسبت با زندگی دارد ولے خون بار نیست + خلق میگوید که خسرو بت پرستی میکند + آری آری میکنم با خلق و عالم کار نیست بعد ازان شخصی عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق خدا تعالی حاصل شود خواجه شمس العارفین فرمود منازل عشق بالاتر اند چنین نیست که بآسانی حاصل شوند بلکه سالک را باید که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که بجز یاد حق هیچ خیال در دل او نماند چندانکه در یاد حق تزاید نماید محبت او بیشتر گردد بعد ازان فرمود چون عاشق جان خود بر معشوق قربان نکند عشق او کمال نگردد آنگاه این بیت بزبان مبارک راندند بیت تون ناز بهر با سهنا یار میرا کتهون سکهیا طور نیاز دائی + هو کو صاحب ناز نیاز کری ایه طور عجائب ناز دائی + مٹهیا بول کے موہاین تون جندیا وی ایہو کرم غریب نواز دائی + بخشنه جان کران قربان وسنتهین جیہڑا یار هووی محرم راز دائے بعد ازان رو سوی مولوی امام الدین برنالی واله کرده این بیت بزبان مبارک راندند بیت عاشقی نه همین بزاری و گریان شدنست + حسن معشوق عیان دیدن و حیران شدنست + بعد ازان سخن در ذکر بخشه شعر آن افتاد دعاگو عرض کرد که خدا بخش شاعر در کدام جا سکونت میداشتند فرمود از شهر جهون هجرت کرده بخدمت حضرت حافظ محمد جمال ملتانی سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا نبود که وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده او را فرمود شنیده بودم که در شهر جهون اکثر مردمان حسین می باشند شاید که مانند ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

آنگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکه حسن ایشان روشن
و درخشانست ہمین طور حسن و شان ہست بعد ازان فرمود در شعر ہندی کمال بود که اکثر
اشعار آن ذو معنی بودند چون ازان غور نماید از معانی قریب المعانی بعید واقف شود آنگاه
این مصراع او بزبان مبارک راند مصراع کرین جوگن بندی والیان نی ان بخشا اپنی سر دیان
والیان تی ان + یعنی جوگن مراد تصدق و بندی والیان عبارت از معشوق دیگر ست و اپنے
سر دے والیان مراد معشوق خود یعنی تصدق کنم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود
و باقی سه مصراع دیگر اینست شش شاک کھنڈ نون کھول گھتان تیری میٹھیان مٹھیان
گالیان تی ان + مستی کبک خرام قربان کران تیری سنھیان چالیان تون +
پیٹھ گھتان مین مٹ شراب دے جی تیری مست اکھین متوالیان تی ن بعد ازان فرمود
مد اشعار او مناسبت ہم خوبست آنگاه این مصرع بزبان مبارک اند مصرع تیر احسن
سمندر ویکھ ماہی جا یہی کیون نہ سبھے سینسا تیون آنگاه فرمود چه خوب مناسبت ہست
جاہی که سمندر باشد ماہی و سینسار ہم دران می باشند و معنی بعید ہم ازین مفہوم میگردد
که مراد از حسن تجلیات ذاتی ہست و مراد از ماہی عین فی است و سینسار عبارت از مخلوق
اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق او روشن و درخشان باشند پس مخلوق چگونه از دید
جمال وصبر کند بعد ازان این مصراع بزبان مبارک راند مصراع دیکھ زلف آتے
رخساریان پہلے کفر اتے اسلام دوہین آنگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی ست و
رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با اسلام یعنی بمجرد
دیدن زلف و رخساره محبوب حقیقی کفر و اسلام محو و منسی گردید و در ہمه جا ظہور محبوب بر روشن
شد بعد ازان این مصراع بزبان مبارک راند مصراع سونہہ تہون پلٹا لاه دی
ماہی گجوج کالی رات ہے + یعنی ای رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از چہره مبارک پرده
بشری بر دارید تا ظلمت غیریت از جہان بر خیزد و ہمه جا جلوه نور تو روشن گردد بعد ازان

مناسب آن این بیت بزبان مبارک اند **بیت** برون آی در سراز بردی یمانی + که روی
تست صبح زندگانی + یعنی بیرون آر سر خود را از خاک یثرب چرا که روی ایشان زندگانی
ست مر جمیع مخلوق را **بعد ازان** این بیت خواندند **بیت** اتی سری پردهٔ یثرب
بخواب + خیز که شد مشرق و مغرب خراب + یعنی ای سرور کائنات صلی الله علیه وسلم
از خاک مدینه منوره برخیز که مخلوق مشرق و مغرب خراب شده است **بعد ازان**
این مصراع صالح محمد بزبان مبارک راند **مصراع** نون نین تیری سل ییرڑی سیلے
سانگان بهی پهروانیان نی + مراد از نینان تجلیات ذاتیست و لفظ سل ییرڑلے
پهروانی نام اقوام ست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظهور کنند مانند کشتگان
شمشیر هستی خود را بالنفی کنند **بعد ازان** کسی این دعاگو متوجه شده بنوشتن آن
دو بیت امر کردند **ل** لٹنی نون ٹهگ چور بری پر نینا ندی دهاڑا ولڑیبی + تیر نکے
خنجر تلوار پهتون پر سُرمه دی دهارا ولڑیبی + شعله بجلیدا مار ساڑ سٹے پر غمزیدی مار
اولڑیبی + بخشنه دار فراقدی سُنصا وکهی پردار مدار اولڑی ای + **ل** لکهه محبوباندے
شاه میان کهڑے ٹهہه بدہی درگاه تیری + شاهان حُسن دیان سرن تاج سٹے
جانی دیکهه کے کج کلاه تیری + یوسف جهی هزار غلام هوئی سُهنا یار میرا وچه جاه تیری
بخشه کون چنگی لکهه الیس کنهون اج کهلے پهلینڈڑی اه تیری + **بعد ازان** فرمود
عارفان از هر سخن معنی موافق فکر خود می فهمند که روزی در توسه شریف نزد مکان
آنحضرت چند زنان خانه بدوشان سرود میکردند بچنین الفاظ گوری نون ونگان
چهڑادی یار عالمی گفت این نان از بیهوده سخنان شرم نمی کنند خواجه شمس العارفین
فرمود من نزد آن نشسته بودم گفتم بیهوده نیست بلکه درود میگویند گفت بچه طور
گفتم گوری مراد رسول علیه السلام ست و ونگان عبارت رحمت خدا تعالی و یار
مراد ذات حق تعالی ست یعنی ای خداوند کریم بر رسول علیه السلام رحمت بسیار متعجب شده

بیان اشعار علی حیدر

گفت عجب فہمیست کہ ایشان فہمید بعد ازان سخن در تعریف اشعار علی حیدر افتاد فرمود شعار او پر مضمون و ذو معنی میباشند ہر کس موافق فکر خود ازانہا مطلب میابد بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت ف فہم تے فکر دی نہین مجال جو تینڈا اجمال خیال کری + حضرت موسٰی صعق تھیوی جے رب ارنی سوال کرے + ہک ذرہ جلوہ بہاڑان نون تینڈا ذرہ ذرہ مثال کری + حیدر درسن منگ توڑے مٹھہ لئن ترانی گال کری۔ بعد ازان فرمود مولانا مولوی محمد علی مکھڈوی نیز غزلیات عجیبہ گفتہ اند ازان جملہ یکے این غزل تحریر نمودہ بخدمت حضرت خواجہ تونسوی پیر خود گذرانید غزل اینست شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کمان دارد + خدنگ از دست او خوردم کہ از مژگان سنان دارد + خدارا ای صبا با آن شہ خوبان عالم گو + کہ از لب تشنگی مردیم شربت در دہان دارد + خوش آن عاشق کہ از جانان رخ مہر و فا بیند + زیار خویش جبر و ظلم نہ این دارد نہ آن دارد + حدیث حسن یوسف را کجا دانند اخوانش + زلیخا را بپرس از وی کہ صد شرح و بیان دارد + صبا با آن طبیب عشق حال مولوی برگو کہ بس عمریست کاین بیمار سر بر آستان دارد بعد ازان فرمود وقتی مولوی صاحب مرا ارشاد فرمود کہ تو نیز بمقابل این غزل بگو اگرچہ گاہے شعر نگفتہ بودم اما حسب الامر این چند ابیات تصنیف نمودہ پیش آنحضرت کردم غزل اینست مقیم کوی آن شاہم کہ اعلے آستان دارد + ملوکش جملہ مفتون و ملائک پاسبان دارد + مثال عشق ما با آن شہ خوبان عبرانی + چو آن خال کہ در دست تنیدہ ریسمان دارد + چہ طاقت بندہ عاجز را کہ با مولا سخن راند + ولی از لطف کرم او نظر بر فیض آن دارد + باقی ابیات یاد نماند بعد ازان سخن در عشق شیخ شبلی رحمۃ اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ در حالت ابتدا ایشان آن بود کہ قند سفید ہمراہ دامن خود بستہ داشتی از ہر کس کہ نام اللہ شنیدی در دہن آن بنہادی و در آخر حال ہر کس کہ نام اللہ گفتی از اسلحہ زدی

بیان عشق شیخ شبلی رحمۃ اللہ

بعد ازان فرمودند اختفی آن حضرت بباعث غلبهٔ محبت بود چنانکه شخصی که بر
کسی عاشق باشد از گفتن و شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کسی که نام محبوب
خود بشنود آنرا عزیز دارد و مقام دیگر و باعث سیلی زدن آن بود که چون عاشق در مقام
غیرت باشد نخواهد که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان بیارد لاجرم اگر از کسی نام معشوق
خود بشنود غیرت کند و او را مکروه داند همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مطابق
این غزل شاه شرف خواند **غزل** غیرت از چشم برم روی تو دیدن ندهم * گوش
را نیز حدیث تو شنیدن ندهم * هدیهٔ زلف تو گر ملک دو عالم بدهند * یعلم الله که
سر موی خریدن ندهم * گر بیاید ملک الموت که جانم ببرد * تا ببینم رخ تو روح رسیدن
ندهم * گر شبی دست دهد وصل تو از غایت شوق * تا قیامت نشود صبح دمیدن
ندهم * گر بدامی دل من افتد آن عنقا باز * گرچه صد حمله کند باز پریدن نه هم * گر بر
سرم جمع شود لشکر اعراب عجم * گرچه صد زخم خورم چشم خمیدن ندهم * شرف ار باد
ورزد بوی زلفش ببرد * باد را نیز درین دیر وزیدن ندهم * بعد ازان سخن
در اصطلاحات خواجه حافظ افتاد فرمود سخنان آن صاحب اسرار یزدانی اند در فهم
هر کس نمی آید آنگاه این بیت بزبان مبارک راندند **بیت** در کارخانهٔ عشق از
کفر ناگزیر ست * آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد * آنگاه فرمود کفر در اصطلاح
صوفیه اعتقاد سخت را گویند که زائل نشود به تشکیک مشککین و آتش مراد مصائب دنیا سبب
و بولهب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق اعتقاد کامل لازم ست زیرا که
تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آید و درچنین حالت اعتقاد کامل شرط ست
والا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد ازان شخصی عرض داشت که ارشاد فرمایند تا
روزمره صد از ان بگویم خواجه شمس العارفین فرمود چه حاجت داری گفت طالب
خدا و رسول ام فرمود از ان گفتن امر دیگر ست و راه حق یافتن چیزی دیگر همدرین محل

غزل شاه شرف

این بیت بزبان مبارک راندند بیت کعبه ملیا حاجیان سستی ملے ہوت ہہ نصیب
دیدار تداہین تھی سی جد ملسی یار بلوچ * بعد ازان سخن در ذکر موسی علیه السلام فتاد صاحب
زاده محمد دین صاحب سفر سود روزی در راه تونسه شریف مردی از ہمراہیان این ڈوہڑہ بخواند
ڈوہڑہ روندیاں وندیاں میڑیاں لکھین آیاں * ملیا ماہی کہیں کھول گھمائیاں بمجرد
شنیدن آواز این ڈوہڑہ خواجه شمس العارفین قصه موسی علیه السلام بیان کرد که برو
وقتی آمد که اگر کسی سوی چہرہ مبارک آن نگریستی چشمان او سوخته شدی ازین حال تنگ
شده بجناب باریتعالی عرض کردند خطاب آمد که در خرقه شعیب علیه السلام روپوشیده
بنشین حضرت موسی علیه السلام موجب ارشاد ہمچنین کرد روزی حضرت موسی علیه السلام
عرض کرد که از محرومی دیدار فیض آثار شما مضطرب و بیقرارم برقع از چہرہ مبارک
بردارید فرمودند که برمن حالتے واقع شده است که اگر کسے بروی من نظر کند چشمان او سوخته
شوند اگر تو نظر کنی مبادا که چشمان تو سوخته شوند ایشان گفت که یک چشم پوشیده دارم
و بدیگر نگرم ہمچنین کرد چون رخ مبارک ظاہر کرد چشم آن صاحبه سوخته شد باز عرض
نمود روی مبارک مپوشید تا یکبار دیگر ببینم و لذت دیدار تو بیابم چون دگر
بار دیدند آن چشم ہم سوخته شد ہمدرین حال آن صاحبه گفت اگر مقابل ہر موی که
بر بدن من اند چشم بودی ہمه را فدا کردمی سبحان الله چنین عاشقان صادق اند
جلوه انوار محبوب حقیقی لذت یابند وجود ظاہر را پیش او سوزند بعد ازین حالت
موسی علیه السلام چشمان آن صاحبه را بدستور روشن شدند بعد ازان صاحبزاده
محمد امین نبیرۂ آنحضرت آمد خواجه شمس العارفین فرمود ای فرزند کدام سورت میخوانی گفت
سورۂ نور میخوانم تبسم کرده این بیت بر زبان مبارک راند بیت صورت مرزے
یار دی ساری سورت نور * والشمس و الضحی پڑھ یارب غفور دعاگو عرضداشت
که مراد از مرزا چیست فرمود مرزا مراد حضرت رسول علیه السلام است و سه سورت مذکور

درشان آن حضرت نازل شدند انگاه فرمود عاشقانرا دستورست که معشوق خودرا
بنام میرزا یار بهجا وغیره تعبیر کنند بعد ازان سخن درعشق امیر خسرو افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجه نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک رسید
بجانب بادشاه دهلی خط نوشت که امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیراکه او عاشق منست
چون حالت وفات من ببیند مبادا که جان خود را تسلیم بحق کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بحق داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بحضور آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت غزل

جان من زآرام شد آرام جان من کجا	هجرم نشان فتنه شد فتنه نشان من کجا
آمد بهار مشک دم سنبل دمید و لاله هم	سبزه بصحرا زد قدم سرو روان من کجا
در گریه ام شد یا بگل و ز دوستان گشتم خجل	جان از جهان بگسسته دل جان جهان من کجا
در کار غم شد سوریم بی پرده شد مستوریم	تلخست عیش از دوریم شکرفشان من کجا
جانت آن یار نکو رفته دل خسرو برو	گر دل برفت این را مگو آنگو که جان من کجا

بعد ازان سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دهلی رفتند
روزی باستماع آمد که امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خادمان خود متوجه شده
گفت این مردے مرتکب بدعات بود اما باید که نماز جنازه او بخوانیم پس چون آنحضرت
مع چند مریدان همراه خود کرده پیش صفها استادند خواجه امیر خسرو از کفن رو برون آورده
گفت مرا شفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کافیست چون آن حضرت
بجا است معائنه کرد حیران بماندند وگفتند من او را مرتکب بدعات دانسته بودیم

مرأة سی و نهم در ذکر مسئله وحدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه تونسوی رضی الله عنه

شب یکشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید اکرام شاه رسول نگری و مولوی غلام محمد

ذکر امیر خسرو
کرامات امیر خسرو
[illegible]

گجراتی و غلام فرید فرو که و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود بانی و مبیّن مسئله وحدة الوجود شیخ محی الدین عربی ست و مولانا
جلال الدین رومی نیز درین مسئله جوش زده کتاب مثنوی انشا نموده است **بعد ازان**
فرمود مردی عمر نام در موضع کهنیان متصل نشاپور سکونت میداشت و میگفت
که بنای توحید وحدة الوجود شیخ محی الدین نهاده است و سرانجام او مولوی جامی کرده
بعد ازان فرمود وطن و مولد مولانا روم بلخ ست و نام والد ماجد ایشان بهاء الدین
ولد ست بعد از تحصیل علم ظاهری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شد فیض
باطنی حاصل کرده بکمال رسیدند **بعد ازان** حسب الارشاد خواجه شمس العارفین رض
مثنوی معنوی پیش آنحضرت بکشادم و گفتم سبقی ازین کتاب تبرکاً بیاموزند تا بتوجه
ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی دریابیم پس رخ بسوی من آورده چند
ابیات ازان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طویل بیان نمود چنانچه
چیزی معانی این دو بیت میفرمودند **بیت** بشنو از نی چون حکایت میکند * واز
جدائی ها شکایت میکند * کز نیستان مرا ببریده اند * وز نفیرم مرد و زن نالیده ام
یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نی
عبارت وجود عارف کامل ست و نیستان مراد دریا وحدت که در ازل همه اشیا در آن
دریا متحد با واجب الوجود بودند واز حکم غیریت منزه بعد ازان ناگهان دریا وحدت
در جنبش آمد و همه اشیا موهوم در خود نگریست پس ممکن از واجب جدا شد و رسم آئین
دوئی آغاز شد بعد ازان یک موج دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا ارواح محیط بر ساحل آمد
تا برین منوال چند بار موج بزد تا آنکه در عالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود دور افتاد
پس حب الوطن من الایمان گریبان گیر شد و آه و ناله آغاز کرد و گفت **بیت**
کز نیستان مرا ببریده اند * وز نفیرم مرد و زن نالیده اند **بعد ازان** فرمود

چون فعل بدون فاعل بظهور نمی آید همچنان حرکات وسکنات عارف کامل فانی فی الله باقی بالله مانند دیدن وشنیدن وگفتن ونشستن وغیر ذالک بدون تو آن واجب الوجود بظهور نیاید وجدائی وجود عارف آنست که اول در مرتبه احدیت مندرج بود بعد از آن بمراتب نزولی آمد یعنی از احدیت بوحدت واز وحدت بواحدیت واز واحدیت بعالم نباتات وجمادات وحیوانات واز آن بعالم اجسام بظهور آمد واز اصل خود جدا شد وشکایت کرد بعد از آن سخن در وصف مثنوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه دیوان حافظ غزلے در وصف مثنوی انشا نموده **غزل** بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی * میخواند دوش درس مقامات معنوی * تا آخر بعد از آن فرمود خواجه محمد غیاث نوربخش غزلے در وصف مثنوی معنوی در دیوان خود نوشته

غزل

مثنوی عین الحیاتست ای پسر	آیینهٔ ذات وصفاتست ای پسر
مثنوی بحریست پر دُرّ یقین	بیگمان آب حیاتست ای پسر
مثنوی مجموعهٔ اسرار هوت	جامع سِرِّ نکاتست ای پسر
مثنوی در شش مجلد هم چو خور	نوربخش شش جهاتست ای پسر
مثنوی دیوان عشق وحدتست	مصحف آیات ذاتست ای پسر
مثنوی قوت دل هر عارفست	جان ما راز حیاتست ای پسر
مثنوی جام شراب وحدتست	نزد اسیرے را نجاتست ای پسر

بعد از آن فرمود مولانا جلال الدین رومی قدس سره السامی ولی مادرزاد بودند که در عمر شش سالگی بروز جمعه با چند کودکان همعمر بر بام بازی میکردند طفلے از میان گفت که بیائید تا ازین بام بر بام دیگر بجهیم مولانا گفت این قدر حرکت از سگ وگربه نیز بوقوع می آید بایدکه بسوی آسمان بجهیم این بگفت وجانب آسمان بلند شد تا از نظر کودکان غائب گردید کودکان گریه کنان نزد مادران خود فریاد برآوردند که

برادر جلال الدین از میان ما یان غائب شد بعد از لحظه باز بهمان بام آمد و بکودکان گفت وقتی که آن سخن با شمایان گفتم دیدم که جماعتی از سبز پوشان مرا از شما گرفتند و بگرد آسمانها بگردانیدند چون شما آواز و فریاد بر آوردید باز باین بام فرود آوردند **بعد ازان** سخن در ذکر محی الدین عربی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم ظاهری و باطنی کمال بودند و بسیار کتب در سلوک و توحید تصنیف کردند منجمله ازان یکی فتوحات مکیست که مسئله وحدة الوجود دران بخوبی بیان کرده اند و ازین باعث اکثر عالمان ظواهر بایشان مخالف می ماندند تا آنکه روزی مردار خنزیر بر کناره حوض نهاده گفتند که اگر وجود واحد است چنانکه میگوئید این خنزیر را بخورید شیخ صاحب بسوی خدای تعالی متوجه شده دران حوض غوطه زد و بصورت سگ بیرون آمده قدری ازان بخوردند و آن همه لاجواب شدند **بعد ازان** سید اکرام شاه رسول نگری عرض کرد که باعث چیست که علماء ظاهر از مسئله وحدة الوجود منکر اند بلکه قائل آنرا کافر میگویند خواجه شمس العارفین فرمود که اکثر اهل علم بسبب بی خبری منکر میشوند چنانچه لذت بینای نابینا را چه خبر است ورنه درین مسئله هیچ شک نیست **بعد ازان** بنده عرضداشت که حضرت مجدد الف ثانی نیز درین مسئله گفتگو کرده است با وجودیکه بزرگان خاندان نقشبندیه پیش ایشان همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید غلام علیشاه صاحب دهلوی چون از هند قصد هجرت کردند از راه تونسه شریف میرفتند و بخدمت حضرت خواجه تونسوی ملاقات کردند شخصی از ایشان پرسید چه باعث که حضرت مجدد صاحب پیر ایشان در مسئله وحدت وجود گفتگو کرده است در جوابش فرمود آنحضرت مجتهد وقت بودند اگر از ایشان در مسئله وحدة الوجود خطا افتاد آنها را مؤاخذه نیست بلکه اجتهاد و مجتهد اگر بر خطا افتد تاهم یک ثواب در نامه اعمال او نویسند و اگر راست شود مضاعف ثواب باشد **بعد ازان** فرمود سالک را باید که در مسئله توحید استتار نماید مگر

حسب استعداد مریدان اظهار کند **بعد ازان** فرمود حضرت خواجه تونسوی در مسئله
توحید بسیار اخفا نمودی چنانچه سبق توحید مثل لوائح و مانند آن در محل مبارک نشسته
در آن مسجد وساخته تعلیم نمودی وهم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودے و
بگفتن سخنان مولوی جامی و خواجه دیوان صاحب ارشاد نمودی زیرا که سخنان ایشان
در پرده مستتر اند و اشعار دیگر بزرگان برهنه شمشیر ست **بعد ازان** سید الله بخش حاجی کوری
عرضداشت که درمیان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجه شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالے و برسالت رسول علیه السلام ایمان آوردن ست
و توحید طریقت آنست که جمیع ماسوای الله را نفی کرده فنا حاصل کند یعنے جز ذات
حق تعالی باقی نماند سید الله بخش عرضداشت شخصی که بتوحید شریعت قائل باشد و
از توحید طریقت که مراد فناست منکر باشد آیا مؤخذه باشد یا نی فرمود چون وی از ترقیات
از درجات و مقامات اولیا فنا فی الله باز ماند و محروم شود ازین زیاده تر مؤخذه
دیگر چه باشد **بعد ازان** بنده عرض کرد که چند سخنان از کتاب مفاتیح الاعجاز
نوشتن میخواهم ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین بنوشتن این ابیات اجازت فرمود
ابیات شد بنقش موج ما دریا عیان   آنچه در عالم تو میخوانی منم   چون ظهور
جمله اسما بماست   مظهر اوصاف رحمانی منم   هر دو عالم شد به هستی ما عیان
اصل هر پیدا و پنهانی منم   نیست عالم در حقیقت جز طلسم   گنج بی پایان اگر دانی منم
چون هر چه هست بتحقیق همه هستی حق ست و غیر او هیچ نیست **متن گلشن راز**
بیت چه نیکو بنگری هم او بیننده دیده ست و دیدار یعنے چون در اصل اینکار که
هستی مطلق حق ست و غیر او موجود نیست نیکو بنگری و تامل و تدبر نمائی بدانی که غیر
از حق هیچ نیست و بیننده که شخصے نگرنده مراد ست و دیده که انسان ست و دیدار که
روی ست که در آئینه نموده شد عکس باشد بلکه آئینه دگر که اعیان ثابته اند همه یکیست و

ابیات در توحید

حق ست کہ بجمیع صور ظاہر گشتہ بہر جا تجلئ دیگر نمودہ چہ در تجلی اقدس بصور اعیان کہ صور معقولہ اسما الٰہیہ اند کہ در علم اند بصفت قابلیت ظہور یافتہ بتجلی مقدس کہ تجلئ شہودی مرادست بصورت آن اعیان بحسب استعدادات ایشان در عین ظاہر شدہ

قطعہ عشق ہر دم ظہد دیگر داشت زان کند نقش مختلف پیدا ہر دم از کوی سر برون آرد روی دیگر نماید وہر جا۔ ودان مقام احدیت الجمع مقام محمدیست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حقیقت وحدانیت در فردانیت ظاہر شود قولہ تعالیٰ وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى قولہ تعالیٰ اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا

بعد ازان دعاگو عرضداشت کہ تفسیر شعر فَالْبَحْرُ بَحْرٌ عَلٰى مَا كَانَ فِى الْقِدَمِ اِنَّ الْحَوَادِثَ اَمْوَاجٌ وَاَنْهَارٌ ٭ لَا يَحْجُبَنَّكَ اَشْكَالٌ تُشَاكِلُهَا عَمَّنْ تَشَكَّلَ فِيْهَا فَهِيَ اَسْتَارٌ ٭ بیان فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود بحر حقیقت بحرست بران حالت کہ بود در ابتدا واشیا ممکنات کہ می بینی مانند امواج ونہرہای دریاست پس درویش را لازم ست کہ بر اشکال تعینات وتشکلات کہ بحر حقیقت اند قرار نگیرد واز صور بجانب معنی تجاوز کند تا صور کونیہ حجاب او نباشند وآن اشکال کہ در علم ممکنات ظاہر اند حجاب اجب الوجود اند چون عارفان در اصل خود نیکو بنگرند حجاب ہستی موہوم برخیزد واجب وممکن یکی گردد **بعد ازان** سخن در کلام الٰہی افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ خدا تعالیٰ در زبان فارسی گفتگو کردہ است چنانچہ گفت

چکنم با این مشت خاک بجز آنکہ بنا مرزم ہمدرین محل سید الٰہی بخش لانگری آنحضرت عرض کرد کہ در زبان ہندی ہم گفتہ است یا نی فرمود ظہور ذات در زبان وہر متکلم است **بعد ازان** فرمود کہ شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہر چہ میشنوم از حق میشنوم وہر چہ می بینم از حق بینم یعنی در ہر حال بخدا تعالیٰ میباشم **بعد ازان** سخن دران افتاد کہ مردان کامل در ہر مظہر ظہور کنند ہمدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی خلیفہ

حضرت امام علیشاه نقشبندی عرضداشت که بعض مردمان ما را بمذهب وهابی طعن
کنند خواجه صاحب جهت پاس خاطر آن مولوی صاحب فرمود که مرد کامل را اطوار
بعض مختلف باشند بعدازان مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل بر روضهٔ
مبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال او آن بود که گاهی تعلیم
علم تفسیر و حدیث میکرد و گاهی با مراقبه مشغول میگردید و گاهی با مردمان رند در
خوردن بنگ مصروف شدی بعدازان فرمود مرید را باید که هر یک را خدمت
کند و با ادب پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میباشند و بطفیل آنها
بعض مردمان سعادت دارین مییابند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
خورش ده بکنجشک کبک و حمام که یکروز افتد همای بدام بعدازان فرمود
سائلی بر در شخصی آمد و چیزی خواست آن شخص ملامت کرد و هیچ نداد سائل پریشان
حال استاده بود شخصی نابینا آنرا بخانه خود برد و حتی الامکان خدمت او بجا آورد و
خوش کرد خدا تعالی بطفیل دعا آن سائل نابینا را روشنائی چشم عنایت فرمود
چون این خبر آن شخص اول شنید گفت افسوس ست که همای من بود بدام تو افتاد
و دولت من بود نصیب تو شد بیت که شاهباز من بود دام تو شد مرا بود دولت
بنام تو شد بعدازان هم برین معنی حکایت فرمود شخصی نابینا خسته حال حوالی
گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد کیفیت افلاس او پرسید گفت بسبب
مفلسی نهایت لاچارم آن بزرگ را بمفلسی او رحم آمد و بخلیفه ارشاد فرمود تا آنکس
در اندک مدت توانگر شد و گفت اگر باز مرا طلبی در شهر خوشاب یابی بحکم الهی مال از
دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشاب رفت و دید که بر پشتهٔ
بر توده خاک و سرگین نشسته نزدیک بحضور رسید سلام کرد و حال خود واضح کرد و آن بزرگ
کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعدازان سخن در توحید هنود

ذکر مردے عارف

افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون کتب هنود می بینیم دانستیم که ایشان اهل توحید هستند
هیچون افعال واقوال آنها را بینیم هیچ اثر مسئله توحید درو نباشد آنگاه فرمود توحید لسانی
هیچ فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد ازان فرمود مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحید می بودندی روزی شخصی از اقربا اوشان
مخالف بود آمد و ناسزا گفت مولوی صاحب روی سوی او کرده تبسم کرد و هیچ نگفت
بلکه تحسین وآفرین کرد آنگاه فرمود چنین افعال از اهل توحید میشوند بعد ازان
فرمود هر کس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه پیغمبران پیشین مثل نوح علیه السلام
وموسی علیه السلام وغیرهم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خداتعالی بدعا
کردند تا جمیع مخالفان ایشان هلاک شدند آنگاه فرمود کسی قوم را خداتعالی
هلاک نساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را نرنجانید بعد ازان این بیت بزبان
مبارک راندند بیت هیچ قوم را خدا رسوا نکرد تا دلی از صاحبدلی نامد بدرد
همدرین محل دعاگو عرض نموده است که حوصله و خلق حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم چه عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون بایذای قوم لاچار شدند بدعا
کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احد دندان مبارک وی شهید شدند
زبان درفشان فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون پس از برکت و تاثیر
دعا آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلبه اسلام شد چنانچه همه جا در عرب و عجم دین محمدی ظ
ظهور یافت واگر از زمره کفار چند کس باقی ماند همدرین حکمت بود که ظهور چند کس از اهل
اسلام بر ایشان موقوف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
باید دید همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مرولوی عرضداشت که بزرگان امت
محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کمتر نمی باشند خواجه صاحب فرمود این
هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است بعد ازان قاضی فیض احمد جهانی

عرض تجدید بیعت کرد حسب خواهش بیعت او جدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
طالب صادق را باید که از دست وزبان خود بکسی ایذا نرساند بلکه از کسی که ایذا رسد
درحق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدیؒ فرموده مصراع اگر مردی احسن الی من اسا
باز بسوی فیض احمد روی آورده فرمود که اکثر مردمان هیچ هیچ متعصب اند که بایکدیگر
عناد می دارند وکسی را مثل خود ندانند کسی را بکفر وکسی را بفسق نسبت کنند قاضی
عرضداشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل صحیحه نیک شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه وتعالی آنها را بصفات حمیده موصوف
کرده باشد گان را بفضل خویش خاتمه بالخیر گرداند بعد ازان شخصی عرضداشت که
برادران حقیقی با من عناد بیموجب میدارند وایذا میرسانند دعا خیر فرمایند تا ازان
ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال وجاه حاصل شود باعث تکبر وغرور در انها پیدا
شود وبایکدیگر ایذا میرسانند انگاه این بیت برزبان مبارک راندند بیت
درختی که در باغ باشد بلند بدیگر درختان رساند گزند بعد ازان سخن در رفع
هستی افتاد روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد وبوسیله غلام محمد درویش
آنحضرت عرضداشت که برای کشایش روزی چیزی فرمایند خواجه صاحب درین فکر
بودند که باز گفت ذکر قلبی مرانیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید روی سوی
آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگر جاری کردن میخواهی فرمود که
کشف قلوب فقر موقوف نیست وآن چیزی دیگرست عرض داشت آن فقر چه
چیزست خواجه شمس العارفین درجوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرد فرمود
در تذکرة الاولیا نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عزم زیارت حرمین شریفین کرد
شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
آنحضرت رسید گفتند تو مرید کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

حکایت بایزید بسطامی

او از خلق کناره کرده هست و میگوید اگر آسمان و زمین روئین و آهنین شوند که از آسمان باران نبارد و از زمین نروید و همه خلق عیال من باشند من از توکل خود بر نگردانم بایزید گفت این سخت کافریست و سخت مشرکیست کرا و گفت اگر بایزید کلاغی شود جانب آن شهر هرگز نپرد چون باز بروی آنرا بگوئی که خدا تعالی را بدو گرده نان ازمایش مکن آن مرد از درشتی این سخن بازگشت و پیش شفیق رفت شفیق گفت زود بازگشتی گفت حسب الامر ایشان بزیارت بایزید رفتم و او شان چنین و چنین گفت شفیق عیب این سخن در خود دریافت و گفت تو نگفتی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باز برو و بپرس مرید بازگشت و پیش بایزید آمد و گفت مرا فرستاده اند تا بپرسم که اگر او چنانست تو چونی بایزید گفت اگر من گویم چونم تو ندانی گفت اگر بهتر دانید بر کاغذی بنویسند تا آن دریافت من ضایع نشود که از جای دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بایزید بسطامی اینست و کاغذ پیچیده باو داد یعنی بایزید هیچ نیست پس چون موصوف نبود وصفش چگونه کرد بایزید ذره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند کرا و چگونه هست و توکل دارد یا اخلاص که این همه صفت مخلوق است اخلاق خدا تعالی حاصل باید کرد نه بتوکل مشغول شدن پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون در شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده بودند و انتظار جواب بایزید میکردند ناگاه مرید رسید و کاغذ بوی داد چون مطالع کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از آن اعتقاد خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از ان شخصی عرضداشت کرد که در خاندان نقشبندیه بنا سلوک بر لطائفست و در خاندان ایشان چگونه کنند خواجه شمس العارفین فرمود شخصی زاهد بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت و گفت طریقه لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب لطیف ام نه طالب لطائف همدرین محل فرمود بزرگی عبد الرحمان نام از خلفاء مولانا فخر الدین صاحب در شهر لکهنو

سکونت امید داشت شبی در مسجدی نشسته بودند سگی آمد چراغی که از آرد گندم ساخته افروخته بود در دهن خود گرفته برفت روی سوی او کرده فرمود که بر خانهٔ شما تاریک خواهد شد مارا چیست چو این سخن مسجد نشینان شنید خلاف شریعت دانسته پیش نواب صاحب والی آنجا اظهار کردند مفتیان شهر فتوی داد که قائل این سخن مرتد است توپ زده هلاک باید کرد حسب الامر حویلی در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه است فرمود همانست که هست دیگر هیچ نیست پس توپ را بگذاشتند مگر آنحضرت را هیچ ایذای نرسید باز دگر بار زدند همچنان بگذشت و سوم بار بغیر ضرر او نرسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب بصد عجز و انکسار کلاه خود بر پای آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف فرمایند فرمود قصور چیست همه حق است بعد ازان روی سوی آسمان آورده فرمود ابر مانند غبار بر آسمان قرار گرفته است نه بارد و نه صاف شود در دلم بگذشت که درین ابر هیچ فائده نیست چون بکو فکر کردم دانستم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة چنانچه نزول باران نبات را فائده بخشد شاید در بعض دیار قرار گرفتن ابر برای آنها مفید باشد بعد ازان محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نو مسلم بتوجه ایشان مدام در ذکر می ماند خواجه شمس العارفین فرمود ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء آنگاه این مصراع بزبان مبارک راندند مصراع یک بنجا نمیوں اصل ہوی ہک خالی رہی سبتین بعد ازان روزی بوقت صبح برخاستند و چراغ روشن بود ناگه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که آب سیماب منقش بود و پرتو چراغ بران عصا میتافت فرمود این تجلی عصا نیست بلکه از پرتو چراغ ست بهمین طور پرتو ذات بر جمیع اسما صفات می تابد غلام محمد عرض داشت که حسن جمیع اشیا ممکنات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از پرتو ذات است عارف کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد ازان شخصی عرض داشت که چیزی از مسئله توحید ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین عبارت فارسی بر لوح نوشته آنرا داد که

لا اله الا الله نیست موجودی واحدی پس این جهان و آن جهان نیست بجز ذات بتعینات و
تقیدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بتعینات و خواص مغایر یکدیگر اند و در اصل همه انسان
اند هم چنین ذات مطلق در تعینات و خواص متفارق و متعدد می نماید و در اصل حقیقت یکیست
چون نوع حجاب کفی یکی بود همین معنی لا موجود الا هو این در مطالع باید داشت بعد ازان
بنده عرض داشت که قرب نوافل و قرب فرائض چیست خواجه شمس العارفین فرمود چون سالک
صفات بشری خود را در صفات حق سبحانه و تعالی فنا کند و ظهور صفات خدا تعالی
بروی غلبه نماید آنرا قرب نوافل میگویند و قرب فرائض آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه از
شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه از نفس خود هیچ خبر ندارد و چنانچه بجز ذات باری تعالی در
نظر او چیزی نماند بعد ازان سخن در ذکر اوصاف و عالیه درجات حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود با وجود شرافت و کرامت نسب در
عبادات و ریاضات از همه سبقت نموده قرب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
سه عمل بس بلند مرتبه بظهور آمده اول آنکه از عرصه دراز صحت قرأت قرآن دران علاقه
نبود ایشان حافظی که تصحیح قرأت از عرب معترفه کرده بود بر مکان خود نشانیده مردمان
را برای تصحیح قرات دعوت فرمودند چنانچه مردمان نابینا که فیما بین ڈیره غازیخان و ڈیره
دین پناه بودند هیچ نماند و هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تعلیم یافتند و بدین تدبیر سبب
صحت قرآن شریف دران علاقه گردید دوم دیگر آنکه تعمیر مسجد و برج نظامی در پاک پتن شریف
که از عرصه دراز شکسته بود بسعی ایشان تیار گردید سوم آنکه از مدت مدید شوق زیارت
حرمین شریفین میداشتند اما این خیال هم بود که زاد راه زیاده تر باشد تا هر کس رفیقان خود
باسایش برسند و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجه احسن کرده شود پس بتاریخ چهارم
ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۹ روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه پهاگن سمت ۱۹۳۹ مبلغ شصت
هزار روپیه و بیست و پنج درویشان آستان و دیگر رفیقان مانند صاحبزادگان مهاره

وغیره دوستان تخمیناً دو صد نفر همراه خود کرده در شهر ملتان رسیدند و چند مردمان از انجا
رخصت کرده در لاهور آمده برای میان سلطان یک شب گذشتند و بعض مردم را از انجا
رخصت نموده ٹکٹ ریل سهارن پور گرفتند همان روز آنجا گذاشته بوقت شب ٹکٹ دهلی حاصل
کرده سوار شدند و هفت شب در دهلی بر مکانات خواجگان سکونت فرمودند بعد ازان ٹکٹ اجمیر
شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در اجمیر شریف اقامت کردند بعد ازان صاحبزاده حافظ موسی
صاحب صاحبزادگان مهاروی و یاران دیگر که برای وداع آنحضرت همراه رفته بودند واپس
فرستادند پس هشتاد نفر درویشان و دوستان همراه خود کرده جانب احمدآباد رفتند دو شب
در انجا سکونت نموده باز هفده روز در شهر بمبئی گذاشته بسوی اورنگ آباد برای زیارت
روضه مقدسه حضرت خواجه نظام الدین نور رفتند و دو شب همانجا گذاشته از راه زیارات
مکانات خواجگان باز واپس بمبئی هشت روز اقامت نموده بسواری جهاز دخانی بعرصه
دوازده روز در جده شریف رسیدند همانجا یکشب گذاشته جانب مکه روانه شدند یکماه و
هفده روز در انجا ماندن باز واپس در جده شریف یکماه سکونت کردند بعد ازان بسواری
جهاز بغله براه بندر کهار اینبوع روانه شدند پنج روز منزل آبی و پنج یوم منزل بری نموده
بتاریخ شانزدهم ماه رمضان المبارک بوقت یازده ساعت شب بمدینه منوره سعادت
زیارت روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل کردند دو ماه و سه روز در انجا
اقامت نموده باز بتاریخ نوزدهم ماه ذیقعد رخصت شده بتاریخ یکم ماه مذکور در مکه شریف
تشریف آوردند تا هژدهم ماه ذی الحجه در میان مکه و جبل عرفات مناسک حج بجا آورده واپس
در جده شریف آمدند هفت روز در انجا گذاشته باز بسواری جهاز دخانی بعرصه هژده
روز در شهر بمبئی رونق افزا شدند و چهار شب همانجا گذرانیده باز بسواری ریل از راه
دهلی آمده یکشب در لاهور گذاشته جانب ملتان تشریف بردند و یک شب در انجا اقامت
نموده بتاریخ بیست و ششم ماه محرم الحرام سنه ۱۳۲۰ھ در تونسه شریف رسیدند و دیگر انکه نان ...

جمیع آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و دوازده نفر از جماعت آن حضرت فیما بین حرمین
شریفین فوت شدند بعد رین محل خواجه شمس العارفین فرمود بعد از وصال خواجه توسوی
اکثر مردمان خیرخواهان آنحضرت متفکر شدند که نان و نمک درویشان آستان و کاربار
خویشان و راه بری مریدان چگونه شود لیکن بعد از آن خواجه الله بخش صاحب سجاده نشین توجه
آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیرهای مکان که بزمان حضرت خواجه
توسوی خام بودند همه را پخته ساختند و غور پرداخت مقیمان آستان نیز بوجه احسن شروع
نمودند و فیض رسانی بمریدان نیز بطریق آنحضرت اختیار کردند پس چون درینوقت بنظر غور
بنبیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون شده سبحان الله چنین سجاده نشین از سجادگان
پیشین بظهور نیامده باشد

مرآة چهلم در ذکر بیماری و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین

رنا روز شنبه هژدهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ یکهزار و سیصد
سعادت قدم بوسی آنحضرت حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرولوی و مولوی غلام محمد
توسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پوٹھوہاری و بهرسه صاحبزادگان
و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه هژدهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ بوقت سحر چون آنحضرت از نفل
تهجد فارغ شدند عارضه تپ لاحق گردید و چند ادویه حسب طبیعت آنحضرت استعمال
کردند اما بحکم مصرعه چون قضا آید طبیب ابله شود هیچ نفع نگردید تا آنکه ضعف بدن
مبارک آن حضرت نهایت شد و صاحبزاده محمد دین صاحب بتاریخ بست و یکم ماه صفر
روز سه شنبه بوقت سحر از توسه شریف تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
والد بزرگوار خود حاضر شد و احوال بیماری استفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق امکان
خود قدری گفتگو کرد و احوال صاحبزادگان و درویشان آستان خواجه توسوی
پرسیدند بعد از آن صاحبزاده صاحب ادویه مقوی مثل یاقوت و مفرح بقیمت بست و هشت
روپیه که از شهر لتیه تیار کرده همراه خود آورده بود بقدر یک حب روزمره خورانیدن شروع

کرد بعض وقت ماء اللحم و روغن بادام وغیره استعمال کردند اما تپ بحال خود ماند بعد
ازان صاحبزاده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانیده
اجازت خواندن وظائف خواستند در آنحضرت مطالعه نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
مذکور پیش کردند تا دست خود بر دست صاحبزاده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع وظائف
ما ترا اجازت است بعد ازان بتاریخ بستم ماه صفر جمیع مستورات خانه مع زنان دیه برای
عیادت آنحضرت آمدند و دعا خیر کرده رفتند بعد ازان بتاریخ بست یکم ماه مذکور برای
صحت بیماری آنحضرت یک ختم قرآن مجید کنانیدند باز بتاریخ بست دوم ماه مذکور یک
لکه درود شریف خواندند و یک بز نوجوان و چندین غله و نقد بمساکینان تقسیم نمودند بعد
ازان بتاریخ بست سوم خواجه شمس العارفین بسوی مولوی معظم دین صاحب روی
آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب از جانب صاحبزادگان نوشت که این مستمندان
مریدان و غلامان برای حصول سعادت دارین و مطالب کونین درین جا می آیند و
خواهند آمد و ارشاد وظیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحبزاده نظر کرم و
شفقت مبذول فرمایند تا ارشاد وظیفه و نان این خاندان تا قیامت جاری ماند بعد
مطالعه آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
بر داشته دعا خواستند و نیز سخنے در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم نیامد تا آنکه ضعف بدن
مبارک نهایت شد بعد ازان شب وصال صاحبزاده فضل الدین صاحب بباعث
بی قراری و بی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر یا لیت قبل منیتی یوما افوز
بمنیتی + نحر التلاطم رکبتی اطلال املاء قربتی + همدرین محل فرمود ای فرزند
ارجمند این شعر باز بگو صاحبزاده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
دست خود بر دست صاحبزاده نهاده شفقت بی غائت گردانید بعد ازان این بیت
خواند بیت جان جانم را بخود آگاه کن + لطف خویشم هم دم و همراه کن - باز صاحبزاده

این بیت برخواندند بیت سرما گزین و قامت خود می آید ٭ وآمدنش وهست خود می آید
بیهوده چرا درپی او میگردی ٭ بنشین گر او خدا است خود می آید ٭ بعد ازان صاحب
زاده صاحب عرضداشت که توجه فرمایند تا شوق و ذوق خداتعالی تیز گردد خواجه شمس العارفین
سخنی از زبان مبارک فرمودند اما فهمش نیامد بعد ازان بدست خود انگشتان صاحبزاده فضل الدین
صاحب را دراز کرده دست شفقت برسر آن نهادند باز صاحبزاده عرضداشت که برین مسکین
چیزی از فیوضات رحمانی عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین بسوی حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی باشارت ارشاد فرمودند که همانجا بروی بعد ازان بسوی سجاده
نشینان متوجه شده پرسیدند که طلوع صبح شده است یا نه و سه بار همین طور استفسار نموده باز
پرسیدند که تاریخ ماه و یوم کدام است کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تاریخ بست و چهارم ماه صفر
است بعد ازان تسبیح در دست گرفته چند بار درود خواندند و چون تسبیح رسید دو رکعت فرض صلوة
فجر باشاره ادا نموده بذکر پاس انفاس مشغول شدند بعد ازان بسوی مجلس نشینان بنظر وداع
دیده روی خود را جانب بیت الله شریف آوردند و قدری زبدن مبارک جنبش و حرکت
پیدا آمد و علامات وصال برآن حضرت ظاهر شد میان جمیع صاحبزادگان و درویشان
آستان آه و گریه باواز بلند برآمد بعد از لمحی یکدم بر آورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هر یک از
مهجوری و غمخواری آنحضرت بیقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
تیاری تجهیز و تکفین آن حضرت کردند بعد ازان بمصلحت صاحبزادگان و دوستان و درویشان
آستان تیاری قبر فیض اثر بحجره خاص آن حضرت کردند بعد ازان در باغیچه بگوشه مغرب و
جنوب تخت پوش نهاده تیاری غسل کردند و عام مردمان را از باغیچه بیرون ساخته بعضی
خاص مانند مولوی معظم الدین صاحب مرولوی و غلام فرید بهرقه و حافظ محمد بهرقه و نور میان
غلام یس علما سیالوی و فتح محمد مگدیلی و امام بخش نمبردار و سید احمد درویش برای غسل آن
حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گاذر و حاجی محمد دولش و احمد یار گاذر و احمد دین درویش

واین دعا گو نیز مددگار غاسل شدند پس بعد از زوال غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد ازان
لاش مبارک در سرای نهاده جمیع مستورات را برای زیارت بخواندند بعد ازان لاش
مبارک نزد حجرهٔ شیخ صاحب نهاده مولوی معظم دین صاحب را اجازت جنازه دادند بسیار
مردمان از قوم سادات و زمینداران و اهل هزاران هزار صفها بسته جنازه کردند بعد
ازان نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد ازان همه مردمان گرداگرد آنحضرت نشستند و
میر و قوال و محمد چند سخنان فراقیه گفتند مقوله بہلا شاہ ہر دم کرسان ہاں رہنجھی یار دا
وی آڑیا + چکڑ بہریان نون گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آڑیا + چادر تان ستون
وچہ بنگلی وگرد یا کم سینسار داوے آڑیا + پچھی وچہ بونیان گتون رصیان ہویا وقت پہنڈار
داوی آڑیا + بہلا شاہ گھر آسو یلے ہویا وقت دیدار داوی آڑیا بعد ازان غزل
مولوی جامی خواندند غزل برفت آن ماه مارا در دل ازوی صد هوس مانده +
غم هجران و با جان شیرین هم نفس مانده + مران تنهائی عماری دار لیلی حسبة لله +
که با صد پاره دل بیچاره مجنون باز پس مانده + بامیدیکه آید آن مه محمل نشین روزی +
جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده + چو زد اکنون گل رعنا بعشرت خیمه در صحرا +
چه غم گر بلبل شیدا گرفتار قفس مانده + بگو بیت چون ننالد هم چون مرغان چمن جامی +
کزان گلشن گل و شمشاد رفته خار و خس مانده + بعد ازان این سخن گفتند سخن کدین
موڑ مہاران سائین ڈھولیا + تیریاں والان تون سر گھولیا + ہاتی دہوتی مین رہی گئی +
کائی گل سجن ڈل ہنی گئی + کوئی سخن اولڑا بولیا + کدین موڑ مہاران سائین ڈھولیا +
چون این سخن گفتند میان حاضران گریه و فغان بیتاد بعد ازان مولود تبریزی خواندند
مولود یا رسول الله حبیب خالق یکتا توئی + برگزیده ذو الجلال پاک بیہمتا توئی + الخ
مولود دیگر دل گدائی در رسول الله + جان فدای ستر رسول الله + الخ بعد ازان
در صندوق انداخته بقبر فیض اثر نهادند تا وقت عصر کار او بانجام رسید بعد ازان اکثر آدمیان

بہلا شاہ

غزل مولوی جامی

رخصت شدند وبعض خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد رفت مردمان وزمره شروع
گشت چنانچه پنج یا شش بز روزمره برای مهمانان تا چهلم روز ذبح میکردندی بعد ازان
سوم روز بسیار آدمیان جمع شده ختم قل خواندند وبعض را یک مبلغ وبعض را هشت
آنه عنایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستان را یکیک دستار ولنگی قیمتی انعام
کردند ذکر وصیت آن حضرت که پیش از وصال شش ونه روز اطلاع نقل خود فرموده بودند
بدان ای درویش بتاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت چاشت صاحبزاده
محمد دین صاحب را نزد خود طلبیدند ودیگر یاران آستان را از حجره مبارک بیرون رخصت
وصاحبزاده صاحب را پیش خود نشانده فرمودای فرزند ارجمند واضح باد که حالات دنیا
گوناگون درپیش می آمده اند چنانچه احوال جد صاحب درچند دهات تصرف وملکیت بود و
مال مویشی نیز بسیار داشتند وهمین طور حضرت والد بزرگوار من فراخ حال بودند
بعد ازان چون بحضرت خواجه نوسوی بیعت کردم اسباب ظاهری روز بروز کمتر گردید
چنانچه گاهی تا نان یافتمی وگاهی تا هفت هفت روز بفاقه بگذرانیدمی اما پیش کسی راز
گرسنگی اظهار نساختم والحال بفضل ایزد متعال همه اشیای دنیا وچند هزار نقد نزد من موجود
اند بتوانم که اراضی واسباب دنیا بسازم اما مارا باین دنیای فانی محبت نیست مگر بدو چیز که ورثه
پیران ماست دوست میدارم یکی حب درویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا الحال
بفضل ایزد متعال بخوبی انجام رسید ودیگر واضح باد که چون حضرت خواجه نوسوی بحق الحال
شدند چندده هزار روپیه قرضه بابت تصرف درویشان باقی ماند وشکر آن خدای تعالی که هر از
قرضه محفوظ ساخت وچند هزار روپیه از تصرف درویشان ومهمانان باقی مانده است باید که این
مبلغات فیمابین هر سه برادران تقسیم کنید وچند نقد برای درویشان ومهمانان تصرف کنید
ونیز بر چهار چیز استقامت باید کرد توکل وتسلیم وصبر وقناعت ودرین اثنا صاحبزاده
محمد دین عرض داشت که باین مبلغات وجایدادات ظاهری حاجت نیست اصلی نعمت که

از پیران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمودای فرزند
این ترکهٔ من بگیر آن هم خدا تعالی ترا عنایت فرماید و نیز مولوی معظم دین صاحب عرض
داشت اگر از روی مهربانی در تقسیم ترکه مذکور توقف نمایند تا صاحبزاده صاحب از تونسه
شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترکه و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحبزاده
عرضداشت که ما میخواهیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر باشد خواجه شمس العارفین قدری
سکوت کرده فرمودای فرزند اعتبار نیست که عمرم تا چهل روز باشد زیرا که بجناب خدا
تعالی دعا خواسته ام که عمر من موافق عمر خواجه تونسوی باشد پس معلوم شود که عمر من بانجام
رسید که بهمین ماه صفر وصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حزین
صاحبزاده بشنید با آواز های بگریست خواجه صاحب فرمودای فرزند ارجمند با تو چندین
راز اظهار کردن مطلوب داشتم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو اشک بیرون آمد
و آه و گریه ساختی و این گفتگو بطریق سرسری بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد و چرا که
بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هرکس خواهد چشید باز خواجه شمس العارفین
فرمودای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتم که حیف بران مردی که بوقت وصال
از یار حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و با اموال و اولاد و صحبت
نماید باز فرمودای فرزند مال و اولاد از فتنه است که خدا تعالی فرمود انما اموالکم
و اولادکم فتنة باز فرمودای فرزند اگر مستحبات قادر نباشی بفرائض ضروری و بعد ضروری
مشغول باشی تا سعادت دارین بیابی باز فرمودای فرزند بخدمت حضرت الله بخش سجاده
نشین تونسوی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحبزاده عرض داشت که آنچه
فرمود قبول دارم اما این سخنان دل حزین غمگین و پریشانم فرمود خیر بدین سخنان عتبا
مدار کار خدای است بهر طوری که خواهد بکند بعد از آن بسوی صاحبزاده فیض
الدین صاحب روی آورده فرمود جانب تونسه شریف رفتن مرضی تو چیست عرضداشت

مرضی من مرضی ایشان ست پس حضرت صاحب بشفقت و مهربانی باز و خود برگردن صاحب زاده نهاده فرمود مرضی ما آنست که تو نزد من می باشی بعد از ان صاحبزاده و متعلقین را جانب تونسه شریف رخصت کرده فرمود حال ماکه دیدهٔ و نسبتهٔ بزودی واپس بیائی و بیبین وعده قرار نموده صاحبزاده صاحب جانب تونسه شریف رفتند چون از انجا رخصت شده باز بتاریخ بست یکم ماه صفر آمدند خواجه شمس العارفین بعارضه تب نهایت لاچار بودند چند سخنان بصاحبزاده ارشاد کردو بتاریخ بست چهارم ماه صفر ۱۳۰۰ روز جمعه وقت سحر جان شیرین بحق تسلیم کردند اللهم اغفرلنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

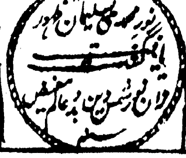
الحمد لله که این ملفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین والعارفین زبدة المفسرین والمحدثین مقبول بارگاه رب العالمین شیخ شمس الحق والدین چشتی سیالوی موسوم بمراة العاشقین تالیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید برای استفادهٔ خاص و عام بتصحیح و تنقیح تام عالم علوم فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حاجی حرمین شریفین حافظ قاری مولوی معظم دین صاحب مرولوی سلمه الله تعالیٰ وجناب فیض مآب مجمع الفضائل مرجع الفواصل حافظ قاری مولوی احمد صاحب نوشهروی سلمه الله الباری بتاریخ ۱۳ ذیقعد ۱۳۲۰ هجری المقدس در مطبع مصطفائی واقع لاهور مطبوع گردید فقط

الحمد لله اولاً واخراً والصلوة علی حبیبه ظاهراً وباطناً ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا بجاه نبیك المصطفیٰ ورسولك المرتضیٰ شفیع المذنبین امام المتقین وخیر خلقه اجمعین امین یا رب العلمین

تمت بالخیر

مهر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالیٰ عنه

هیئت مندرجه مهر حضرت صاحب سیالوی



نور محمدی بسلیمان ظهور یافت و زان نور شمس دین بدو عالم مفیض گشت

مُہر صاحبزادہ صاحب محمد دین سجادہ نشین خواجہ سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مصرع مندرجہ مہر صاحب (ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین ۱۲۹۱) زادہ صاحب سیالوی ہے

ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین

اشتہار

واضح باد کہ این ملفوظات مخزن حسنات تبوہہات معدن برکات حضرت مولانا شمس الحق والدین مطبوع کنانیدہ شد الحال بخدمت برادران ذوی وقار و دوستان نامدار معروض می نمیض انجلای میگردانم چنانکہ مناقبات وکرامات آنحضرت بدانند بزبان فارسی یا اردو تحریر نمودہ جانب این دعاگو در ضلع لاہور ڈاکخانہ شاہدرہ موضع بہڑتھ بنام سید محمد سعید ارسال فرمایند تا انشاء اللہ تعالیٰ حسب فرمایش بعض دوستان نیز رسالہ مناقب شمسیہ تالیف نمودہ مطبوع کنانیدہ شود وما علینا الا البلاغ المبین والحمد للہ رب العالمین

قطعہ تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجہ پیر سیال نور اللہ مرقدہ المتعال از نتائج طبع مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ اللہ المتعال

دریغا صد دریغا صد دریغا ۔ کہ شمس الدین امام عارفین رفت ۔ ہزار افسوس کاین مہر جہان تاب
باوج عرش از فرش شمس دین رفت ۔ چو سرور جست تاریخش ز ہاتف ۔ بگفتا شمس اوج علم و دین رفت

ایضاً قطعہ تاریخ از مولوی غلام فرید صاحب لاہوری مزنگوی

در گلستان خاندان چشت ۔ ہمچو گل بود خواجہ شمس الدین
گفت ہاتف فرید عباسے ۔ صبح گل بود خواجہ شمس الدین

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب لاہوری

آفتاب فیض شمس دین حق ۔ چون ندائے ارجعی نفسش شنفت
روز جمعہ بست وچارم از صفر ۔ روے خود در مغرب مرقد نہفت

بهر تاریخش چو یاسین فکر کرد — سال وصلش عقل شمع فیض گفت

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب

آن شمع چراغ دین چو مشتاق وصل حق چو شد — بست و چارم از صفر برد از جهان بیرون قدم

کردم چو فکر سال وصال شد بر بایهمه — از رحلتش علم و عمل حلم و ورع فضل و کرم

ایضاً از طبع زاد رحیم بخش صاحب لاهور دهولنوالوی

پیر کامل مرشد من شمس دین — گشت سوی خلد باین رونق فزا

بست چارم از صفر تاریخ بود — آتش هجران بسینه دا دسوز

دفن چون کردند در زیر زمین — بود یوم الجمعه روزی نیک روز

بهر سال انتقالش بخش گفت — شاه شمس الدین واصل شد هنوز

ایضاً قطعه

محمد شمس دین بد خسر من نور — همه عالم از و در خوشه چینی

چو تاریخ وصال آن شیخ جستم — خرد گفته چراغی بود دینی

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ — گشت پنهان شمس عالم زیر میغ

آصف وقت سلیمان زمان — گشت زین دار الفنا دامن کشان

چشمهٔ فیض الهی بد روان — گشت از دست قضا یکسر نهان

با قضاء حق چو جای چاره نیست — جز شکیب و صبر کس غمخوار نیست

روز جمعه بست چارم صفر بود — کاندران روز وصالش رو نمود

هاتفم تاریخ وصلش باز گفت — پیشوای چشتیان در درج رفت

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

بود شمس الدین عارف باکمال	خوب معنی خوب صورت خوش خصال
پیشوائے خلق صوفی باصفا	تابع شرع محمد مصطفی
شب جمعہ در بست چارم مہ صفر	بست زین دار فنا رخت سفر
سالہا تاریخ آن قمر خندہ ظل	گفت ہاتف نیک خصلت زندہ دل
سالہا تاریخ آن ثابت یقین	گفت ہاتف فیض ملک نور دین
سالہا تاریخ آن نور الہدیٰ	بود پیدا عاشق صادق خدا

ایضاً الفاظ تاریخی

وہ وہ وہ شمس شرع رسول	واہ واہ غریب نواز	وہ وہ وہ خوب سیر	
رہنما بود شریعت	مہر شریعت نبویہ	نیک خصلت حلیم بود	
محب پیغمبر بدل	شیخ بلند قدر	نور شریعت	شمع فیض

ایضاً نظم تاریخ وصال آنحضرت

آن شمس دین محمد کہ چو یکتائے عہد بود	کز قاف تا بقاف عیان شد جمال او
ذاتش سہیل بود کہ براوج نہد تافت	مشکین عالمے ز شعاع کمال او
آن ذات بے مثال کہ در پردہ جائے داشت	یکسر ظہور کرد برنگ و مثال او
شاہی غریب پرور عاجز نواز بود	خلق عظیم داشت چہ گویم خصال او
عمر شش یگانہ بود تولد چہ اخترے	شمس منیر کشور دینے وصال او

ایضاً ابیات تاریخ وصال خواجہ سیال

چراغ خاندان چشتیان بود	مہ تابان و خورشید جہان بود
پئے سن وصال آن ذات حق بو	خرد گفتہ کہ مختار جہان گو

ازو پرسان شدم چون من دگر بار — بگفتا زہ ولے مغرب ہای یا
سوم بارہ چوزو کردم تقاضا — بگفتا کاشف راز خفیا
چہارم بار با من کرد ارشاد — کہ زیبای دہے باغ ارم باد
بہ پنجم بار چون سائل شدم زو — بگفتا منبشا فیض ھدی گو

ایضًا قطع تاریخ

چو آن شمس مند عالم افروز — نہان گشت از جہان با امر معبود
چو پرسیدند از سال وصالش — بگفتم مہ جہان خورشید دین بود

ایضًا قطع تاریخ

اندرین سال خواجہ کرد وصال — شاہ دین مہ مثال بے ہمال
بست چارم صفر بروز جمعہ — نور اللہ مرقدہ المتعال

ایضًا

چو شمس الدین ہدایت عالم افروز — بمغرب گور رفت از امر معبود
زشام فرقتش شد تیرہ دنیا — رہ مقصود ہر یک گشت مفقود
چو تاریخ غروبش جستم از عقل — بگفتا مہ کہ ہم خورشید دین بود

قطع تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رحیم بخش لاہوری دہونوالوی

ہزار شکر کہ یہ کلام فیض انجام — مرآۃ العاشقین میں عجیب و غریب
سخن جو بولے حیاتی میں شیخ شمس الدین — لکھے ہیں انہیں محمد سعید با ترتیب
خدا کے بندونکی چہپائی ہے یہی کلام — ازل سے یار ہوئی ہیں جسکے نصیب
نظر سے دیکھنا چاہیں تو عاشقونکا طریق — خرید انکو مطالعہ میں کرے میرے حبیب

کتاب چہپ چکی ساری بخش نے تاریخ
لکھی ہے مرآۃ العاشقین عجیب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

#	اعراس پیران چشتیہ اہل بہشت رحمہم اللہ تعالے وفاض علینا برکاتہم	تاریخ	الفاظ تاریخی
	شہر محرم		
۱	عرس حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالے عنہ	۱	۲۴ پاک آمد بدنیا پاک رفت
۲	عرس حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رضی اللہ عنہ	۱	۶۳۲ زاہد شہاب الدین
۳	عرس حضرت خواجہ معروف کرخی رضے اللہ تعالے عنہ	۲	۲۰۰ زبدہ اصفیا
۴	عرس حضرت خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالے عنہ	۴	۱۱۱ ہادی ملک
۵	عرس حضرت خواجہ فرید الدین اجودھنی رضی اللہ تعالی عنہ	۵	۶۷۰ فرد دین فرید وحید
۶	عرس حضرت امام شہید سید کربلا امام حسین علیہ السلام	۱۰	۶۰ حبیب ازل
۷	عرس حضرت خواجہ علو الدین موری رضی اللہ تعالی عنہ	۱۴	۲۹۸ مہربان
۸	عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۱۹	۹۴ عابد زاہد
	شہر صفر ختم اللہ بالخیر والظفر		
۱	عرس حضرت خواجہ تونسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالے عنہ	۷	۱۲۶۷ قطب حق مرشد سلیمان زاہد
۲	عرس حضرت شیخ راجن رضی اللہ تعالے عنہ	۲۲	
۳	عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۴	۱۳۰۰ وہ وہ شمس شرع رسول
۴	عرس حضرت شیخ علم الحق والدین رضی اللہ تعالے عنہ	۲۶	
۵	عرس حضرت خواجہ عبد الواحد رضی اللہ تعالی عنہ	۲۷	۱۷۷ امام عبد واحد
۶	عرس حضرت شیخ یحیے المدنی رضی اللہ تعالی عنہ	۲۸	۱۱۰۱ عاشق سنیے
	شہر ربیع الاول		

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت محمد المصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم	۱۲	گشت از ہو سال رحلتش عیاں ۱۱
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۳	۱۸۷ سید قطاب
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضے اللہ تعالیٰ عنہ	۶	۲۶۰ امام مقبول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۱۱	۵۰ محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی رضے اللہ تعالےٰ عنہ	۱۴	۶۳۴ قطب الدین مقدس قطب اقطاب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم اللہ جہاں آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲	۱۱۴۲ شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۹	۱۰۴۲ شیخ اسلام

شہر ربیع الآخر

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	۳۲۹ قطب الواصلین
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضے اللہ تعالےٰ عنہ	۱۷	۵۶۲ ماہ عالم قطب ربانی
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بداؤنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۸	۷۲۵ سرور حق قطب الہدا
۴	عرس حضرت خواجہ ناصر الدین ابو یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	۴۵۹ عارف حق

شہر جمادی الاول

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۱	۷۶۲ صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابراہیم ادہم رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۶	۲۸۲ قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد نقی علیہ السلام	۳۰	۲۵۲ محب علی امام ہدا

شہر جمادی الآخر

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت خواجہ ابی محمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	۴۱۱ محمد پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	۳۵۵ ولی میر جہان
۳	عرس حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲	۱۳ از احد شد سال رحلتش عیاں
۴	عرس حضرت شیخ محمد جلیل معروف شیخ صاحب سیالوی رضے اللہ تعالےٰ عنہ	۲۵	۱۲۹۳ شیخ جلیل مکرم بود

نمبر	عرس	تاریخ	
۵	عرس حضرت خواجہ مولانا فخر الحق والدین رضی اللہ تعالے عنہ	۲۷	۱۱۹۹ محبوب فخر المسلمین
	شہر رجب المبارک		۵۲۷
۱	عرس حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	صاحب مودود والی پیشوا ۶۳۳
۲	عرس حضرت خواجہ معین الحق والدین رضی اللہ تعالے عنہ	۶	آفتاب ہند ۱۸۶
۳	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۶	سید ولی احمد ۶۱۴
۴	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالے عنہ	۱۳	حاجی شریف ۱۸۹
۵	عرس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام	۱۵	حق طلب ۱۵۰
۶	عرس حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالے عنہ	۱۵	طالب حق
۷	عرس حضرت شیخ احمد معروف میان جی رضی اللہ تعالے عنہ	۲۶	
۸	عرس حضرت شیخ نصیر الدین بن شیخ مجد دین رضی اللہ عنہ	۲۷	
	شہر شعبان		
۱	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالے عنہ	۱۶	
	شہر رمضان المبارک		۲۵۰ ۲۵۰
۱	عرس حضرت خواجہ سری سقطی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	پیر ابدال قطب الحق ۷۴۹
۲	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی رضی اللہ تعالے عنہ	۱۸	سر ربانی وی مسعود دان
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۲۱	زاہد پاک ۲۰۹
۴	عرس حضرت امام موسے رضی علیہ السلام	۲۱	قطب زمن
۵	عرس حضرت شیخ محمد علی مکھڈوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۹	۱۲۵۲
	شہر شوال		۶۱۷
۱	عرس حضرت خواجہ عثمان ہرونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	تاج الاصفیا

۲	عرس حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	۲۸۷ کامل یمین الدین
۳	عرس حضرت خواجہ امیر خسرو رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۸	۷۲۵ اشرف الاقطاب
۴	عرس حضرت خواجہ مجدود بن شیخ سراج الدین رضی اللہ عنہ	۲۲	
۵	عرس حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۵	۲۰۶ پیر دین
	شہر ذی القعد		
۱	عرس حضرت خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی رضی اللہ عنہ	۱۲	۱۲۴۲ شیخ العالمین
۲	عرس حضرت شیخ ابو الفتح گیسو دراز رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶	۸۲۵ بادشاہ اتقیا
۳	عرس حضرت شیخ کمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	۷۵۶ متقی اہل یقین
۴	عرس حضرت شیخ حسن محمد احمد آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	۹۸۰ ندا شد محمد حسن حق پرست
	شہر ذی الحج		
۱	عرس حضرت خواجہ نور محمد مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	۱۲۰۵ شیخ واقف حق
۲	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۶	۲۲۱ زاہد صدیق
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ	۱۲	۳۵ حبیب احد
۴	عرس حضرت جمال الدین معروف شیخ جمن رضی اللہ عنہ	۲۰	
۵	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	۳۳۴ صدیق اکمل

تمام شد اعراس پیران چشت اہل بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم

بیت

چندے روز این نسخہ را مالک سعید فی نوبت ‖ ورنہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریا ست

تعلم شاہسوار گیلانی عفی عنہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

حمد سب لائق ہے ذات کبریا کیو اسطے | نعت شایان ہے رسول مجتبی کیو اسطے

بعد حمد و نعت کے صلوۃ بھیجو دمبدم | آل او اصحاب و احمد مصطفی کیو اسطے

دی مجھے اپنی محبت یا رؤف المؤمنین | سید الابرار ختم الانبیا کے واسطے

یا الٰہی دے مجھی شوق وصال احمدی | ہم طفیل انبیا و اولیا کے واسطے

التجا کرتا ہون تجھ سے یا علی العالمین | دی لقا مجکو علی المرتضی کیو اسطے

افعال حسنہ دے مجھی اور قول ہون باصفا | شہ حسن بصری امام اولیا کیو اسطے

کھولدی اسرار وحدت یا وحید الواحدین | شیخ عبد الواحد پیرے ہدا کیو اسطے

فضل کر میرے اوپر تو یا کریم الاکرمین | شہ فضیل ابن عیاض اہل حیا کیو اسطے

ہب لنا ملکا کبیرا یا ملیک المالکین | خواجہ ابراہیم ادہم باصفا کیو اسطے

تو لا سدیدا دے مجھی تو یا حفیظ الحافظین | شہ سدید الدین زاہد بے ریا کیو اسطے

امن دے مجکو الٰہی دین و دنیا مین مدام | شہ امین الدین امین اولیا کیو اسطے

شاد کر مجکو الٰہی غم زدہ ہون بینوا | خواجہ ممشاد ہادی رہنما کیو اسطے

نفس و شیطان سی پناہ دہ یا قدیر القادرین | شیخ بو اسحاق شامی چشتیا کیو اسطے

کر عطا مجکو الٰہی درجہ ابدال و قطب | خواجہ ابدال احمد چشتیا کیو اسطے

یا الٰہی دور کر مجھسے غم دنیا و دین | از طفیل بو محمد پیشوا کے واسطے

حوض کوثر دی مجھی اور قرب ختم الانبیا | از طفیل یوسف بدر الدجا کیو اسطے

دور کر مجھسے الٰہی غم الم روز جزا | حضرت مودود صاحب چشتیا کیو اسطے

حج اکبر کی شرافت دی مجھی میری خدا | خواجہ حاجی شریف زندنی کیو اسطے

اعطنی ارزاقا حلالا یا رزاق الخالقین | شیخ عثمان ہرونی صاحب سخا کیو اسطے

کر معین دل میری مین ذکر قلبی یا معین | شہ معین الدین معین اصفیا کیو اسطے

یا الٰہی کر مجھے اقطاب اپنوں میں قبول
فرد یکتا کر مجھے تو یا الٰہ العالمین
یا الٰہی کر مجھے محبوب اپنا اے ربا
کھول دے مشکل میری تو یا نصیر الناصرین
یا الٰہی کر کمال اپنے سی مجھ کو بھی کمال
روشنی دے دل میرے کو یا رشید المرشدین
ہب لنا علماً عظیماً یا علیم العالمین
کر میری ملجا و ماوا یا الٰہ محمود بین
حسن سیرت دے مجھے اور صدق خالص و یقین
المدد اے خالق اور مالک ملک بقا
آرزو کرتا ہوں تجھ سے اے غفور المذنبین
کر مدینے میں نگاہ اے حکیم الحاکمین
یا الٰہی کر کلام اپنے سے مجھکو ہم کلام
رحم کر مجھ ناتوان پر یا رحیم الراحمین
فقر و فخر تجھ سے چاہتا ہوں الٰہی دمبدم
کر نگاہ مجھ حال پر تو یا نظیر الناظرین
انت مولانا انت ہادی انت غفار الذنوب
کر تو روشن دل میرے کو یا الٰہ العالمین
حب جاہ و مال و بخل و حسد اور حرص طعام
اور ریا و کبر و عجب و غضب و حرص کلام
صبر و توبہ شکر نعمت زہد اور خوف و رجا

شیخ قطب الدین قطب الاتقیا کے واسطے
شہ فرید الدین زہد الانبیا کے واسطے
شہ نظام الدین نظام اولیا کے واسطے
شہ نصیر الدین چراغ اولیا کے واسطے
شہ کمال الدین کمال اتقیا کے واسطے
شہ سراج الدین سراج باصفا کے واسطے
شیخ علم الدین عالم بے ریا کے واسطے
خواجہ محمود راجن اولیا کے واسطے
شہ جمال الدین جمال باصفا کے واسطے
شہ زمن حسن محمد ماہ لقا کے واسطے
بخش محشر میں محمد رہنما کے واسطے
حضرت یحیی مدنی مقتدا کے واسطے
شہ کلیم اللہ کلیم کبریا کے واسطے
شہ نظام الدین ثانی مقتدا کے واسطے
شیخ فخر الدین فخر الاصفیا کے واسطے
خواجہ نور محمد رہنما کے واسطے
بخش مجکو شاہ سلیمان متقی کے واسطے
شیخ شمس الدین شمس اولیا کے واسطے
دور کر ہر ایک کو سب انبیا کے واسطے
امین میں کر سب جملہ اولیا کے واسطے
کر عطا مجکو شہید کربلا کے واسطے

حب سے مولے خلق اخلاص و رضا ہون با قضا — بخش ان سب کو امام باصفا کیو اسطے

یا الٰہی ہو دعا میری طرف سے اور سلام — خدمت مین جملہ اولیا چشتیا کیو اسطے

الحمد للہ کہ ہوا مرقوم یہ شجرہ تمام — خاندان خواجگان چشتیا کیو اسطے

محمد سعید بنوا کا یا الٰہ العالمین — خاتمہ بالخیر کر کل اولیا کیو اسطے

تمت

تمام شد سلسلہ چشتیہ نظامیہ بتاریخ ۱۳ شہر ذی قعدہ سنہ ۱۳۰۲ تحریر یافت

بعض غزلیات عجیبہ کہ بحضور حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین گفتہ شدند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ز بسکہ خوانمت ای دوست معمور دیگری — این ہمہ بر تو حجابست تو چیزی دگری

نور پاکی و فنا نیست حدیث گل و آب — محض لطفی و بجا زیست لباس بشری

در مرآت صور ناظر و منظور توئی — وحدت ذات تو از وہم دوئی ہست بری

ہیچ صورت نتواند کہ کند بند ترا — در صور ظاہری اما ز ہمہ سیر صوری

عمر خوانمت آن دم کہ عیان می آئی — جان ہمی خوانمت آندم کہ نہان میگذری

واگو از دیدہ عشاق تو باشی ناظر — چیست جامی کہ کند دعوی صاحب نظری

مولود حسن

تا جلوہ کرد حسن کمال محمدی — پر نور شد جہان ز جمال محمدی

آن ذات بی مثال کہ پنہان بہ پردہ بود — بی پردہ شد عیان بمثال محمدی

مرغ دلم کہ طائر قدس آشیانہ بود — شد دام دانہ اش خط و خال محمدی

نقش و نگار ہر دو جہانش ز یاد رفت — آن دل کہ بست نقش خیال محمدی

ہرگز نمیشد این دل غم دیدہ حسن — تا زندہ شد ز ذوق وصال محمدی

ایضاً مولود حسن

ای که شرح والضحی آمد جمال روی تو … نکتهٔ واللیل وصف زلف عنبر بوی تو
سین دندان تو از یٰسین نشانی میدهد … کهٰیعص دار د حلقهٔ گیسوی تو
اسقه فیه شفاء شعد گفت از خوش است … آیهٔ یحیی العظام آمد لب دلجوی تو
ای دو چشمت سرمهٔ از کحل مازاغ البصر … قاب قوسین است رمز گوشهٔ ابروی تو
قبلهٔ دل کعبهٔ جان یا رسول الله توئی … سجدهٔ مسکین حسن هر لحظه با داسوی تو

مولود شمس تبریز

یا رسول الله حبیب خالق یکتا توئی … برگزیده ذو الجلال پاک بیهمتا توئی
نازنین حضرت حق صدر بدر کائنات … نور چشم انبیا چشم چراغ ما توئی
در شب معراج بودی جبرئیل اندر رکاب … پا نهاده بر سریر گنبد خضرا توئی
یا رسول الله تو دانی امتانت عاجزاند … عاجزان را رهنمائی بی سر و سامان توئی
شمس تبریزی چه داند نعت پیغمبر … مصطفی و مجتبی و سید اعلی توئی

ایضاً غزل در توحید

من ذات بحت مطلقم هم وصف هم اسماستم … هم نقش و موج و قطره و هم جوی هم دریاستم
اول منم آخر منم ظاهر منم باطن منم … غایب منم حاضر منم یکتاستم دیگر استم
وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم … هم نور و هم ظلمت منم پنهان منم پیداستم
ساکن منم سایر منم بی بال و پر طایر منم … در دورها دایر منم چون قطب پا بر جاستم
علوی منم سفلی منم هم دین و هم عقبی منم … محبت منم دعوی منم عین همه اشیاستم
عالم منم آدم منم هم شادی و هم غم منم … هم درد و هم مرهم منم هم لا و هم الاستم
جنی منم انسی منم هم عرش هم کرسی منم … هم عالم قدسی منم نور جهان آراستم
عالم منم عامل منم هم عارف و واصل منم … مرشد منم کامل منم هم مونس دلهاستم

هم شک هم یقان منم هم منع وهم حیران منم — هم کفرها هم ایمان منم هم مؤمن و ترسا منم
بیجا و در هر جا منم در هر دل دانا منم — در دیده ها بینا منم در هر زبان گویا منم
هم زاهدم بی شور و شر هم — هم از اسیر بی خبر هم رند نا پروا منم

ایضاً غزل در توحید

ز شوق روے جانان آن چنانم — که سر از پا و پا از سر ندانم
چنان مستغرقم در بحر وحدت — که از کثرت بیکلے بر کرانم
چو از خود فانیے و باقیے با ویم — از ان هم جسم هم جان و جهانم
سوا لیه عناصر غیر ما نیست — حقیقت هم زمین و آسمانم
نمود ما بود بود دو عالم — گهے پیدا و دیگر دم نهانم
الٰهی در صورت قهر گهے لطف — گهے کافر گهے مؤمن از آنم
گهی آزاده از هر قید گاهے — اسیر گه چنین و گه چنانم

غزل اسیر

شد بنقش موج طوریا عیان — آنچه در عالم تو میخوانی منم
چون ظهور جمله اسما باست — مظهر اوصاف رحمانے منم
هر دو عالم شد به هستی ما عیان — اصل هر پیدا و پنهانے منم
نیست عالم در حقیقت جز طلسم — گنج بے پایان اگر دانے منم

غزل جامی در توحید

تا ریست سر عشق در اعیان علی الدوام — کالسر فی الدجاجة والشمس فی الغمام
شمس حق تا ب بسطوت و دیدار خود ندید — در پرده سوی اهل نظر سکنید جز نام
ممکن ز تنگنائی عدم تا کشیده رخت — واجب بجلوه گاه عیان نا نهاده گام
در حیرتم که این همه نقش غریب چیست — بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام

من جلوه گاهِ ذاتم هم مظهرِ صفاتم
هم اصل کائناتم از نورش آفریده

هر ذره‌های وهمی ما را حجاب دارد
دیدم بروی جانان هر پرده‌های دریده

قولِ نیاز بشنو یعنی ز خود برون شو
چون از خودی برآیی باشی بخود رسیده

غزل دیگر در توحید

عکس رخسار در آئینه جان ننمود
نیک دیدیم که عکس تو همان عین تو بود

دل بجانان ده و میباش و حضور
روز خود گم شو و بنشین که همین است درود

عاشقان را که بود قبله جمالِ جانان
نبود هیچ نمازی بجز از ترک وجود

ساقی عشق بیک جرعه چه مست افگند
من ندانم درین بادیه او مایه چه بود

هر که سر باخت به میدان با این همین
عاقبت گوئی سعادت رسیدان و برود

غزل احمد جام صاحب در توحید

ما شاهباز قدسیم از لامکان پریده
بهر شکار صیدم در قالب آرمیده

اسرار کنت کنزاً بر لوح دل نوشته
در نامهٔ عبادی از نی قریب دیده

سیمرغ قاف قربیم از دام کون جسته
طاؤس باغ عرشیم از آشیان پریده

هر کس بچشم صورت ما را کجا شناسد
ما نور کردگاریم در آب و گل دمیده

احمد نیم که اویم از خود سخن چه گویم
در پیکرم نظر کن کز قدرت آفریده

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانه و بدکارم
وابسته نبود عارم گر یار بود یارم

نی مؤمن نی مسلم نی کافر نی ملحد
نی مست نه هشیارم دانم که چه دیندارم

گه روضهٔ رضوانم گه بلبل بستانم
گه روز گردشانم گه شمع شب تارم

من عاشق جانبازم معشوق سرافرازم
من ترک سراندازم من دلبر عیارم

سیمرغ ز کوه قافم فرزند ستم چنین لافم
شاهباز جهان گیرم پرواز جهان دارم

من دلبر نهانم بر صورت انسانم   من قادر جبارم ستارم غفارم
احمد تو مخوان ما را جز حق تو مدان ما را   از مذهب پنداری بیزارم بیزارم

غزل جامی در توحید

حرز جانهاست نام دلبر ما   ما اعز اسمه و ما اعلی
نام او گنج نام او لاهوت   گنج پنهان و نام او پیدا
همه اسما مظاهر ذات اند   همه اشیا مظاهر اسما
لا اری فی الوجود الا هو   محو شد نام غیر نقش سوی
هستی مطلق است وحدت صرف   این هو این انت این انا
من و او تو چو از میان برخاست   سر وحدت شد از همه یکتا
جان جامی ز نکتهٔ وحدت   نشکیبد چو ماهی از دریا

غزل اسیر در توحید

وهو معکم زین معیت خفی چه خواست   یعنی واجب راز ممکن جلوه هاست
گر نه جنبش دائما در جلوه هاست   این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلی جمال وحدت ست   در حقیقت این که کثرت را بقاست
هستی عالم همه هستی اوست   بی بقای حق جهان عین فناست
هر چه دارد نقش هستی در جهان   سر بسر آئینهٔ وجه خداست
حق و باطل آئینهٔ یک دیگر اند   هر دو در معنی همه الا و لاست
گر بصورت غیر باشد یار ما   چون بمعنی بنگری از عین ماست
هر دو با هم همچو موج و بحر دان   در تو جام و باده گوئی هم رواست
کل شئ هالک دانی چه گفت   ای اسیر دوست بی ما و شماست

غزل اوحد در عشق

اندران دردی که در دل بود درمان یافتم
در حجاب زلف جانان نور ایمان یافتم

جستجو کردم بسی در مدرسه لیکن عشق
این چنین اسرار اندر بزم رندان یافتم

سالها گشتم بسی در مسجد و در صومعه
مقصد دل هرچه بود از کوی جانان یافتم

کار من هر لحظه عشق ماه رویانست و بس
زانکه اندر روی ایشان حسن رحمن یافتم

چون گرفتم ساغری از دست پیر میکده
از شمول فیض او این سر پنهان یافتم

جز جمال دلبرم در چشم من ناید دگر
این سعادت تا ابد از فضل سبحان یافتم

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

جفا گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکرخا را

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

نام کاتب [illegible]

تمام شد غزلیات سنه ۱۳۰۲ھ


هو العزیز